

# جنگ های واقعی در آلمان

فریدریش اِنکس



فریدریش انگلس

# جنگهای دهقانی در آلمان



“ جنگهای دهقانی در آلمان ” که نخستین ترجمه فارسی آن اینک به علاءالدین ادبیات مارکسیستی تقدیم میشود ، یکی از درخشانترین آثار تئوریک انگلیسی و برجستهترین آثار سوسیالیسم علمی بنسار میورد . این اثر در تابستان ۱۸۵۰ برشته تحریر درآمد و برای اول بار در ماههای به تا اکتبر در دفتر ۵ و ۶ مجله “ سیاسی - اقتصادی نوبه راینیشه نساپتینگ ” که هوسپاله کارل مارکس اداره میشد در هامبورگ به چاپ رسیده است .

چاپ واقعی کتاب با تیراژ قابل ملاحظه در سال ۱۸۷۰ انجام گرفت که اکنون بیش از صد سال از آن میگذرد . در طول این زمان کتاب حاضر به ده ها زبان ترجمه شده و بر میلیونها نسخه چاپ و بارها تجدید چاپ گردیده است . ترجمه فارسی کتاب از روی متن آلمانی مجموعه آثار کارل مارکس و فریدریش انگلس که توسط انستیتیوی مارکسیسم ، لنینیسم و وابسته به حزب متحد سوسیالیستی آلمان تهیه شده انجام گرفته است . در ترجمه فارسی از توضیحات در باره اسامی خاص و عبارین تاریخی و به ویژه اسامی جغرافیائی به علت عدم اهمیت آن در فهم اصل متن و تشبیه گریهای تئوریک کتاب صرف نظر شده است .

ترجمه و چاپ “ جنگهای دهقانی در آلمان ” به زبان فارسی با همه کمبود هایش در شرایط کنونی جنبش کارگری ایران ، کاری است بی نهایت ضروری و ما بدون ترس از اینکه “ مبارز ” ترجمه آثار کلاسیک دارای عیب و نقص باشد ، باینکار دست زدیم و از سایر علاءالدین جنبش مارکسیستی میهن مان نیز دعوت میکنیم بدون واژه از دشواریها و کمبودها در این راه کام بردارند و امیدوار باشند که پیگیری و دقت بیش از پیش ادامه دهندگان این راه در آینده ، نقائص و کمبودها را در این زمینه از میان بر میدارند و جنبش فکری سوسیالیستی ایران را به پیش میرانند . آنچه در شرایط کنونی جنبش کارگری ایران بشناهد پیش شرط آغاز یک جریان اصیل فکری مارکسیستی محسوب میشود ، ترجمه و انتشار و پخش وسیع ادبیات مارکسیستی می باشد .

و این ضرورت از این واقعیت ناشی میشود که بقول انگلس “ . . . . سوسیالیسم

از آن حتمی‌گه به علم تبدیل شده است ، ایجاب میکند که با آن بصورت علم  
برخور شود ، یعنی مورد مطالعه قرار گیرد ، کاری که شامطانه در گذشته  
جنش کارگری مین ما نشده است .

بنظر ما ترجمه اثر حاضر در شرایط کنونی میتواند راهنمای خوبی برای انقلابیون  
ایران در شناخت ماهیت و نقش طبقات در انقلاب باشد . بهی میتوان گفت که  
با وجود گذشت بیش از صد سال از نخستین انتشار این کتاب ، نتایج علمی  
اندیشه ها و احکام اساسی دایمانه تشویک این اثر اهمیت خود را زره ای از  
دست نداده است .

در پایان این نکه را یادآور میشود ، انگس در پیشگفتاری که برای درک عمیق  
و توضیح ماهیت و پیوند درونی حوادث جنگهای دهقانی بر اساس اسلوب مائریالیسم  
تاریخی بر این اثر نگاشته است ، ما را از هرگونه تفسیر توضیح و یا مقدمه نگاری  
جد آگانه بی نیاز داشته است .



# پیشگفتار بر جنگهای دهقانی در آلمان

## چاپ دوم سال ۱۸۷۵-۱۸۷۰

اثری که اینک خواهد آمد در تابستان سال ۱۸۵۰ تحت تاثیر بلاواسطه پیروزی ضد انقلاب در لندن نوشته شد و در دفتر ۶ و ۵ مجله "سیاسی اقتصادی نوبه راهپیشه نساپتونگ" که بوسیله کارل مارکس اداره میشد، در هامبورگ چاپ شد. دوستان سیاسی من در آلمان تجدید چاپ آنرا خواستار شدند و من این خواست آنان را اجابت میکنم، با اینکه خاسفم که امروز نیز مناسبت زمانی خود را از دست نداده است.

این اثر مدعی نیست، مطالبی ارائه دهد که مستفاد کشف کرده باشد. برعکس تمام مطالب مربوط به جنبش دهقانی و توماس مونتسر از سیرمان گرفته شده است. کتاب وی با آنکه اینجا و آنجا کمبودهایی دارد، هنوز هم بهترین تنظیم واقعات است. سیرمان که منسال به موضوع مورد بحث دلچسپی داشت، همان غریزه انقلابی که همه جا در این اثر، به خاطر طبقه ستکس بروز میکند، بعد ها از او یکی از بهترین شخصیتهای چپترین جناح فرانکفورت را پدید آورد. از آنزمان طبیعی است که دیگر کسی با حسن گذارده است. اگر در توصیف سیرمان روابط درونی و قایع وجود ندارد، اگر او توفیق نیافته است که مسائل مذهبی - سیاسی مورد بحث آن دوران را بعنوان تصویری از مبارزات طبقاتی عصر خود اثبات کند، اگر او در مبارزات طبقاتی فقط ظالم و مظلوم و بد و خوب و بالاخره پیروزی بدان را می بیند، و اگر نظرات وی در زمینه موقعیتهای اجتماعی که آغاز و اتمام مبارزه را تعیین کردند بسیار ناقص است، اینها را باید معایب درانی شمرد که کتاب در آن نوشته شده است. برعکس در میان آثار تاریخی ایدآلیستی آلمان برای زمان خود، این یک اثر قابل توجه استثنائی شمرده میشود که تازه بسیار واقعی تنظیم شده است.

در توصیف من کوشیده شده است که از سیر تاریخی مبارزه فقط طرح کلی داده شود، ولی ریشه اصلی جنگهای دهقانی، موقعیت احزاب مختلفی که در آن نقش داشته اند و نظرات مذهبی و سیاسی ای که این احزاب طی آن میخواستند موقعیت خود را مشخص سازند و سرانجام نتیجه خود مبارزه با نیاز ناشی از شرایط زندگی اجتماعی این طبقات که از نظر تاریخی موجود است، توجیه و تحلیل گردد. همچنین کوشیده شده است که اثبات شود قوانین اساسی سیاسی آنروز آلمان و مخالفتهای با آن، نشوونمای سیاسی و مذهبی آن زمان، نه علل، بلکه نتایج آن مرحله ی تکاملی است که، کشاورزی، صنعت، راههای خشکی و آبی، معاملات پولی و کالایی آلمان در آن قرار داشت. این بینش که تنها بینش مادی تاریخ است، از من نیست، بلکه از مارکس است که همچنین در آثار وی در باره انقلاب فرانسه ۱۷۹۱-۱۸۴۸ در همین مجله و در "هجد هم پرور" لوش بناپارت پدید گرفته شده است.

وجه تشابه میان انقلاب ۱۵۲۵ و انقلاب ۱۸۴۸-۴۹ آلمان آنقدر نزدیک بود که در آنزمان نمیشد از آن چشم پوشید. در کنار همانندی جریان که پیوسته همان ارتش شاهزادگسان قیامهای محلی مختلف را سرکوب میکردند و در کنار تشابه صخره آمیزی که اغلب در اقدامات شهر نشینان در هر دو مورد دیده میشد، اختلافی نیز در روشنی و وضوح چشم میخورد. چه کسی از انقلاب ۱۵۲۵ بهره برد؟ شاهزادگان، - چه کسی از انقلاب



۱۸۱۸ بهرورد ۲ شاهزادگان بزرگ اتریش و پروس، در پشت سر شاهزادگان  
 ۱۵۲۵ همان خرد پای شهری ایستاد بودند که بوسیله مالیات بهم زنجیر شده بودند.  
 در پشت سر شاهزادگان بزرگ اتریش و پروس بهر زوایای بزرگ و مدرن قرار دارند که بهرست در  
 زرد برف وامپای حکومتی میروند. و در پشت سر بهر زوایای بزرگ بهرولترها ایستاده اند.  
 برای من جای نامک است که مجبورم یاد آور شوم که در این جملہ به بهر زوایای آلمان خیلی  
 زیاد احترام گذارده شده است. بهر زوایای هم در اتریش و هم در پروس این امکان و فرصت  
 را یافت که سلطنت را " بهرست بوسیله وامپای کشوری مهار بزنند " اما هرگز و در هیچ کجا  
 از این فرصت استفاده نشد.

اتریش در اثر جنگ ۱۸۶۶ بصورت ارمغانی در آغوش بهر زوایای افتاد. اما بهر زوایای نس فطرت  
 چگونه حکومت کند در هر حال ناتوان و بی استعداد است. تنها یک کار را خوب بلد است. علمیه  
 کارگران، بعضی آنها همچنین، ختم کند. بهر زوایای فقط باین علت بر سر کار باقی مانده  
 است که مجارها آنان را لازم دارند.

و در بهرورد ۲ آری پروامپای کشور همچنان افزوده شده، کسر بودجه یک امر دائمی  
 است. سفارح دولت سال بسال بیشتر میشود. بهر زوایای در مجلس اکثریت دارد. بدون  
 رای آنان نه میتوان بر مالیات افزود و نه وام بیشتری گرفت. اما قدرت آنان در برابر دولت  
 کجاست؟ تا چند ماه پیش هنگامیکه کسر بودجه مطرح بود، بهترین مولعیتها را داشتند.  
 آنان میتوانستند با کس مقاومت امتیازات جالبی بدست آورند. آنان چه میکنند؟ آنان  
 این امر را اضیازی کافی میسارند که حکومت بآنان اجازه میدهد که آنان  
 ۱ میلیون، آنهم نه برای یکسال، بلکه سالانہ برای تمام دوران بعدی تقدیم کنند.  
 من نمیخواهم نمایندگان بهچاره " آزاد بخوراهان ملی " را پیش از آنچه سزاوارند،  
 نکوهش کنم. من میدانم که آنان از طرفی کسانیکه پشت سرشان ایستاده اند، یعنی از طرفی  
 توده بهر زوایای در تنگنا گذارده شده اند. این توده نمیخواهد حکومت کند. بهر زوایای هنوز  
 هم ۱۸۷۸ را از خاطر نبرده است.

اما اینکه بهر زوایای آلمان چرا به این چنین حیرت انگیز چار شده است؛ در ذیل خواهیم  
 دید.

گذشته از این، جملہ بالا کاملاً مورد تأیید قرار گرفته است. از سال ۱۸۵۰ با کوتاه آمدن  
 پیوسته دولتهای کوچک که فقط بعنوان اهرمی برای تحریکات پروس و اتریش بکار برده میشدند  
 و مبارزات شدید رایش میان پروس و اتریش برای بدست آوردن حکومت منحصر بفرود که بالاخره  
 به تصادم قهر آمیز ۱۸۶۶ انجامید و در نتیجه اتریش استانهای خود را توانست حفظ کند  
 و پروس سراسر شمال را مستقیم یا غیر مستقیم باطاعت وادار کرد و سه استان جنوب غربی لومبار  
 در میان زمین و هوا مانده اند.

برای طلبه کارگر آلمان در تمام این عملیات و اقدامات کشوری فقط این نکته مهم وجود داشت  
 نخست اینکه کارگران بر اساس حق رای عروس این قدرت را بدست آوردند که با اجتماعات  
 قانون گذاری مستقیماً نمایند، بفرستند.

و دوم اینکه پروس بعنوان نمونه برجسته ای پیش افتاد و سه تخت و تاج از مواهیب الهی را  
 بلعید. اینکه تاکنون، پس از این تشریفات، همان تخت و تاج پاکیزه - این موهبت الهی -

را که قبلا حل خود میسر شد، هنوز محفوظ نگاه داشته است، این نکته را حتی "آزاد پخواهان ملی" نیز یاد دارند.

سوم اینکه در آلمان فقط يك دشمن جدی انقلاب وجود دارد و آنهم دولت پروس است. و چهارم اینکه مردم آلمان - اتویس بالاخره اکنون در برابر این سوال فرار گرفته اند که میخواهند چه باشند، آلمانی یا اتویشی؟ یکجا بیشتر میخواهند ضعلق باشند، به آلمان و یا به يك آریزه مایه ای لاتینی غیر آلمانی؟ اینکه سرانجام آنها این و یا آنرا باید رها کنند، مدتهاست که مورد بحث است، ولی پیوسته از طرف دیکراسی خود، بورژوازی روی آن سرپوش گذاشته شده است.

آنچه مربوط به سایر اختلالات مهم سال ۱۸۶۶ می باشد، که تاکنون تا حد تهنوع آوری میان "آزاد پخواهان ملی" از یکسو و "حزب ملت" از سوی دیگر مطرح است، تاریخ سالیان بعد اثبات میکند که این دو نقطه نظر فقط باین خاطر با چنان شدنی باهم برخورد پیدا می کنند، که چیزی جز دو قطب مخالف يك پلاکت واحد نیستند.

سال ۱۸۶۶، در مناسبات اجتماعی آلمان تقریباً هیچگونه دگرگونی ای پدید نیامد. چند نفره اصلاحات بورژوازی - یکپارخت کردن واحد وزن و اندازه، آزادی مسافرت، آزادی کسب و غیره، که همه با مرزهای پروکراسی محدود بود - حتی بآن حدی نمی رسید که بورژوازی دیگر کشورهای اروپای غربی مدتها بود بدست آورده بود و موارد تحریک اصلی وجود امتیازات اداری دست نخورده ماند. برای زحمتکشان بهر صورت تمام آزادی مسافرت، از میان برداشتن جواز عبور و دیگر قوانین بحالت عطیات پلیس مرسوم کاملاً موهوم و پندار بالانه بود.

آنچه پیش از عطیات اصلی کشوری سال ۱۸۶۶ مهم است رشد صنعت و بازرگانی، ایجاد راه آهن، تلگراف و کشتیرانی بخاری اقیانوس پهنا در آلمان از سال ۱۸۱۸ به بعد بود. با وجود اینکه این پیشرفت از پیشرفت های همزمان کشورهای انگلستان و حتی فرانسه عقب تر بود، برای آلمان بسیاری سابقه بود، بطوریکه طی بیست سال پیش از تمام قرن از خود توانائی نشان داد. آلمان تازه اکنون بصورت جدی و انکارنا پذیر در بازرگانی جهانی جای پائی باز کرد، سرمایه صاحبان صنایع بصورت افزایش یافت، موقعیت اجتماعی بورژوازی نیز بهمین نسبت اوج گرفت. مطمئن ترین نشانه شکفتن صنعتی آن بود که گیتی و سرورگی همواره زیادی از میان رفت و شاهزادگان و حکام به ارابه پیروزی آن مهار شدند. سرمایه آلمانی اینک راه آهن روسیه و رومانی را میسازد - زمین برایش نرم و آسان باد - در جائیکه پانزده سال پیش راه آهن آلمان به دربیوزکی مقاطعه کاران انگلیسی میرفت، اما چگونه ممکن بود که بورژوازی نتوانست از نظر سیاسی نیز قدرت را بچنگ آورد و در برابر حکومت بد انسان جیون باقی ماند؟

بدبختی بورژوازی آلمان در این بود که بنا بر این رسم مورد پسند آلمانی در جنبید. شکفتن آن بدبختی برخورد که بورژوازی در دیگر کشورهای اروپای غربی از نظر سیاسی بدوران افول نزدیک میشد. در انگلستان بورژوازی نماینده و معروف خود، برابست را تنها بدینوسیله توانست به حکومت برساند که حق رای را گسترش بیشتری داد و در نتیجه این امر تمام حاکمیت بورژوازی ناگزیر به پایان پذیر بود. در فرانسه که بورژوازی بعنوان يك طبقه

کامل فکری و دینی و سال ۱۸۱۹ و ۱۸۵۰ بشکل جمهوری حکومت کرد، تنها توانست موجودیت اجتماعی خود را باین طریق حفظ کند که حکومت سیاسی را به لوش بنایارت و ارتش واگذار نماید. با این تاثیر متقابل سه کشور از پیشرفته ترین کشورهای اروپائی که بشکلی بی پایان شدت یافته است دیگر مکن نیست که در آلمان بهرژوازی بتواند برای خود باآسانی حکومت سیاسی بوجود آورد، درحالیکه این حکومت سیاسی در انگلستان و فرانسه دیگر عرض بسر آمده است.

این یک خصوصیت بارز بهرژوازی در برابر دیگر طبقات حاکم گذشته است: در دوران رشد آن یک نقطه عطف وجود دارد که از آن نقطه هرگونه افزایش بیشتر وسیله قدرت، یعنی سرمایه او فقط موجب آن میشود که در اجرای حکومت سیاسی پیوسته ناتوان تر میگردد. "پشت سر بهرژوازی بزرگ پرولتاریا ایستاده است". بهمان نسبت که بهرژوازی صنایع بازرگانی و وسایل ارتباطی خود را رشد و گسترش میدهد، بهمان نسبت نیز بیشتر پرولتاریا بوجود می آید. و سپس در نقطه معینی - که لازم نیست در همه جا در زمان واحد و با در حد پیشرفت هم سطح باشد - متوجه میشود که این پرولتاریای همزاد او او خود وی رشد بیشتری می یابد. از این لحظه است که بهرژوازی قدرت اجرای انحصاری حکومت سیاسی را از دست میدهد و در جستجوی همکوت آوردن همراهانی برمیگزیند که به تقضای زمان یا حکومت را با آنان تقسیم کند و با همه آنها بطور کامل باآنان واگذار کرد.

در آلمان این نقطه عطف برای بهرژوازی از سال ۱۸۴۸ پیش آمد. و در حقیقت بهرژوازی آلمان در آنزمان بیش از اینکه از زحمتکشان آلمان دچار وحشت شود، از پرولتاریای فرانسه وحشت زده شد. جنگهای ۱۸۴۸ پاریس باو نشان داد که چه چیزی در انتظار اوست و پرولتاریای آلمان باند ازه کافی برانگیخته شده بود که باو نشان دهد که در اینجا نیز بسزای چنین محصولی در زمین کشت شده بود و از آن روز دیگر قدرت عملیات سیاسی بهرژوازی شکست. او میکوشید متحدینی برای خود بدست آورد و با آنان بهر قیمت و شرایطی وارد معامله میشد و امروز هم هنوز یک گام از این نقطه فراتر نگذاشته است.

این متحدان همه دارای غصه ارتجاعی اند. یکطرف دستگاه سلطنت با ارتش و سازمان اداری آن است، و طرف دیگر نجیب زادگان قشودال و جانی مالکان کوچکتر و بالاخره روحانیون. بهرژوازی با همه اینان هم پیمان و متحد شده است که جان عزیز خود و ابیلاست در بهر نا آنجا که دیگر هیچ چیز برایش باقی نماند. و هرچه پرولتاریا رشد بیشتری می یابد و آغاز میکرد که بصورت طبقه مشخص خود را بشناسد و رفتار شایسته آن طبقه را داشته باشد، بهرژوازی از حال رفته تر میشد. هنگامیکه استراتژی بسیار بد پروس در محل سادروا بر استراتژی بسیار بد تر اتریش پیروز شد، بزحمت میشد گفت که کداسیک نفس راحت تری کشیدند، بهرژوازی پروس که در سادروا در جنگ شرکت داشت با بهرژوازی اتریش؟

شهرنشینان بزرگ ما در سال ۱۸۷۰ همان رفتاری را داشتند که شهرنشینان میان حال سالهای ۱۵۲۵. اما خرد بهرژوازی همیشه همان و دست فروشان بهمان حال خود باقی ماندند. آنان امیدوارند که بتوانند با تطلب سطح بهرژوازی بزرگ برسند و وحشتست دارند از اینکه سطح پرولتاریا منزل یابند. میان این نوس و امید میکوشند در این مبارزه وجود فی وجود خود را حفظ کنند تا در پایان کار به فاتح بپیوندند. این طبیعتشان است.

از سال ۱۸۴۸ عظمت سیاسی و اجتماعی پرولتاریا همراه با شکست صنایع گام بر میداشت .  
 نقشی را که کارگران آلمان امروز در اتحادیه ها ، انجمنهای تعاونی ، گروهها و اجتماعات  
 سیاسی خود بهنگام انتخابات و در اصطلاح مجلس امپراطوری ایفا میکنند ، به تنهایی روشن  
 می سازد که آلمان به چه درگونی زرفی در بیست سال گذشته دچار شده است ، پس آنکه  
 بدان توجه شود . این برای کارگر آلمانی افتخار عظیمی است که پشیمانی مولی شده است ،  
 کارگران و نمایندگان کارگران را به پارلمان بفرستد ، درحالیکه تا کنون چنین پهریزی ای نسه  
 در فرانسه و نه در انگلستان نصیب کارگران شده است .

اما کارگران نیز نتوانسته اند هنوز از تقارن و تشابه با مالهای ۱۵۲۵ برکنار بمانند .  
 این طبقه که در تمام عمر تنها و تنها بکار مزد خود وابسته است ، هنوز هیچ روی انگریزیت  
 ملت آلمان را تشکیل نمیدهد . این طبقه مجبور است که متحدینی برای خود داشته باشد  
 و چنین متحدینی را میتواند فقط در میان خرده پروروازی در میان لومین پرولتاریای شهر  
 ها و دهقانان خرده پا و روزمرد جستجو کند .

ما از خرده پروروازی گفتگو کردیم . آنان تا حد اعلا نامطمئن اند ، مگر زمانیکه پهریزی  
 بچنگ آید . در این صورت است که فریاد آنان در میخانه ها حد و مرزی نمی شناسد . با  
 وجود این در میان آنان عناصر بسیار خوبی نیز یافت میشوند که با میل خود به کارگران می  
 پیوندند .

لومین پرولتاریا ، این عناصر وازده و واخرده طبقات مختلف ، که اجتماع اصلیش در شهرهای  
 بزرگ است ، در میان تمام متحدان اجتماعی از همه بدتر است . این وازدگان مطلقا  
 قابل خریدند و کاملا رخنه پذیرند . هنگامیکه کارگران فرانسوی در هر انقلابی بدواریها  
 می نوشتند " مرگ پروروازان " و حتی پاره ای نیز زیر باران شدند ، این امر نه از غشوی  
 حفظ مالکیت بود ، بلکه از این شناخت صحیح ناشی میشد که لازم بود خود را از شر این  
 دسته راحت کنند .

هریک از رهبران کارگران که گروهی از این ولگردان بدویر خود داشت و با برآنان تکیه میکرد ،  
 با همین امر خیانت خود را به جنبش به اثبات میرسانید .

دهقانان کوچک خرده پا - زیرا که دهقانان بزرگ در شمار پروروازی اند - انواع گوناگونی  
 هستند . آنان یا دهقانان فئودالیسی هستند که هنوز باید برای  
 ارباب محترم بیگاری کنند . پس از اینکه پروروازی وام خود را به آنان از یاد برد و ایشان را  
 از بوع بررگی و بیگاری اربابان رها ساخت ، چندان دشوار نیست که بتوان آنان را معتقد  
 ساخت که لفظ میتوانند رهائی خود را از طبقه کارگر انتظار داشته باشند .

و با اینکه آنان اجاره دارند . در چنین صورت اکثرا همان مناسباتی موجود  
 است که در ایرلند وجود دارد . اجاره ها بسیار گزاف و سنگین است ، بطوریکه دهقانان  
 و خانواره اش در سالهای محصول متوسط بدشواری میتوانند زندگی کنند و در صورت بدی  
 محصول تقریبا گرسنه می مانند و اجاره زمین را نمی توانند بپردازند و کاملا وابسته برحم و  
 مروت مالک هستند . برای این گروه پروروازی فقط زمانی کاری انجام میدهد که مجبور باشد .

این گروه نیز از چه کسی جز از کارگران میتواند انتظار کمک و رهائی داشته باشد ؟  
 تنها دهقانانی می مانند که زمین کسویچسک ملکی خودشان را کشت

میکنند. این جماعت هم چنان در زیر بار قرض گرفتارند که همانند اجاره داران که وابسته به مالکند، آنان نیز وابسته به پادشاهان هستند. برای آنان نیز یک کارمزد بخواهد و نمیشود تا مطمئن می ماند که بسته بخواهد و بدی سال و محصول است. آنها کمتر از همه از بهره‌روازی می توانند انتظار داشته باشند، زیرا در واقع بهره‌روازی و سرمایه دار است که پول با تنزیل و بهره کلان به قرض میدهد. اما آنها با شدت به ملک خود چسبیده اند، با آنکه در حقیقت دیگر ملک آنان نیست، بلکه از آن وام دهندگان است. معذرت این امکان وجود دارد که با آنان فیمانده شود که تنها زمانی می توانند از شر این تنزیل دهندگان خلاص شوند که دولت وابسته به خلق سرکار بیاید و همه اینگونه وامها را لغو کند و بعهده دولت بگذارد و باین ترتیب نرخ بهره را پایین بیاورد. و چنین عیبی فقط از عهده طبقه کارگر بر خواهد آمد.

در هر جا که مالکان بزرگ و متوسط حکومت میکنند، مزدوران مزارع پرجمعیت‌ترین طبقه روستاها به شمار میروند. این امر چه در شمال و چه در شرق آلمان صادق است و در این مناطق است که کارگران صنایع شهرها طبقه‌های تاسیسات و سایر جمعیت‌های تاسیسات ضدین خود را می یابند. همانگونه که سرمایه دار روی کارگران صنایع می ایستد، اجاره دهندگان بزرگ نیز مقابل مزدوران و اجیران مزارع می ایستند. همان مقررات و قوانینی که برای این کلاس شمرده میشود، باید برای آن دیگری نیز طبقه واقع شود. کارگران صنایع فقط زمانی می توانند خود را رها سازند که سرمایه بهره‌روازی، یعنی محصول خام، ماشین آلات، افزار و خواربار و هرچه برای تولید لازم است به مالکیت جامعه، یعنی خود وی درآید و برای صرف عسوس بکار افتد. همینطور مزدوران مزارع فقط هنگامی از بدبختی و بی نوازی و محنتناکشان رهائی می یابند که پیش از هر چیز عاقل، ادلی کارشان، یعنی خود زمین از مالکیت خصوصی دهقانان بزرگ و فئودالها بیرون آید و به مالکیت جامعه درآید و به وسیله شرکت‌های تعاونی بدست خود کارگران مزارع و بحساب خودشان اداره شود و مورد استفاده قرار گیرد. و در اینجاست که به قطعنامه مشهور کنفرانس جهانی کارگران در بازل برمیخوریم؛ جامعه علائق است که مالکیت زمین را به مالکیت دستجمعی ملی بدل کند. این قطعنامه در مرحله اول برای کشورهای تنظیم شده است که مالکیت‌های بزرگ و شرایط لازم آن، یعنی کشاورزی در زمین های وسیع رایج است، که در این زمینهای وسیع یک ارباب با مزدوران بسیار وجود دارد. این وضع بطور کلی هنوز هم در آلمان رایج است و به همین علت آن قطعنامه پس از انگلستان، درست برای آلمان کسالت‌ناگسب می باشد. پروتئاریای کشاورزی و مزدوران مزارع طبقه ای است که ندره وسیع ارتشهای شاهزادگان را تشکیل میدهد. این طبقه است که اکنون تعداد بسیاری از مالکان و فئودالها را به قدرت رای انتخاباتی خود به پارلمان میفرستد. اما در عین حال طبقه ای است که بکارگران صنعتی شهرها از هر طبقه دیگر نزدیکتر است و با آنان در شرایط کاملاً یکسانی زندگی میکند و حتی در بدبختی عمیقتری از آنان بسر می برد. این طبقه مساعد قدرت است، زیرا که از هم پراکنده و مشتت است، ولی دولت و اشراف به قدرت پنهان او کاملاً واقفند و به همین جهت عالماً از رکود مدارس جلوگیری نمی کنند تا آنان همچنان در جهل و نادانی بمانند. به یاد آر که در این طبقه نخستین وظیفه مهم

جنبش کارگری آلمان است . آرزوی که نود و نه روز در آن ده و کارگران روز مزد مزارع به ضایع خسود  
 می پیوند ، از چنان روزی در آلمان يك حکومت ارتجاعی - فئودالی ، یونگرایی و سرمایه داری  
 دیگر غیر ممکن است .

منظر فوق بیش از چهار سال قبل نگاشته شده است و امروز هم هنوز به اعتبار خود باقی است .  
 آنچه بعد از سادورا و تقسیم آلمان درست بود ، پس از نبرد سدان و برقراری امپراطوری مقدس  
 پروسی آلمان نیز تابد مینود .

عطیات اصلی کشوری با اصطلاح سیاست بزرگ تا پایین حد ناچیز قادرند سمت حرکت تاریخی را  
 تغییر دهند .

آنچه در مقابل عطیات اصلی کشوری میتوانند انجام دهند ، تسریع آهنگ این حرکت است .  
 بانهای " حواشی " که دنیا را تکان میدهد ، در این رابطه ناخواسته پیروزیهای بدست  
 آوردند که بهینا مورد آرزوی خودشان نبود . ولی آنان خواه و ناخواه ناگزیر بقبول این حواشی  
 بودند .

جنگ سال ۱۸۶۶ پایه های مستحکم پروسی کهن را منزلزل ساخت . حتی بعد از سال ۱۸۴۸  
 تلاش بسیار برای مهار کردن عناصر شورشی صنعتی - بورژوازی و همچنین پرولتاریائی در شهرستان  
 های غربی لازم بود ، از طرف دیگر ضایع یونگرهای شهرستانهای شرقی در کنار ضایع آرنستی  
 مولتی شد بار دیگر سلطه خود را در دولت اعمال کند . در سال ۱۸۶۶ تقریباً سراسر شمال  
 غربی آلمان در اختیار پروسی قرار گرفت . صرفنظر از خسرات غیر قابل درمان اخلاقی ای که  
 در اثر بلعیدن سه تاج و تخت از - موهبت الهی - متوجه تاج و تخت پروسی - این موهبت  
 الهی - گردید ، اکنون مرکز ثقل سلطنت به غرب منتقل شد . پنج میلیون اهالی راینلاند  
 و وستفالن در ابتدا با الحاقی چهار میلیون آلمانی بطور مستقیم و سپس شش میلیون بطور  
 غیر مستقیم بوسیله اتحادیه آلمان شمالی تقویت یافتند ( ۲ ) . در سال ۱۸۷۰ هشت  
 میلیون دیگر از اهالی جنوب غربی آلمان بدان افزوده شدند ، بطوریکه اکنون در " امپراطوری  
 جدید " چهارده میلیون و نیم پروسی قدیمی ( از شش شهرستان شرقی سواحل رود آلب و در  
 بین آنان دو میلیون لهستانی ) در مقابل ۲۵ میلیون قرار داشتند که مدتها بود از سلطه  
 یونگرهای کهن فئودالی سرباز زده بودند . بدین ترتیب درست همین پیروزیهای ارتش پروسی  
 بود که مجموعه پایه های دولت پروسی را جابجا کرد . سلطه یونگرها حتی برای دولت پیش از  
 پیش غیر قابل تحمل گردید . ولی در عین حال رشد سریع و بندگی صنعتی مبارزه میان یونگر  
 ها و بورژوازی را تحت الشعاع مبارزه بورژوازی و کارگران قرار داد ، بطوریکه در داخل نیز  
 پایه های اجتماعی دولت کهن دستخوش دگرگونیهای کامل گردید . شرط اساسی بقا سلطنت  
 که از سال ۱۸۴۰ رفته رفته رو باضمحلال سیرفت ، ایجاد توازن در مبارزه میان اشراف و بورژوازی  
 بود . از آن هنگام ببعد که می بایست نه تنها از اشراف در برابر فشار بورژوازی ، بلکه از  
 مجموعه طبقات مالک در مقابل فشار طبقه کارگر حمایت کرد ، سلطنت استبدادی کهن ناگزیر  
 بود برای این منظر تمام و کمال بشکل دولتی تنظیم یافته ، یعنی سلطنت بناپارتمینی گذار  
 کند .

من این گذار پروس را به بنایارنیم در جای دیگر تحلیل کرده ام (ساله سکن، دفتر دوم صفحه ۲۱ بهمد). آنچه من در آنجا بروی آن تکیه می‌کردم، که در اینجا ولی اساسی است اینست که این گذار برای پروس از ۱۸۱۸ بهمد بزرگترین پیشرفت محسوب می‌شد، تا این حد پروس از نکات جدید واپس مانده بود.

پروس هنوز يك دولت نیمه فئودالی و بهر حال بنایارنیم يك شك جدید دولتی است که شرط آن برکاری فئودالیم می باشد. بنابراین پروس می بایستی تصمیم به از بین بردن بقایای کثیر فئودالی و فدا کردن یونکرها به نایب سازمان بگیرد. طبیعی است که چنین امری به خفیه ترین وجه و با دل انگیزترین ترانه ها انجام می یابد: بهیچنسی آهسته آهسته پیوستن. به عنوان مثال در سازمان حومه های شهر معروف چنین بود. این سازمانها امتیازات فئودالی یکایک یونکرها را به استقلالشان حذف می‌کردند، ولی فقط برای اینکه حل نقد مجموعه مالکین بزرگ را در تمام حومه های شهر مجدداً تشبیهت کنند.

محتوی همان است، تنها دیالکتیک فئودالی بزبان دیالکتیک بورژوازی ترجمه می‌شود. یونکر پروس کهن با اجبار به چیزی شبیه والاتبار انگلیسی تبدیل می‌گردد و بهیچوجه نیازمند مقاومت در برابر چنین تبدیلی نیست، زیرا بلاهت نخستین همانند بلاهت دیگر است.

بدین ترتیب پروس دارای این سرنوشت خارق العاده است که انقلاب بورژوازی را که در ۱۸۰۸ تا ۱۸۱۲ آغاز کرده بود و در ۱۸۱۸ يك گام به پیش برده بود، در پایان این قرن در شك دلپذیر بنایارنیم بعد کمال رساند. اگر همه چیز بر وفق مراد بچرخد و دنیا ساکت و آرام بماند و تمام ما بعد کافی پا بسن گذارد، باشیم، شاید بتوانیم در سال ۱۹۰۰ شاهد این باشیم که دولت پروس حقیقتاً کلیه مؤسسات فئودالی را از میان برداشته و عاقبت بان مرحله ای رسیده است که فرانسه در ۱۷۹۲ رسیده بود.

همان شبث پایان بخشیدن به فئودالیم بمعنای برقراری مناسبات بورژوازی است. بهر زمان لغو امتیازات اشرافی امر قانونگذاری ماهیت بورژوازی می یابد. و در اینجا است که ما به جوهر اصلی روابط بورژوازی آلمان با دولت پروس می بریم.

ما دیدیم که دولت ناگزیر با اصلاحات آرام و ناچیز است. ولی دولت مجموعه این حاله های کوچک را در مقابل بورژوازی بعنوان از خودگذشتگی و به نایب امتیازاتی که با درد و مشقت از تاج و تخت گرفته شده است وانمود میکند و انتظار دارد که بورژوازی نیز در مقابل بدولت چیزهایی بدهد. و بورژواها، با اینکه تا حدی جریانات را روشن می بینند، باین فریب تن در می دهند. از همینجاست که آن قرارداد بین سر و صدائی بوجود آمد که اساس مجموعه بحثهای مجلس امپراطوری را در برلین تشکیل میداد: از یکسوی دولت با حرکت حلزونی قوانین را بسود بورژوازی اصلاح میکند و موانع فئودالی و موانع ناشی از طوك الطوائفی را از پیشریای صنایع برمی‌دارد، وحدت سکه، وزن، اندازه و آزادی تجارت و غیره را بوجود می آورد، نیروی کار آلمان را بزرگوارانه بطور نامحدود در اختیار سرمایه میگذارد، شرایط مناسب برای تجارت و کلاهبرداری فراهم میسازد؛ از سوی دیگر بورژوازی تمام قدرت واقعی سیاسی را بدولت واگذار می نماید، با اخذ مالیاتها، وامها و سربازگیری موافقت میکند و بدولت آنطور كك می‌رساند تا بتواند قوانین جدید را بنحوی تنظیم کند که قهر پلیس کهن قدرت کامل خود را در برابر عناصر نامطلوب حفظ کند. بورژوازی رفته رفته آزادی اجتماعی خود

را با چشم پوشی فوری از قدرت سیاسی انری میخرد. البته فکر هدایت کننده و پرروازی از قبول چنین قراردادی واهمه او دولت نیست، بلکه نرس از پرولتاریاست.

هرچه پرروازی ملومرعه سیاسی زار و نزار جلوه میکند، ولی نمیتوان انکار کرد که در زمینه صنعتی و تجاری بالاخره سهم خود را ادا میکند.

رونی صنایع و بازرگانی که ما در مقدمه چاپ دوم بآن اشاره کردیم، از آنزمان تا کنون بسا نیروی بهرانب بیشتر و تکامل یافته است. آنچه در این رابطه در منطقه صنعتی راینلاند و وستفالن از ۱۸۶۹ تا کنون بوقوع پیوسته برای آلمان واقعا بهسابقه است و انسان را بسیار رونق مناطق صنعتی انگلستان در ابتدای این قرن می اندازد. و در ساکسن و اوبر شلزیسن در برلن، هانوفر و شهرهای بندری نیز وضع بدین منوال است. ما سرانجام صاحب بیسک تجارت جهانی، یک صنعت واقعی بزرگ، یک پرروازی واقعی جدید هستیم، اما در مقابل ما دچار یک بحران واقعی بودیم و همچنین یک پرولتاریای واقعی و نیرومند نصیبان کردیم. برای تاریخ نویمان آینده، تاریخ آلمان از ۱۸۶۹ تا ۱۸۷۱، فروش نوییهای نیرو شهبشرون، مارس لائور، اوسدان و هر آنچه بدان مربوط است، بهرانبی اهمیت تراز رشد شوالمانه، آرام ولی مداوم پرولتاریای آلمان خواهد بود.

پلا فاصله در سال ۱۸۷۰ کارگران آلمان در برابر آزمون سختی قرار گرفتند: تحریکات جنگی بناپارنیستی و تاثیر طبیعی آن؛ شورش و شوق عمومی ملی در آلمان.

کارگران سوسیالیست آلمان لحظه ا در چهار گمراهی نشدند و ذره ای حرکت شوبنیستی ملی از خود نشان ندادند. در میان شعفستانه و دیوانه وار پیروزی آنان بی اغشا ماندند، خواستار "یک صلح خصمانه با جمهوری فرانسه و عدم الحاقی مناطق آن" شدند و حتی حکومت نظامی نتوانست آنها را بسکوت وادارد. نه شهرت نبرد ها و نه گزافه گوئیها در باره "عظمت امپراطوری آلمان" هیچیک نتوانست آنها را جلب کند؛ تنها هدف آنان، آزادی تمام پرولتاریای اروپا باقی ماند. بدروستی میتوان گفت: کارگران هیچ کشوری تاکنون از یک چنین آزمون سخت و درخشانی سر بلند بیرون نیامده اند. برقراری حکومت نظامی در فران جنگ، محاکمات خائنین بوطن و نوهین کنندگان بمقام سلطنت و مقامات دولتی، تحریکات نشدید پاینده پلیسی در فران صلح را بدنبال داشت. از نویسندگان نشریه "حکومت خلق" سه تا چهار نفر و از سایر نشریات نیز بهمین نسبت معمولا در زندان بودند. هر سخنگوی نسبتاً مشهور حزبی می بایست حد اقل سالیانه یکبار در برابر دادگاه قرار گیرد که بطور معمول محکوم میشد. اخراجها، سلب مالکیتها، انحلال جمعیتها، چون رگیار پی در پی نازل میشدند. و همه اینها عبث بود. بجای هر بازداشتی و اخراج شده ای رزم آور دیگری بلا فاصله جای او را پر میکرد. در مقابل هر جمعیت منحل شده ای و جمعیت نوین بر پا میکردید و با شکیبائی و رعایت در قبی قوانین، پلیس خود سر را ذله میکردند.

تمام بیکر ها بجای تحقق هد فهای مورد نظره تاثیر معکوس میبخشید. آنان بهرانب از آن دور تر بودند که بتوانند حزب کارگرا را از پای در آورند و یا حتی حالت رخوت و خمودگی در آن ایجاد کنند. آنان فقط بطور مداوم با افزودن اعضای جدید به حزب سازمانشرا استحکام می بخشیدند. کارگران در مبارزاتشان علیه مؤسسات دولتی و یکایک بورژواها، همه جا برونوی فکری و اخلاقی خود را نشان میدادند، بویژه در اختلافاتشان با "کارفرمایان" ثابت میکردند که اکنون انسان،



یعنی کارگران هوشمند و سرمایه داران خردت اند . و در همین حال مبارزه خود را بطور عمده با طعن و نهال میگردند و این بهترین دلیل آگاهی و اطمینانشان بمسأله خود و برتریشان بود . مبارزه ای که بدین نحو بر زمینه ای از لحاظ تاریخی آماده ، و نهال میشود ، ناگزیر نتایج بزرگی در بر دارد ، کامیابیهای انشعابات و انبوه در تاریخ جنبش توده کارگری تا کنون بی نظیر بوده است ، و شکستی ای را که این کامیابیها در سوتاسر اروپا برانگیخت ، کاملاً بطل بود .

کارگران آلمان نسبت بسایر کارگران اروپا دارای دو برتری ماهوی اند . اول اینکه آنان بختی از اروپا تعلق دارند که از حیث تئوری از سایر خلقهای اروپا جلوترند و آن استعداد تئوریک ، که طبقات با اصطلاح تحصیل کرده آلمان تقریباً یکی از دست داده اند ، در آنان محفوظ است . بدون فلسفه آلمانی قبل از سوسیالیسم علمی و ویژه بدون فلسفه هگل هرگز سوسیالیسم آلمان که یگانه سوسیالیسم علمی است و همانند آن پیش از این هیچگاه نبوده ، بوجود نمی آمد . اگر در کارگران آلمان استعداد تئوریک وجود نمیداشت ، هیچگاه سوسیالیسم علمی بدرجه ای که اکنون ملاحظه میکنیم در مغز استخوان آنها رسوخ نمیکرد . عظمت بی پایان این برتری از یکطرف ناشی از بی هلاکی انگلیسها نسبت به هرگونه تئوری است ، که یکی از علل عمده ایمن موضوع می باشد که چرا پیشرفت جنبش کارگری انگلیس ، با وجود تشکیلات درخشان برخی حرفه های آن اینقدر کند است و از طرف دیگر آشفتهگی و تزلزلی را نشان میدهد که پرودونیسیم تخم آنرا در میان فرانسویها و بلژیکی ها در شکل ایتالیایی و پاکونین در میان اسپانیاییها و ایتالیاییها در شکل کارپکاتوریست گاشته است .

برتری دوم در این است که آلمانها از لحاظ زمانی نسبتاً دیر در جنبش کارگری شرکت جستند . همان طوری که سوسیالیسم تئوریک آلمانی هرگز فراموش نمیکند که بردوش من سیمون ، لویه و اون - یعنی سه اندیشمندی قرار دارد که با وجود تمام جنبه راهی و تخیلی آموزش خود در زمستره بزرگترین عقلای تمام دورانها بشمار رفته و بطرز داهیان ای آر پیش به چنان حقایق پیشماری پی برده اند که درستی آنها ما اکنون علماً مدلل میسازیم ، - همینطور نهفت علمی کارگران آلمانی هرگز نباید از یاد نبرد که بردوش جنبش انگلیسی و فرانسوی نشوونما یافته و امکان داشته است از تجربه ای که آنها به بهای گزافی بدست آورده اند ، استفاده کند و اکنون از خطاهائی که در آنزمان در اکثر موارد اجتناب ناپذیر بود ، احتراز جوید . بدون نمونه نبرد یونونی های انگلیس و مبارزه سیاسی کارگران فرانسه ، بدون آن تکان عظیمی که بویژه کسین پاریس داد ، اما حالا در کجا بودیم ؟

باید بکارگران آلمانی انصاف داد که با یک هوشمندی بی نظیری از مزایای موقعیت خسوس استفاده نمودند . از موقعیکه جنبش کارگری وجود دارد ، این نخستین بار است که مبارزه بطور منظم در هر سه مسیر متوافقی و مرتبط خود جریان دارد : در مسیر تئوریک ، در مسیر سیاسی و در مسیر اقتصادی - علمی ( مقاومت در برابر سرمایه داران ) . قدرت و شکست ناپذیری جنبش آلمان در همین با اصطلاح هجوم متمرکز نهفته است .

کارگران آلمانی بر اثر این موقعیت ممتاز خود از یکسوی و در اثر خصوصیات جزیره ای نهفت انگلیس و سرکوب شدن جبری جنبش فرانسه از سوی دیگر ، در لحظه فعلی در رأس مبارزه پرولتاریائی قرار دارند . حال جریان حوادث تا چه مدتی بتوانان اجازه خواهد داد که این مقام ارجمند را حفظ کنند ، موضوعی است که پیشگویی آن ممکن نیست .

ولی ما را م که آنان این مقام را احراز می نمایند ، باید امیدوار بود وظایفی را که مقام مذکور بر ذمه ایشان میگذارد ، به شایستگی انجام خواهند داد . برای این امر باید در تمام زمینه های مبارزه و تبلیغات سیاسی را در چند ان ساخت . وظیفه پیشوایان ، بویژه عبارت از آن خواهد بود که در تمام مسائل تشویک بیش از پیش ذهن خود را روشن سازند ، بیش از پیش از زیر بار نفوذ عبارات سستی منطقی به جهان بینی کهنه آزاد گردند و همیشه در نظر داشته باشند که سوسیالیسم از آن موقعی که به علم تبدیل شده است ، ایجاب میکند که با آن بصورت علم برخورد کنند ، یعنی آنرا مورد مطالعه قرار دهند . این خود آگاهی را که بدین طریق کسب شده و بطور روزافزون در حال غیا و روشنی است ، باید در بین توده های کارگر با جدیتی هر چه نامتراضاتش داد و سازمان حزب و سازمان اتحادیه ها را هر چه بیشتر تشویق و محکم ساخت . حتی اگر رائی که سوسیالیستها در وانویه دادند ، ارتش مقبولی را نمایندگی میکرد ، مع الوصف این ارتش بمراتب دورتر از آن بود که بتواند اکثریت طبقه کارگر آلمان را تشکیل دهد و هر قدر هم که موفقینهای تبلیغات در میان مردم روستائی تشویق کننده باشد ، با وجود این درست در همینجا است که هنوز باید بیش از حد کوشش بعمل آید ؛ بنابراین نباید در مبارزه دچار سستی شد ، بلکه باید شهری را بدنیال شهر دیگر و حوزه انتخاباتی ای را بدنیال حوزه دیگر از جنگ دشمن بدو آورد ؛ قبل از هر چیز باید روح اصیل انترناسیونالیستی را حفظ کرد که مانع از رشد هرگونه عظمت طلبی ملت پرستان است و هر گام نویسی را در جنبش پرولتری ، صرف نظر از اینکه از میان کدام ملت برخاسته باشد ، با درود و خرسندی با استقبالش میبناهد .

هرگاه کارگران آلمانی همینطور پیشروی کنند ، آنگاه آنان دیگر کسانی نخواهند بود که در رأس جنبش کام بردارند . این امر اهدا بسور جنبش نیست که کارگران يك ملت واحد در رأس آن کام بردارند . بلکه در خط نبرد مقام ارجحند بی را احراز خواهند نمود ؛ و اگر ناگهان آزمونهای سخت و پیاپی رخداد های عظیم از آنان دلایری بیشتر و عزم را سخ و نیروی بیشتری بطلبند ، آنان پیوسته سلاح بدست آماده خواهند بود .

فریدریش انگلس

لندن - اول ژوئیه ۱۸۷۱

Der

# Deutsche Bauernkrieg

von

Friedrich Engels.

---

Dritter Abdruck.

---

Leipzig 1875.

Verlag der Genossenschaftsbuchdruckerei

Titelseite der letzten  
von Friedrich Engels besorgten deutschen Ausgabe des  
„Deutschen Bauernkriegs“ (1875)



## جنگهای دهقانی در آلمان

ملت آلمان نیز دارای سنتهای انقلابی خود می باشد . در زمانی بود که آلمان شخصیتهایی پدید می آورد که میتوان آنان را در ردیف بهترین مردم انقلابی کشورهای دیگر قرار داد . طاعت آلمان چنان نیرو و استقامتی از خود بروز داد که در هر کشور دیگری با تمرکز بیشتر نمیتوانست نتایج بسیار درخشانی را به بار آورد . زمانی بود که دهقانان و تهیدستان آلمانی چنان اندیشه ها و طرحهایی می پروراندند که نسلهای بعد اغلب در برابر آن حیران می ماندند . اکنون زمان آن رسیده است تا در برابر سستی و رخوت کنونی که پس از مبارزه روساله ( ۱۸۴۸ / ۴۹ ) تقریباً در همه جا چشم میخورد ، شخصیتهای نامتضم اولی پیگیر و نیرومند جنگ عظیم دهقانی دوباره به ملت آلمان نشان داده شوند .

سه قرن از آنزمان میگذرد و تغییرات مختلفی رخ داده است . ولی با این همه آن جنگ دهقانی از مبارزات امروزی ما چندان دور نیست ، و دشمنان این مبارزه نیز اکثراً همان دشمنان سابق هستند . آن طبقات و فراقسبونهاى طبقاتی ای را که در سالهای ۱۸۴۸ / ۴۹ همه جا خیانت کردند ، میتوان در سال ۱۹۲۰ نیز ، اگرچه در مرحله پائین تری از رشد ، ولی باز بصورت خیانتکار یافت . و اگر ترکمازی سرسختانه جنگهای دهقانی طی جنبش در سالهای اخیر بندرت در برخی جاها مانند اودن والد ( Odenwald ) ، شوانسوالد ( Schwarzwald ) شلزی ( Schlesien ) بحدوث خود دست یافت ، با وجود این نمیتوان آنرا دلیل برتری شورش معاصر شناخت

## موقعیت اقتصادی و قشر بندی اجتماعی آلمان

نخست باختیار به شرایط آلمان در آغاز قرن شانزدهم بازگردیم ، صنعت آلمان در قرنهای چهاردهم و پانزدهم به جهش پیراهمنی نائل آمد . حرفه های اصناف شهری جانشین صنایع فتورالی و صنایع پوستی محلی شده بود ، که برای بخشهای دیگر و حتی بازارهای دور افتاده تولید میکرد . نساجی پارچه های پشمی و کتان درشت باف در این زمان يك رشته صنعت پا گرفته بود که بصورت وسیع رایج بود ، حتی در آگسبورگ ( AUGSBURG ) منسوجات پشمی و کتان ظریف و پارچه های ابریشمی نیز تولید میشد . در کنار نساجی پوسته صنایعی که با هنر مربوط بود و از زندگی تجمل معنوی و دنیوی اواخر قرون وسطی مایه م میگرفت ، رشد می یافت ، مانند : صنایع زرگری ، نقره کاری ، مجسمه سازی ، صنایع کاری ، ظم کاری ، تراش کاری ، اسلحه سازی ، ترصیح کاری ، طراحی و غیره . بگرفته اکتشافات کما بیش مهم ، که نقطه درخشش تاریخی آنرا کشف پاروت و چاپ تشکیل میداد ، نقش بزرگی در پیشرفت حرفه ها داشت .

بازرگانی نیز همراه با صنعت کام بر میدانت . هانزا ( Hansa ) با انحصار دریائی صد ساله خود رشد و رهائی سراسر شمال آلمان را از بردهت قرون وسطائی تامین میکرد . اگرچه هانزا از اواخر قرن پانزدهم بر اثر رقابت انگلیسی ها و هلند بها سرعت رو بشکست میرفت ، ولی با وجود کشف راه تجاری بزرگ ( S ) بوسپله واسکوداکا کالا های بازرگانی هندوستان همچنان از طریق آلمان به قسمت شمال حمل میشد ، بدین ترتیب آگسبورگ باراند از بزرگ صنایعات ابریشمی ایتالیا ، اروپه هندوستان ، و همه محصولات خام نژد يك و میانه بود . شهرهای جنوبی آلمان ، بخصوص آگسبورگ و نورنبرگ برای آنزمان مرکز ثروت و تجمل بشمار می رفتند . بدست آوردن مواد خام نیز بهمین نسبت افزایش زیادی یافته بود . کارگران معادن آلمان در قرن پانزدهم ماهر ترین کارگران جهان در رشته خود بودند . همچنین شکفتگی شهرها موجب گردید که کشاورزی نیز از حالت ابتدائی قرون وسطائی درآید . نه تنها زمینهای غیر مزروع وسیع برای کشاورزی آماده شد ، بلکه کشت و پرورش دقیق دانه های رنگی و سایر گیاهان که از خارج وارد میشد ، در امر کشاورزی بطور کلی تاثیر مساعدی گذارد . رشد و گسترش تولید ملی آلمان با وجود همه اینها هنوز با پیشرفت سایر کشورها همپا نبود . کشاورزی از هلند و انگلیس بسیار عقب مانده تر بود ، صنعت نیز به پای صنایع ایتالیا ، فلاندر و انگلستان نمی رسید . و در بازرگانی دریائی نیز انگلیسها و بخصوص هلند بها شروع کردند آلمانها را از میدان برانند . تراکم جمعیت هنوز بسیار کم بود ، تمدن در آلمان فقط بصورت پراکنده تنها در اطراف مراکز صنعتی و تجاری وجود داشت ، منافع یکایک این مراکز خود از یکدیگر جدا میگردد ، و بهر جهت اینجا و آنجا نقطه تماسی بین آنان یافت میشد . قسمت جنوبی برای خود ارتباطات تجاری و بازارهای فروش کاملاً مجزا از شمال داشت . شرق و غرب بگی از میدان دار و مستد بیرون بود . هیچیک از شهرها دارای چنان موقعیتی نبودند

که منظر راه تجاری از طریق دماغه امید به هندوستان است .

که بتوانند همانند لندن که مرکز نقلی برای همه انگلستان محسوب میشد، مرکز نقل صنایع و بازرگانی تمام کشور بشوند. مجموعه ارتباطات داخلی محدود به بنادر و سواحل رودهای داخلی و چند راه بازرگانی آکسبرگ و نورنبرگ از طریق کهن به هلند و از طریق ارفورت به شمال بود. در روزی از سواحل رودخانه و راههای بزرگ تجاری، پیکرشنه شهرهای کوچک دیگری وجود داشتند که از جریان این ارتباطات برکنار مانده و فارغ از آن و در شرایط زندگی اواخر قرون وسطایی روزگار میگذرانیدند. در آنجا صرف کالاهای خارجی کم بود و تولید برای حد در ناچیز. از ساکنان بخشهای دهقانی تنها نجبا بودند که با معافل گسترش یافته و نیازهای تازه سرورگار داشتند. ثورده دهقان هرگز از نزد پیکرین ارتباط محلی خود و افق محدود آن پافراتر نمیگذارد.

در حالیکه در انگلستان و فرانسه پیدایش بازرگانی و صنعت پیوستگی منافع در تمام کشور و در نتیجه ایجاد مرکزیت سیاسی را بدنبال داشت، این امر در آلمان فقط به گروه بندی پسر اساس منافع محلی و ایجاد مرکزینهای محلی و در نتیجه از هم گسیختگی سیاسی انجامید، پراکندگی ای که بزودی محرومیت قطعی آلمان را از بازرگانی جهان موجب شد. بهمان نسبت که فلورانس اصل آلمان از هم می پاشید، وحدت امپراطوری نیز در مجموع از بین میرفت. اجرای محلی وابسته به امپراطوری بصورت امارت نشینهای تقریباً مستقلی در می آمدند. از یکطرف این شهرها و از طرف دیگر حکام محلی گاهی باهم متحد میشدند و گاهی در جسدال بودند و پاره ای اوقات بمخالفت با یکدیگر و زمانی بمخالفت با شاهزادگان و شاه دست می زدند. قدرت امپراطوری که موقعیت خود را بدرستی نمی شناخت، با تزلزل میان عناصر گوناگونی که امپراطوری را تشکیل میدادند دست و پا میزد و پیوسته ارزش خود را بیشتر از دست میداد.

کوششهایی نظیر تلاش لویی یازدهم برای ایجاد مرکزیت نتوانست علیرغم تحریکات گوناگون و اعمال زور، بیش از حفظ اثریش بصورت سرزمین موروثی پا فرا گذارد. آنکه در این هرج و مرج در میان انبوه اختلافات پیشمار سرانجام کامیاب گردید و می بایستی موفق میشد، شاهزادگان نمایندگان مرکزینهای محلی و ناحیه ای موجود در این پراکندگی بودند که در کنار آنها امپراطور بندریج خود بشاهزاده ای نظیر شاهزادگان دیگر تبدیل میگردد.

در این شرایط موقعیت طبقات باقیمانده از دوران قرون وسطی بکن تغییر یافت و طبقات جدیدی در کنار طبقات قدیم بوجود آمد.

از اشراف بالائی شاهزادگان بوجود آمدند که تقریباً کاملاً مستقل از امپراطور در قلمرو خود ادعای تمامیت ارضی داشتند. آنها با اختیار خود جنگ راه می انداختند، صلح میکردند و برای خود سربازانی داشتند، مجالس محلی تشکیل میدادند و مالیات تعیین میکردند. آنان بخش بزرگی از اشراف کوچک و شهرهای مختلف را باطاعت خود در آورده بودند. پیوسته بهرگونه وسیله ای دست میزدند تا بقیه شهرهای وابسته به امپراطوری و شاهزاده نشینهای کوچکتر را ضمیمه قلمرو خود سازند. آنها در حالیکه در برابر اشراف کوچک از مرکزیت طرفداری میکردند، در برابر قدرت امپراطوری بمخالفت با مرکزیت میخواستند. دلفینهای آنان در قلمرو خود از هیچ اعمال زوری فروگذار نمیکردند. تنها زمانی اصناف را فرا میخواندند که دیگر چاره ای جز آن نداشتند. هر زمان که میخواستند مالیات می بستند، پول جمع میکردند، حق

تعمین مالیات از طرف اصناف و دسته ها بحدت برسمیت شناخته میشد و پیوسته کثیر باجرا گذاشته میشد. و حتی در چنین زمانی هم معمولاً شاهزاده ها با کمک دو گروه، نجبا و روحانیون که از پرداخت مالیات معاف بودند و خود در استفاده از مالیات بهره می بردند، در آن اجتماعات اکثریت داشتند. نیازمندی مالی شاهزادگان با گسترش تجل و توسعه دربار و مخارج ارتش و دولت همواره بیشتر میشد. فشار مالیات پیوسته نشدند میگردید. در مقابل، شهرها اغلب بعلت وجود امتیازات، در برابر مالیات خون بودند و باین ترتیب تمام سنگینی بار مالیات بر دوش دهقانان بود. اعم از دهقانان آزاد، وابسته، و یا دهقانان املاک دیوانی و رعایا. آنجا که مالیات منقسم کفاف نمیداد، مالیات غیر منقسم بسته میشد. انواع نیرنگهای مالیاتی بکار برده میشد تا کسیه پر سرخاخ و وائر مالیاتی بر چسبید. و تکیه همه اسیدها قطع میشد و هیچ چیز برای گور گذاردن وجود نداشت و شهرهای آزاد نیز وام نمیدادند، به سرب سکه و افعال کثیف دیگر دست زده میشد. بدلتخواه هر طور که برفع خودشان بود، ارزش پول را بالا و پائین می بردند، معامله با امتیازات شهری و غیره، امتیازاتی که بعداً بخاطر واگذاری مجدد آن بقیمت بیشتری با زهر لغو میشد، سوء استفاده از هر نوع مخالفت برای اخذ باج آتش سوزی و انواع گوناگون غارت و چهارول همچنین سرچشمه درآمد قابل ملاحظه و روزانه ای برای شاهزادگان آن زمان بود. سند قضائی خود در شمار کالای پرارزشی بود که از طرف شاهزادگان مورد معامله قرار میگرفت. خلاصه رعایای آنزمان گذشته از اطفای آرزندهای خصوصی مباشران شاهزادگان و مقامات اداری بطور کامل از برکات پدران و سنگاه حکومت برخوردار بودند.

از سلسله مراتب نظام فئودالی قرون وسطائی اشراف متوسط تقریباً بکنی از میان رفتند. این قشر با بصورت شاهزادگان کوچک منتقل رشد و با بدرجه اشراف پائینی تنزل یافتند. اشراف پائینی، نجبا با سرعت بسوی نیستی میرانند. قسمت بزرگی از آن کاملاً فقیر شده و با خدمت برای شاهزادگان در ادارات شهری و یا نظامی روزگار میگذرانند. قسمت دیگری بصورت عامل و مباشران شاهزادگان درآمد و بخش کوچکی از آنان مستقیماً تابع امیراطلسی شد. پیشرفت فنون جنگی، بالا رفتن ارزش بیاباره نظام، تولید سلاحهای آتشین، اهمیت قدرت نظامی آنان را بعنوان نیروهای مهم سواره نظام و همچنین تسخیر ناپذیری قلعه های آنان را از میان برد. شوالیه ها همانند پیشه روان نورنبرگ با پیشرفت صنعت بصورت زانده درآمدند. احتیاجات مالی آنان در ورزشکتنی ایشان نفس همی بازی میکرد. تجمل کاخها، رقابت در شکره و جلال جشنها و مسابقات، ارزش اسبها و سلاحهای آنان با پیشرفت تمدن بالا میگرفت، در حالیکه به درآمد این نجبا و اشراف کوچک هیچ و یا بسیار کم المسزوره میشد. منارجات آنان، باج آتش سوزی و غارتگری، راهزنی و دیگر مشغولیات جالب آنان بود که ضرورتاً همراه با گذشت زمان بسی خطرناک میشد. خراج و عوارض بر رعایای آنان درآمدی بیش از گذشته برایشان نداشت. این اشخاص محترم برای آنکه نیازمند بهای روز افزون خود را تأمین کنند، بهمان وسایلی مشبث میشدند که شاهزادگان بدان دست میآوردند. تجاوز به دهقانان بوسیله اشراف سال بسال شدت بیشتری می یافت. انا آخرین قطره خون رعایا مکیده میشد. دهقانان وابسته نیز هر ساله به بهانه ها و نامهای مختلف خراج و بهره مالکانه



زیادتری می بایست بهر ازند ، بیگاری ، بهره وام ، خراج ، عوارض و اگذاری ، حق دلسن ، و حق دفاع و غیره با وجود قراردادهای موجود هر زمان دلخواه افزایش می یافت ، از کار محاکم قضائی جلوگیری میشد . و هر جا که نجبا نمی توانستند بسادگی به پول دهقانان دست یابند ، آنان را بدون معطلی در برجهای خود زندانی میکردند و مجبور می ساختند کسی آزادی خود را با پول بخرند .

اشراف پائینی با سایر رسته ها نیز رابطه دوستانه ای نداشتند . اشراف صاحب اقطاع میکوشیدند تا مستقیماً به ناهمیت مرکز امپراطوری در آیند و آنانکه با مرکز امپراطوری سلطنت و کار داشتند ، پیوسته در پی آن بودند که خود مختار شوند . باین جهت آنان همیشه در حال نزاع با شاهزادگان بصری بودند . نجبا در شرایط پرنفوذ آنروزشان روحانیون را یک قشر اضافی می پنداشتند و به آنان با املاک وسیعشان و ثروت فراوانی که به علت تجرد و وجود مقررات کلیسایی گرد آورده بودند ، رشک می بردند . آنان با شهرها پیوسته در حال دشمنی بصری بودند ، زیرا به شهرها مطرود بودند . و از راه غارت آنها و تجاوز به بازرگانان و بازرخیزدگانی که در مشایخات اسیر شده بودند ، زندگی می کردند . بهراندازه پول بصورت مساله حیاتی برای نجبا در می آمد ، جنگهای آنها نیز با همه این رسته ها تشدید می یافت . روحانیان نسبت نمایند ، ایدئولوژی نشود الی قرون وسطائی از تاثیر تغییرات تاریخ بر کار نمائند . بر اثر چاپ کتاب و نیاز بازرگانی گسترش یافته تر ، انحصار آنان که نه فقط در زمینه خواندن و نوشتن ، بلکه در مورد تحصیلات عالی نیز بود ، سلب گردید . تقسیم کار حتی محافل فکری را نیز در بر گرفت . رسته تازه به دوران رسیده قضاة ، روحانیون را از بسیاری مقامات با نفوذ اداری برکنار ساخت . بخش بزرگی از روحانیت کما بیش زائد بشمار می آید ، و خود این نکته را نیز با وجود شن پرهی و نادانی روزافزون درسی یافت . اما هر چه وجود آنان بیشتر زائد شمرده میشد ، هر تعدادشان افزوده میگردد و علت این امر ثروت بی حد و حصر کلیسا بود که در اثر بکار بردن انواع وسایل ممکن پیوسته افزایش می یافت .

در بین روحانیون دو طبقه کاملاً مختلف وجود داشت . سلسله مراتب نشود الی روحانیت یک طبقه اریستوکراسی را تشکیل میداد ، مانند اسقف اعظم و اسقفها ، راهبان و دیگر روحانیون . این رهبران عالیترتبه کلیسا با خود از شاهزادگان وابسته به امپراطوری بوده ، و با بصورت مالکان بزرگ تابع شاهزادگان دیگر بودند و سرزمینهای وسیعی با دهقانان وابسته و رعیتهای بی شمار در اختیار داشتند . آنان زیر دستان خود را نه فقط مانند نجبا و شاهزادگان بسی رحمانه استخاری کردند ، بلکه در طی این طریق از آنان نیز بی شرم تر بودند . آنان گذشته از اعمال زور و خشیانه و همه آزارهای مذهبی و وحشت از شکنجه و بهم لحن و اخراج از کلیسا ، همه تحریمات جایگاه اشراف به گناه را بکار می انداختند ، تا آخرین شاه را از دست رعایا - پشان بیرون بکشند و ماترک آنان پس از مرگ به کلیسا واگذار شود . جعل اسناد برای ایمن مردان مقدس یک وسیله معمول و مرسوم شمرده میشد . اما با وجود آنکه علاقه بر بهره مالکانسه و نزول از رعایای خود عشریه هم میگرفتند . بازم این پولها کفاف آنان را نمی کرد . کارگاه های تهیه عکسهای معجزه گر مذهبی و دیگر آثار مقدس ، بهر یاد داشتن مراسم دینی برای مغفرت و غیره ، کمک گرفته میشد ، تا هر چه بیشتر از ملت اخذ می شود و این امر تا مدت مدیدی نیز

با موفقیت کامل اجرا میگردد . این روحانیون و گروه عظیمی از داندانهای کلیسا ، یعنی کشیشهایشان که مأمور دامن زدن تحریکات سیاسی و مذهبی بودند ، نه فقط نفرت مردم ، بلکه خشم و کینه اشراف را نیز علیه خود بر می انگیزانند . هر جا که آنان تابع حکومت مرکزی بودند ، مانعی برای شاهزادگان شمرده می شدند . زندگی مرده اسقفها و روحانیون فرجه تن پرور و ارتشسی از کشیشهای کلیسا ، رنگ اشراف و عصیانیت مردم را که تمامی مخارج آنان را می بایست تحمل می شدند ، بر می انگیزت و با وجود این آنان پیوسته موعظه های مذهبی خود را بر خ مردم می کشیدند .

فراکسیون روحانیون فقیر ، مرکب از واعظان دورگرد شهرها و دهات بود . اینان خارج از حلقه مراتب فئودالی کلیسا قرار داشتند و سهمی از ثروت کلیسا نمی بردند . کارشان کمتر کنترل می شد و با همه ارزشی که برای کلیسا داشت ، در آن لحظه اهمیتش از خدمت پلیس راهبان صومعه ها کمتر بود . از اینرووی مقرر بسیار ضعیف داشتند و درآمدشان بسیار کم بود . منشا اصلی آنان که از مردم عادی و تهیدستان بود ، باعث میشد که آنان بزندگی توده مردم چنان نزدیک شوند ، که بطریق وابستگیشان به کلیسا ، علاقه مردم و تهیدستان را نسبت بخود حفظ کنند .

شرکت در جشنهای آنزمان که راهبان در موارد استثنائی در آنها شرکت می جستند ، امری عادی بود . تشریفین ها و ایدئولوگهای جنبش از میان آنان بر میخواست . و بسیاری از آنان بنسبندگی تهیدستان و دهقانان در این راه ، بخریب تیغ دشمن از پای درآمدند . تنفر و کینه مردم نسبت به کشیشان کلیسا در موارد بسیار نادری متوجه آنان میشد . همچنانکه شاه در راس اشراف و شاهزادگان قرار داشت ، پاپ نیز دارای مقام والائی در راس همه روحانیون بود . همانطور که رعایا مجبور به پرداخت مالیات پناه بودند ، پاپ نیز متحدی در ریافت مالیاتی کلیسا بود که از آن محل زندگی پرتجمل دربارم تامین میشد . در هیچ کشور دیگری مالیات کلیسایی - به علت قدرت و تعداد فراوان کشیشان - همانند آلمان با حدت و شدت جمع آوری نمیشد . بخصوص پرداخت مالیات سالانه از طرف اسقف نشینها بخوبی بچشم میخورد . با افزایش نیازمندیاها وسایل تازه ای مانند تجارت عکسها و مجسمه های مقدس و نذرهای مراسم مذهبی برای بدست آوردن پول کشف میشد .

بدین ترتیب سالانه مبالغ گزالی از آلمان به رم فرستاده میشد و فشاری که از این راه بوجود می آمد نه تنها کینه و نفرت ضد کشیشان را بر می انگیزت ، بلکه موجب تحریک احساسات طبعی میشد ، بخصوص احساسات ملی اشراف را که در آن زمان از این نظر متعصبترین رسته بودند . از ساکنان اصلی شهرهای قرون وسطی با شکفتگی تجارت و پیشه های دستی ، سه فراکسیون کاملاً ضابطه وجود آمدند ، خانواده های اعیانی و با اصطلاح هیات امنا در راس جامعه شهری قرار داشتند . آنان ثروتمندترین خانواده ها بودند که به تنهایی تمام شورا و مقامات شهری را در دست داشتند ، بدین ترتیب آنان نه تنها بر درآمد شهر نظارت داشتند ، بلکه خود آنها می بلعیدند . امنا به انکاف ثروت و موقعیت اشرافیشان که طی سالیان دراز از طرف امپراطوری و شاه برسمیت شناخته شده بود ، هم بخشهای مختلف شهر و هم دهقانان وابسته به شهر را بمنادین مختلف استثمار می کردند . آنان اجاره های سنگین خود را با

اخذ فلات و پول وصول می نمودند و انواع مختلف حقوق انحصاری برای خود در نظر می گرفتند و پیوسته امتیازات و حتی مشاع بخشهای مختلف شهر و مراتع و جنگل را غصب میکردند و مستقیماً به نفع خود از آن سود میگرفتند. بطور دلخواه برای راهها و پلها و دروازه های شهر گمرک و عوارض مختلف تعیین میکردند. و همچنین با امتیازات اصناف و حقوق افراد ورسته ها و حتی حداقل قضائی معامله میکردند. رفتارشان با دهقانان بهتر از رفتار کشینها و اشراف نبود، بلکه بعکس این امنا در مقام مسئولین اداری علاوه بر سختگیری و آزمند پیهای اشرافی، دقت و موشکافی بیشتری در جمع آوری خراج و مالیات بکار می بردند. درآمد شهرها که بدین ترتیب جمع آوری میشد، به شد بدترین وجه خود سرانه مصرف میکردید. ثبات و ضبط در رفتار اداری تنها باک طاه رسازی بود و تا حدی ممکن مفلوظ و مخدوش. اختلاس و کسر صندوق مساله روز بود این راکه، برای چنین گروهی که از همه جانب از امتیازات فراوان برخوردار بود و با وجود کمی تعداد بر اثر خوشاوندی نزدیک و منافع جدائی ناپذیر با یکدیگر تا چه حد در آذربایجان آسان بود که از درآمد شهرها ثروت هنگفتی گرد آورند، زمانی میتوان دریافت که باختلاس ها و کسر صندوقهای بیشماری رجوع کرد که با رخداد سال ۱۸۱۸ در دوائر دولتی شهرها بریلا و آشکار گردید. این امنا و اعیان می گویند که از اجرای و لحاظ و حقوق بخشهسای مختلف انجمنهای شهر، بخصوص در بازرسی مسائل مالی بهرنگل ممکن جلوگیری کنند. بعد ها، پس از آنکه کثافت کاری این آقایان خیلی بالا گرفت، انجمنهای شهری دوباره بحرکت در آمدند تا لا اقل کنترل اداری شهرها را خود در دست بگیرند. آنان واقعا نیز توانستند در اکثر شهرها حقوق خود را بازیابند، اما بعلمت مشاجرات دائمی اصناف میان خود، سخت جانی اعیان و پهنیانی امپراطور و دولتهای محلی وابسته آنان، امنا توانستند دوباره قدرت انحصاری قدیمی خود را، چه با حيله و چه با زور بدست آورند. در آغاز قرن شانزدهم شوراهاى شهرها در همه جا مجدداً علم مخالفت برافراشت. مخالفان شهری در برابر امنا و اعیان از دوفراکسیون تشکیل میشدند که در جنگهای دهقانی بشک حاص خود را نشان دادند. مخالفان شهرنشین که راهگشایان لیبرالهای کنونی ما بودند، شامل بورژوازیهای شروتنند و متوسط و همچنین بنا بمقتضیات محلی قسمت بزرگ یا کوچکی از خرده بورژوازی میشد. خواسته های آنان کاملاً در چارچوب قانون اساسی آنزمان بود. آنان کنترل اداری شهرها و همچنین بخشی از قوه مقننه، خواه در انجمنهای شهر و خواه در اجتماع نمایندگان ( شورای عالی و یا کمیسیونهای محلی ) و همچنین محدود ساختن اختیارات اعیان و الیگارشى چند خانواده معدود را خواستار بودند. صرفنظر از اینها حد اکثر خواست آنان اشغال چند کرسی در شوراها بوسیله افرادی از خودشان بود. این حزب که در اینجا و آنجا ناراضحیان و گروههایی از نجیب زادگان پائینی به آن می پیوستند، در همه اجتماعات رسمی انجمنهای شهری و صنفی اکثریت بزرگی داشت. طرفداران شوراها و مخالفان افراطی مجموعاً در میان شهرنشینان واقعی در اقلیت محض بودند.

ما خواهیم دید که طی جنبش قرن شانزدهم، همین مخالفان "معتدل"، "قانونی"، "مرفه" و "روشنفکر" درست همان نقشی را بازی کردند و همان موفقیتی را بدست آوردند که وارثان حزب مشروطه خواه در جنبش ۱۸۱۸/۱۱.

علاءبرآن مخالفان شهرنشین بهسورت

بسیار جدی با کنششان و زندگی حرفه و نین پرورد و آداب و رسوم از هم گسیخته آنان مخالفت می کردند . آنان مقررات تازه ای برای شیوه زندگی جنجالی این زاهدان سالوس طلب می نمودند و میخواستند که محاکم شرعی و معافیت مالیاتی کنششان لغو گردد و بطور کلی تعداد آنان محدود شود .

تهران مخالف ، همان شهرنشینان از هستی ساقط شده ، وتوده وسیع مردم محروم از حقوق مدنی مانند : کارگران صنایع دستی ، مزدوران و بسیاری دیگر بودند که در مراحل اولیه لومین پرولتاریائی در پائین ترین مراحل رشد شهرها بسر می بردند . لومین پرولتاریا بطور کلی پدیده ای است که بصورت کمابیش رشد یافته در تمام مراحل اجتماع تا دوران فعلی دیده میشود . بخصوص در آن دوران پیوسته تعداد مردم بدون شغل معین و بدون مسکن افزایش می یافت ، که علت آن از بین رفتن ثلث الیسم در جامعه ای بود که در آن داشتن یک پهنه مشخص و یک زندگی معین منوط به داشتن امتیازات گوناگونی بود . در تمام کشورهای پیشرفته شماره ولگردان هیچگاه باندازه نیمه اول قرن شانزدهم نبود . قسمتی از این ولگردان در هر جنگی به ارتش وارد میشدند . و گروه دیگری از آنان با گذاشتن روزگار میگذرانند و بالاخره دسته سوم در شهرها بدنبال کار روزمزدی و هر شغل دیگری که شرط لازم وابستگی به صنف معینی نداشت ، بسختی گذران میکرد . هر یک از این سه گروه در جنگهای دهقانی نقش داشتند . گروه اول در ارتش شاهزادگان بودند که دهقانان را از پای درآوردند . گروه دوم در جمعیتهای دهقانی و دستجات توطئه گر شرکت داشتند که هر لحظه نفوذ انحطاط اخلاقی بروز میکرد . گروه سوم در مبارزات احزاب شهری شرکت میجستند . فراموش نشود که قسمت بزرگی از این طبقه بخصوص آنانکه در شهرها زندگی میکردند ، هنوز همیشه سالم دهقانی خود را داشتند و مانند لومین پرولتاریای امروز خود فروش و فاسد نبودند . بطوریکه می بینیم مخالفان نهید ست شهرهای آنزمان از عناصر بسیار مختلفی تشکیل میشدند . بدین ترتیب اتحادیه از بازماندگان تحلیل رفته ثلث الهای قدیمی و پیشه وران با عناصر پرولتاریائی رشد ناپایانه جامعه مدرن بورژوازی که هنوز قد علم نکرده بود ، بوجود آمد . در یکسو پیشه - وران فقیر که هنوز بجهت امتیازات با نظم بورژوازی درهم آمیخته بودند و در سوی دیگر دهقانان رانده شده و نوکران اخراجی که هنوز نمیتوانستند پرولتاریا محسوب شوند ، قرار داشتند . در میان این دو کارآموزان بودند ، که خارج از تقسیم بندی اجتماع معمول آنان ، از نظر وضع زندگی بیشتر به پرولتاریا نزدیکی داشتند . اینان که در برابر صنایع آنزمان و رسوم صنفی ، این نزدیکی برایشان امکان پذیر بود ، بلافاصله بنا بر امتیازات صنفی در آستانه تبدیل به استادان جامعه بورژوازی آینده قرار داشتند . بدین جهت جانبداری این عناصر مختلف ضرورتا حد اکثر نا مطمئن و وابسته به موقعیتهای مختلف محلی بود . پیش از مبارزات دهقانی مخالفان نهید ستان در مبارزات سیاسی بعنوان یک حزب گام برنمیداشت ، بلکه بصورت خرابکاران و ماجراجویان که با چند بشکه شراب قابل خرید بودند ، بصورت دنباله روی مخالفان بورژوازی جلوه میکردند . تازه قیامهای دهقانی است که از آن حزب پدیده می آید ، که حتی در آنزمان نیز تقریبا همه جا خراسته ها و پوششهایشان وابسته به دهقانان است و این خود دلیل قابل توجهی برای وابستگی شهرهای آنزمان به دهات شمرده میشود . هر زمان که اینان

مستقلا هم بهیدان میگذارند ایجاد پهنه روی انحصاری شهری در دهات را طلب میکردند و میخواستند که از میان رفتن بار و فشار ثنودالی موجب گاسته شدن در آمد شهری آنان گردد. خلاصه نا آنجا که ارتجایی اند در چارچوب عناصر خرده بهوزوازی حسودی قرار میگيرند و از این طریق يك پیشپرده نمونه وار از تراژدی - کدی ای که جامعه مدرن خرده بهوزوازی از سه سال پیش تحت عنوان دکراسی برآه انداخته ارائه میدهند.

لفظ در ثورینگن (Thüringen) بر اثر نفوذ سنتیم مونتسسر (Münzer) و در پاره ای نقاط دیگر تحت تاثیر شاگردان وی فراکسیونهای نهیدستان شهرها از این طوفان عمومی برگزار ماندند و نطفه های عنصر پرولناریائی در آن بر دیگر فراکسیونهای این جنبش ثوفی یافت. این دوران کوتاه که نقطه اوج همه جنگهای دهقانی را تشکیل میدهد و کرد شخصیت کبیر توماس مونسسر در سیزده در عین حال کوتاهترین دوران است. این قابل فهم است که اینان به سرچهرترین شکل در هم خورد میشوند، ولی در عین حال تاثیر عالی بجای میگذارند. بیان خواسته های آنان ناگزیر بشکل بسیار نامشخص بجای می ماند و درست اینها در شرایط آنزمان کمتر از همه برای خود جای پالی یافتند. پائین تر از همه این طبقات بااستثنا گروه آخر، دهقانان قرار داشتند که توده وسیع استثمار شونده گان ملت را تشکیل میدادند. بار تمام قشرهای جامعه و شاهزادگان، اعضای دولت، اشراف، کشیشان، افسا، و شهر نشینان بر دوش دهقانان سنگینی میکرد. دهقانان بهر يك از این گروهها، اعم از شاهزادگان، اشراف وابسته به امپراطوری، اقبها - صومعه ها و یا شهرها وابسته بودند. از همه جا به يك شکل و به مانند يك حیوان بارکنش و بلکه بدتر مورد بهره کشی قرار میگرفتند. اگر دهقان رعیت بود، همه چیزش به خشم یا شلقت ارباب بستگی داشت. اگر او دهقان وابسته بود، قوانین و تعهدات رایج کافی بود که او را زیر فشار بگذارد. تعهداتی که روز بروز بر آن افزود میشد. نسبت اعظم وقتش را می بایست در اطلاق اربابان کار کند و آنچه در ساعات اندک فراقتش بدست می آورد می بایست بصورت عثریه، بهره، امازاد، خرج سفر (مالیات جنگی)، مالیات زمین و مالیات امپراطوری بپردازد.

او بدون پرداخت پول به ارباب نه میتواند از دواج کند و نه بمیرد. اوست بایست علاوه بر خدمات روزانه مرتب برای ارباب محترمش علوفه، توت، فرنگی، تنک، و هدف جمع آوری کند. برای ارباب شکار کوچ میدهد، همزم بشکند و غیره. ماهی گیری و شکار در انحصار اربابان بود. دهقان می بایست ببیند و خاموش بماند که چگونه شکارهای وحشی محصولش را از بین می برند. مراتع عمومی و جنگلهای دهقانان تقریبا همه جا از طرف اربابان بسزهر غصب می شد. ارباب همان برخوردار به مایهك دهقان را در مورد شخص او، همسر و دخترش نیز خود سرانه مرعی میداشت. شب زفاف متعلق به ارباب بود و ارباب می توانست هر زمان که تمایل داشت دهقان را بزند ان بیفکند و با همان اطمینان خاطر باز بر همان کنوسی، او را شکنجه کند. ارباب دهقان را تا سرحد مرگ کتک میزد. و با هر زمان که میخواست، میداد سر او را قطع کنند. از جمله کيفرهای مختلف شدید "کارولینا" از گوش بریدن گرفته تا قطع بینی، چشم در آوردن، بریدن انگشت دست، سرزدن، از هم دراندن، آتش زدن و داغ کردن، شقه کردن و غیره هیچيك نیست که طبق امیال مالکان و اربابان محترم در مورد

دهقانان اعمال نشده باشد، چه کسی می‌توانست از دهقان دفاع کند؟ در دارگاهها شاهزادگان، کشیشان، ائمه و حقوقدانان نشسته بودند که بخوبی میدانستند بخاطر چه به آنان پول داده میشود، تمام مقامات رسمی کشور از مکیدن سینه جان دهقانان تغذیه میکردند.

با آنکه دهقانان در زیر چنین فشار وحشتناکی دندان بهم می‌فشاروند، بهزحمت میشد آنان را به قیام کشانید. پراکندگی آنان هرگونه اقدام متشکل را بندهدترین وجهی دشوار میکرد. عادت و برینه به اطاعت که نسل اندر نسل ریشه دوانده بود، نا آشنائی در استفاده از سلاح در بسیاری از نقاط که بنا به شخصیت اربابان زمانی بیشتر و زمانی کمتر استعمار میشدند، باعث آرام ماندن دهقانان بود. از اینرو می‌توانیم در شورشهای محلی دهقانان قرون وسطی - حد اقل در آلمان - پیوسته از جنگ دهقانی حتی یک قیام ملی عمومی دهقانان را بباییم. نسبا زمانیکه قدرت سازمان یافته شاهزادگان، اشراف و شهرها متحد و یکپارچه در مقابل آنان قرار داشت، دهقانان به تنهایی در شرایطی نبودند که انقلاب کنند. دهقانان فقط بوسیله اتحاد با گروههای دیگر میتوانند امکان موفقیت بدست آورند؛ اما در حالیکه دهقانان از طرف همه بطور یکسان استعمار میشدند، چگونه میتوانند با گروههای دیگر پیوند برقرار کنند؟

من بهنیم که گروههای مختلف کشور، شاهزادگان، اشراف، روحانیون، ائمه، شهرنشینان، تپهستان و دهقانان در آغاز قرن شانزدهم توده ای را تشکیل میدادند در حد اعلای اغتشاش، با تمایلات و خواسته هائی کاملا متفاوت و در جهات مختلف.

رسته مانع رسته دیگر و در خفا و با آشکارا با همه دستجات دیگر در حال مبارزه بصری بود. هرگونه تقسیم نامی ملت به دو بخش اصلی، آنچنانکه در سر آغاز انقلاب فرانسه وجود داشت و آنچنانکه اکنون در مرحله رشد یافته تری در کشورهای پیشرفته وجود دارد، در آن شرایط غیر ممکن بود. این امر زمانی میتواند بطور تقریبی بوجود آید که پائین ترین قسم اجتماع یعنی دهقانان و تپهستان که از طرف بقیه دستجات دیگر استعمار میشدند بپاخیزند. هنگامی که بخاطر آورده شود طوری این دو سال اخیر در ترکیب بسیار ساده تر ملت آلمان - از اشراف فئودالی، بورژوازی، خرده بورژوازی، دهقانان و پرولتاریا - چه بی نظمی ای پدید آمده است، آلمان نمیتوان به آشفتگی نظرات و کوششهای آنزمان بی برد.

# گروه بندی بزرگ مخالفان و ایدئولوژی آنان

## لو تر . مونتسر

بطور کلی تبدیلی گروه بندی رسته های فراوانی که در آن زمان وجود داشت به واحد بزرگسوی ، با از بین رفتن مرکزیت و وجود خود مختاریهای محلی و ایالتی و با بیگانه شدن ایالات از نظر تجارت و صنعت نسبت بهم و همچنین با بدی ارتباطات عمومی تقریباً غیر ممکن شده بود . گروه بندی ها نخست با گسترش عمومی افکار انقلابی ، مذهبی و سیاسی در دوران رفرماسیون شکل گرفت . رسته های کوناگونی که این اندیشه ها را می پذیرفتند و با آنها مخالفت میکردند ، ملت را در سه اردوی بزرگ کاتولیکی یا ارتجاعی ، پروتستان ( lutherische ) ، بورژوازی اصلاح طلب و انقلابی متمرکز میساختند ، گرچه این امر بسختی و کندی انجام میگرفت . اگر ما در این شکاف بزرگ میان ملت کم قاطمیت می بینیم ، اگر در دو اردوی اول بخشهایی از عناصر واحد را می بینیم ، باین علت است که این گروه بندی در شرایطی پدید آمد که در آن اکثر رسته های رسمی بازمانده از قرون وسطی در حالت انحلال بسر می بردند و به علت از بین رفتن مرکزیت همان رسته ها در نقاط مختلف برای مدت کوتاهی در راههای مخالف گام نهادند . در سالهای اخیر نیز ما اغلب بشرایطی مشابه آن دوران برخورد کرده ایم . بهمین جهت مشاهده چنین وضع درهم و آشفته رسته ها و طبقات در شرایطی رشد نایافته قرن شانزدهم تمجیب ما را بر نمی انگیزد . با وجود تجربیات تازه ، ایدئولوژی آلمان هنوز در مبارزات قرون وسطی جز اختلافات شدیدی مذهبی چیز دیگری نمی بیند . اگر مردمان آن زمان در باره مسائل آسمانی با هم نمیتوانستند تفاهم داشته باشند ، بنظر تاریخ شناسان وطنی و خودمندان کشور ما هیچ دلیلی نمیتوانست موجود باشد که بر سر مسائل دنیوی با هم دارای اختلافی باشند . این مفکران باندازه کافی خوش بایورند که همه پندارهای ضعیف به عصر دیگر و با مفکران آن عصر را واقعیت بپندارند . بعنوان مثال همین گروه از مردم در انقلاب ۱۷۸۹ فقط يك مباحثه شدید در باره برتری سلطنت مشروطه پس از سلطنت مطلقه و در انقلاب دوشیه تنها يك مشاجره علمی در زمینه ناپایداری حقوق ( الطاف خداوندی ) و در انقلاب فرجه منحصر کوشش برای حل مساله ( سلطنت یا جمهوری ) و غیره را می بینند .

مفکران ما امروز از مبارزات طبقاتی که در این تشنجات بروز میکردند و بیان ساده آنها هر بار بصورت اراجیف سیاسی نوشته بر روی پرچمها بود ، تقریباً هنوز هم بی خبرند ، با وجود آنکه خبر آن نه فقط از خارج ، بلکه از داخل نیز باندازه کافی با شکایات و فریاد خشم هزاران تن از زحمت کشان خودی انعکاس یافته است .

در جنگهای با اصطلاح مذهبی قرن شانزدهم نیز کوششها پیش از همه بنقاطر خواسته های بسیار مثبت مادی طبقاتی بود و این جنگها همانند برخورد های داخلی بعدی در انگلستان و فرانسه مبارزات طبقاتی بودند . اگر این مبارزات طبقاتی در آن زمان پرچمهای مذهبی با خود حمل می کردند و اگر نتایج ، نیازمند آنها و خواسته های هر يك از طبقات در زیر سرپوش مذهبی خود را پنهان میساخت ، این در حقیقت امر تغییر نمی دهد و بسادگی از مناسبات آن زمان قابل درک است .

قرن وسطی بطور کامل از ناپختگی و خامی بیرون آمده بود . با تمدن باستانی ، فلسفه قدیم ، سیاست و امور حقوقی تنبیه حساب میشد ، به خاطر آنکه در همه این زمینه ها از نو آغاز شود . تنها چیزی که از دنیای سقوط یافته کهن گرفته شد و بجای ماند ، مسیحیت و مقدار زیادی شهر های ویران و عاری از تمدن بود . نتیجه آن چنین بود که مانند همه مراحل تکامل اصلی ، کنششان ترویج فکری را در انحصار خود نگاه داشتند و آموزش و خصلت ناهدود بسیار زیاد مذهبی بخود لاف زدند . سیاست و مصالح حقوقی همانند دیگر علوم زیر دست کنششان بصورت شاخه های مذهبی درآمدند که با آنان بهمان نحو برخورد میشد که برای فلکها احتیاس داشت .

جزئیات کلیسا در آن واحد اصول سیاسی شمرده میشدند و آیات انجیل در هر دادگاهی قدرت قانونی داشت . حتی زمانی که حقوقدانان بصورت رسنه شخصی بوجود آمدند ، هنوز مدت مدیدی مسائل حقوقی در قیومیت مذهب باقی ماند این برتری شدید مذهب بر همه نعمات لیبهای فکری ، نتیجه لازم موفقیت کلیسا بعنوان تشکک عمومی و تحکیم تسلط فئودالیسی بود . روشن است که همه حملات عمومی به فئودالیسم بصورت حملاتی به کلیسا و همه دگترین های سیاسی - اجتماعی و انقلابی بصورت الحاد مذهبی محسوب میشد . برای آنکسکه مناسبات موجود اجتماعی را بتوان تغییر داد می بایست هاله مقدس مذهبی را از آن جدا ساخت .

مخالفان انقلابی فئودالیسم طی تمام قرون وسطی وجود داشتند ، این امر بهتضای زمان بهشکل عرفان ، الحاد آشکار و با قیام مسلحانه بروز میکرد . در پاره عرفان میدانیم که اصلاح طلبان قرن شانزدهم تا چه حد وابسته بآن بودند و منتشر نیز از آن زیاد کسب کرده است . قسمتی از تظاهرات الحاد بیان عکس العمل چیهانان منطقه آلب و غیره با خصائل پدرشاهینان علیه رسوم فئودالیسم بود . دهقانان والدنزه ( Waldenser ) و قسمت دیگر شامل مخالفان شهرهایی میشد که از فئودالیسم سرباز میزدند ، و قسمتی شهرنشینان دهقانان یونان ( John Ball ) ، استادی از هنگری در پیکاردی و غیره . الحاد پدرشاهانسه دهقانان منطقه والدنزه و همچنین شهرنشینی ها ، چه از نظر شکل و چه از نظر محتوی می تواند بعنوان اقدام ارتجاعی در برابر جنبش تلقی شود ، که دارای ارزش محلی است و می توان از آن چشم پوشید . در روشک دیگر الحاد قرون وسطی حتی از قرن دوازدهم میتوان بهنگامان تضاد بزرگ میان مخالفان شهری و دهقانان بی چیز را یافت که بر اثر آن جنگهای دهقانی رو بزوال گرائید . این تضاد تا اواخر قرون وسطی ادامه یافت . الحاد شهرها - که در واقع الحاد رسمی قرون وسطی به شمار میرود - بهین از هر چیزی علیه کنششان ، شروشان و موقعیت سیاسی شان موضع میگرفت . همانطور که اکنون بورژوازی یک حکومت ارزان و مناسب می طلبد ، مردمان قرون وسطی نیز در مرحله اول خواستار داشتن یک کلیسای ارزان و مناسب بودند . این الحاد شکل ارتجاعیست همانند تمام کوششهای ضد مذهبی که در رشد کلیسا و جزئیات آن تنها میتواند خروج از مسیر اصلی را ببیند ، فقط خواستار برقراری مسیحیت اصلی و مقررات ساده کلیسایی و از میان بردن شرایط تجلی کلیسایی بود . چنین دستگاه ساده و ارزان و مناسب می بایست بهساط کنششان و روحانیون و دربار دم را برچیند و خلاصه همه



و سایر پرخرج کلیسا را از میان بردارد. شهرها و حتی جمهریهها - با آنکه تحت حمایت پادشاهان بودند - با حملات خود بدستگاه پاپ برای نخستین بار بشیوه همگانی اسلام داشتند که شکل عادی حکومت شهرنشینان جمهری است. قسمتی از دشمنی آنان با پرگشته از جزئیات و مقررات کلیسایی از آنچه گفته شد ناشی میگردد و قسمتی دیگر از سایر شرایط زندگیشان در این زمینه که چرا آنان بدان شدت با تجرد مخالفت میورزیدند، هیچکس بهتر از بوکاچیو (Boccaccio) بیان نمیکند. آرنولد فون برسیا (Arnold v. Brescia) در ایتالیا و آلمان، آلبیگنسر (Albigenser) در جنوب فرانسه چون ویگلیف (John Wycliffe) در انگلستان، کالیکستینر (Calixtiner) و هوس (Hus) در منطقه بومس (Eöhmen) مستترین نمایندگان این شکل مخالفت بودند. این امر، که مخالفت با نفوذ البسم بطور کلی در اینجا فقط بشکل مخالفت با نفوذ البسم روحانی بروز میکند، علتش بطور ساده در اینست که شهرها در همه جا موقعیت برسمیت شناخته شده ای داشتند و با نفوذ البسم دنیوی (اجتماعی) چه بوسیله امتیازات خود و چه بزرگسالی و با اجتماعات صنفی باندازه کافی میتوانستند مبارزه کنند. در اینجا نیز می بینیم که چه در جنوب فرانسه، چه در انگلستان و چه در منطقه بومس قسمت اعظم اشراف پائینی در مبارزه علیه کشیشان و در الحاد آنان بشهرها می پیوستند - توضیح این نمود را باید در وابستگی اشراف پائینی بشهرها و وجود منافع مشترک این دو گروه در برابر روحانیون و شاهزادگان یافت؛ و این امری است که ما در مبارزات دهقانی درباره آنرا می بینیم.

الحادی که بیان مستقیم نیازمند بهای دهقانان و تهیدستان بود، و تقریباً همیشه بیکس از قیامها ملحق میگردد، دارای غصبت کاملاً دیگری بود. این مخالفتهای مذهبی با وجود آنکه همه خواسته ها و الحاد بورژوازی در زمینه مخالفت با کشیشان و دستگاه پاپ و برپاساختن سازمان ساده کلیسایی را در برداشت، ولی در عین حال همچنان ادامه می یافت. آنان برقراری مناسبات برابری در آن اولیه مسیحی را در میان اعضای کلیسا و همچنین برسمیت شناختن آن برابری را بصورت اصول در جهان بورژوازی می طلبیدند. آنان از مساوات میان فرزند آن خداوند "و مساوات بورژوازی و حتی در پاره ای موارد برابری ثروت را نتیجه میگرفتند.

نساری میان اشراف و دهقانان، اعیان و شهرنشینان، دارای حقوق بالاتر با تهیدستان، از میان برداشتن بیگاری، بهره پول، مالیاتها و دیگر مزایا و حداقل اختلاف ناهنجار ثروت، از زمره خواسته هائی بود که با قدرت کثرت و پابشتر بیان میشد و بعنوان نتیجه گیری لازم از دگرترین مسیحیت اولیه مطالبه میکردید. این الحاد دهقانان و تهیدستان در دوران شکوفان نفوذ البسم مثلاً در نزد البیگنسرها تقریباً از خواستههای بورژوازی جدائی ناپذیر بود و بصورت یک نظریه حزبی کاملاً منضم در سده چهارده و پانزده بروز کرد، که بشکل عادی کاملاً مستقل در کنار الحاد بورژوازی خود را

نمایان میساخت. مانند یون بال، داعیه قیام وات تیلر (Wat-Tylerschen) در انگلستان و جنبش ویگلیف (Wycliff) همچنین تاپوریتها (Taboriten) و کالیکستینر در بومس. در جنبش تاپوریتها حتی نمایلات جمهریخواهانه نیز در بیانات مذهبی بچشم میخورد که در پایان سده پانزده و آغاز سده شانزده بوسیله نمایندگان تهیدستان آلمان

این اندیشه رشد بیشتری یافت .

پندارمانی فرقه های منصور مانند گایسلر ( Geißler ) لولاردز ( Lollards ) و غیره که از دوران اختناق ستمهای انقبالی را در خود می سروراندند ، بدین شکل الحاد پیوست . در آنزمان تهیدستان تنها طبقه ای بودند که کاملاً خارج از جامعه رسمی قرار داشت ؛ این طبقه از سازمان فئودالها و بورژوازی برکنار بود ، نه امتیازی داشت و نه مالکیتی . و حتی باندازه دهقانان یا خرده بورژوازی شرفی نداشت که در زیر بار فشار قرار گیرد . از هر نظر فاقد ثروت و فاقد حق بود . شرایط زندگی تهیدستان چنان بود که حتی بطور مستقیم بسا سازمانها و موسسات اداری موجود - که آنها را بطور کامل نفی میکرد - برخورد و تماسی نداشتند . این نشانه زنده انحلال جامعه فئودالی و جامعه صنفی بورژوازی بود که در عین حال نخستین پیشگام جامعه بورژوازی مدرن بشمار میرفت . از چنین موقعیتی روشن میشود که چرا فرائاکسیون تهیدستان در آنزمان نمیتوانست تنها به مبارزه با فئودالیسم و با امتیازات شهرنشینان بسنده کند و چرا خواسته های آنان - گرچه در عالم تصور - حتی از جامعه بورژوازی مدرن که در آستانه پا گرفتن بود ، بالاتر بود و چرا این فرائاکسیون کاملاً تهیدست ، سازمانها ، تفکرات و تصوراتی را نفی میکرد که همه مبنی بر اشکال اجتماعی ناشی از تضاد طبقاتی بودند . پندار مانی دوران اول مسیحیت در این باره باسانی نقطه پیوندی عرضه میکرد . اما از طرف دیگر این تندروی فکری نه فقط زمان حال ، بلکه آینده را نیز پشت سر میگذاشت که نمیتوانست فقط یک امر جبری و رویایی باشد و می بایست در نخستین مرحله آزمایش برای اجرای عملی سرزدهای محدودی که شرایط آنزمان اجازه میداد عقب نشیند .

حمله بمالکیت خصوصی و طلب اشتراک ثروت م ، بایست در یک سازمان خام غیره ادغام شود و مساوات سیاسی مسیحیت نمیتوانست حد اکثر به شعار بورژوازی " مساوات در برابر قانون " ختم گردد . از میان برداشتن تمام آقاها لاسرها سرانجام به برقراری دولتهای جمهوری منتخب از طرف ملت بدل گردید . آرزوی دست یافتن به کمونیسم در عالم رویا در حقیقت به گسب مناسبات بورژوازی مدرن انجامید .

نظایر این آرزوی جبری اما برخاسته از شرایط زندگی تهیدستان آنزمان را که بخوبی قابل توجیه بود ، برای نخستین بار در آلمان در وجود توماس مونتسر و حزب اوسمی بابیم . نابورینها بطور کلی نوعی اشتراک ثروت ابتدائی در میان خود داشتند ، اما فقط بعنوان یک آئین نظامی اجرا میشد . نخست مونتسر و پیروانش بودند که این طنین کمونیستی را بصورت بیان کوشش هایی بخاطر ایجاد یک فرائاکسیون اجتماعی واقعی عنوان کردند . او آنها بصورت نسبتاً مشخص تنظیم کرد و از آنزمان ما این اندیشه ها را در هر جنبش بزرگ خلق می بینیم تا جائیکه کم کم با جنبشهای پرولتاریائی مدرن درهم می آمیزند ؛ همچنانکه در قرون وسطی مبارزات دهقانان آزاد علیه سلاطین روزافزون فئودالها با مبارزه دهقانان وابسته و رعیتها بخاطر سرنگونی کامل حکومت فئودالی درهم می آمیخت .

هنگامیکه در نخستین اردو و از سه اردوین عظیم ، یعنی اردوی کاتولیکهای محافظه کار ، عناصری که برای حفظ شرایط موجود اشتراک منافع داشتند ، یعنی حکومت امپراطوری ، روحانیون ، بخشی از شاهزادگان ، اشراف ثروتمند و اعیان شهرنشین بدو هم گرد آمدند . عناصر مالک

درجهبه مخالف، یعنی توده اشرافی پائینی، شهرنشینان و حتی بخشی از شاهزادگان که تصور میکردند با تقسیم اراضی موقوفه کلیسا دوباره ثروتمند میشوند و فریضی برای اخذ خود مختاری بیشتر از امپراطوری خواهند داشت، بعد از پرچم اصلاحات بورژوازی معقول لوتری گرد آمدند.

لوترو مونسیر، هر یک چه از لحاظ اندیشه و چه از نقطه نظر شخصیت و رفتارشان معروف کامل حزب خود بودند.

لوترو در سالهای ۱۵۱۲ تا ۱۵۲۵ کاملاً همان مرحله انتقالی را از سر گذرانید که سه مشروطه طلبان مدرن آلمان در سالهای ۱۸۱۶ تا ۱۸۴۹ گذراندند، راهی که هر حزب بورژوازی که برای یک لحظه در راه جنبش قرار گیرد، از سر میگذراند و خود در این جنبش از حزب پروتاریائی و تهیدستان که در پشت سر آن قرار دارند، عقب می ماند.

هنگامیکه لوترو در سال ۱۵۱۲ در آغاز، علیه جزئیات و مقررات کلیسای کاتولیک به پا خاست مخالفت او بهیچوجه شکل مشخصی نداشت، او بدون آنکه از خواستههای العاد پیشین بورژوازی گامی فراتر نهد، قادر به نقی هیچیک از گرایشهای پیش افتاده تر نبود و نمیتوانست بماند. در نخستین لحظه می بایست همه عناصر مخالف متحد شوند، می بایست مهمترین نیروهای انقلابی بکار برفتند، می بایست مجموعه توده های مخالفان کلیسائی در برابر اعتقادات کاتولیکی متشکل گردد. درست بهمین شکل بورژوازی لیبرال ما در سال ۱۸۴۷ انقلابی بود و خود را سوسیالیست و کمونیست می نامید و برای آزادی طبقه کارگر پندار بافی میکرد. سرشت نیرومند دهقانی لوترو در نخستین مراحل فعالیتش بصورت آشکارا بروز میکند.

"وقتی که خشم نرفتند، آنان (کشیشان کاتولیک) ادامه می باید، چنین بفکر می رسید که هیچ اندرز و یا درمان بهتری برای تسکین آن وجود ندارد، جز اینکه شاهان و شاهزادگان بسا قدرت بکار بپردازند، مسلح شوند و این زیانکاران را که جهانی را مسموم میکنند از میان بردارند و باین بازی پایان دهند، ولی با سلاح، نه با حرف. همچنانکه ما دزدان را با شمشیر، قاتلان را با چوبه دار و شرکین را با آتش کفر سید هیم، چرا ما باین آموزگاران فساد و تباهی که بعنوان پاپ، اسقف و کشیشان پندارهای خرافی دستگاه روم را می پراکنند، بسا انواع سلاحها هجوم نیاوریم، و دستهایمان را در خون آنان نشوئیم؟"

اما این آتش انقلابی دوران اول مدت زیادی دوام نیاورد، انگری که لوترو با طراف پراکند متشکل شد، تمام ملت آلمان بجنبش درآورد، از یکسو دهقانان و تهیدستان در سخنرانیهای او علیه کشیشان و در موعظه های او بخاطر آزادی مسیحیت نشانه قیام میدیدند و از سوی دیگر این موج شهرنشینان اعتدالی قسمت بزرگی از اشراف پائینی و حتی شاهزادگان را با خود می برد. گروهی می پنداشتند آرزوی فرا رسیده است که بتوانند با همه جباران نسویه حساب کنند، گروه دیگر میخواستند که فقط قدرت کشیشان، وابستگان به روم، سلسله مراتب کاتولیکی در هم بشکنند و از تقسیم موقوفه های کلیسا بهره گیرند، احزاب از هم تفکیک میشدند و نمایندگان خود را می یافتند.

لوترو، بایست در این میان انتخاب کند و این نوجه شاهزاده ساکسن و استاد محترم و پتنبیرگ که یکباره جنان مشهور و نیرومند شد، این بزرگوار که بمحاصره بایلوسان و شطقان درآمده

بود ، لحظه ای نامل نکرد ، عناصر جنبش را که محبوب همگان بودند رها ساخت و به صف پیروانها و شاهزادگان پیوست ، دعوت های او برای مبارزه ناپود کننده علیه روم خاموش شد .

لوتر در این هنگام از تکامل مسالمت آمیز و مقاومت شفوی سخن میگفت ( بعنوان مثال به پیام اشراف آلمان در سال ۱۵۲۰ و غیره رجوع شود ) ، لوتر در پاسخ بدعوت هوتن (Hutten) جهت ملاقات با وی و سیکینگن (Sickingen) در ابرنبورگ (Ebernburg) مرکز توطنه اشراف علیه کشیشان و شاهزادگان نوشت :

\* من نمیخواهم که انگلیس ( احکام اصلاح طلبانه پروتستانها ) با زور و خونریزی به پیش برده شود ، جهان با حرف تفسیر شکل یافته و کلیسا با حرف به پانگاهد آشته شده است و با حرف نیز میتوان آنرا دوباره به موقعیت اصلیش برگرداند ، ضد مسیحیان بدون بکار بردن زور بقدرت رسیدند و بدون اعمال جبر ساقط میشوند . \*

از این چرخش و یا بهتر گفته شود از این تعیین موقعیت و قیصر لوتر به بعد بازار معامله بر سر حفظ یا اصلاح سازمانها و جزئیات کلیسا و آن سیاست بازیهای زشت و تحرکات و اغسواها ، زد و بند هائی آغاز گردید که نتیجه آن بصورت پایه گذاری مذهبی آگسبورگ و بالاخره به ایجاد مقررات کلیسای پیروان اصلاح شده انجامید ، این عینا همین شیوه ای است که بنازیکی از طرف مجلس ملی آلمان و محاکم رفیع اختلاف و اجتماعات تجدید نظر طلب و پارلمان ارفورت (Erfurt) بشکل سیاسی تا مرحله تهرج آوری تکرار شده است ، شخصیت تازه بدوران رسیده اصلاح طلبان رسمی در این مذاکرات به آشکارترین وجهی بروز کرده است .

لوتر که اینک بعنوان نماینده اصلاحات پیروان بخاطر پیشرفت های قانونی موعظه میکرد ، برای خود دلایلی داشت ، نوده های شهری با اصلاحات نیم بند روی آوردند و اشراف پائینی پیش از پیش بان می پیوستند ، گروهی از شاهزادگان بان طحق شده و گروه دیگری هنوز در حال تزلزل بودند ، پیروزی آن حد اقل در قسمت بزرگی از آلمان تقریباً تضمین شده بود ، در صورت ادامه تکامل مسالمت آمیزه نواحی دیگر آلمان نیز نمیتوانست در برابر نفوذ این مخالفان اعتدالی مقاومت ورزد ، اما هر نکان قهرآمیزی می بایست این حزب مسالمت جورا با معضلات روسور سازد و موجب اختلاف با حزب دهقانان و شهری و دهستان افراطی گردد و شاهزادگان اشراف و پاره ای از شهرهای وابسته به جنبش را از آن بیگانه کند و تنها امکان پیروزی در این بود که با نکیه بر دهقانان و شهیدستان بر حزب پیروان چیره شود و با تسلط کاتولیک های مسلح شده را بر مجموعه احزاب وابسته به جنبش ببرد ، در این زمینه که چگونه احزاب پیروان بعضی اینکه اندکی پیروزی یافتند ، بنا بر قانون پیشرفت ، میان انقلاب و ضد انقلاب مجبور به انتخاب میشوند ، در این اواخر بقدر کافی نمونه داریم .

تحت شرایط عمومی ، اجتماعی ، سیاسی آنزمان ناگزیر هر تغییری بسود شاهزادگان پایان می یافت و هر قدرت آنان می افزود ، نتیجتاً اصلاحات پیروان بهراندازه شدیدتر خود را از عناصر دهقانی و شهیدستان جدا ساخت ، بیشتر زیر نفوذ و کنترل شاهزادگان اصلاح طلب قرار میگرفت ، لوتر خود نیز پیوسته بیشتر برده آنان میگشت و زمانی که خلق او را ضد متکذاری بدانند ضد متکذاران دیگر شاهزادگان می نامید ، بدرستی میدانست چه میگوید و هنگامیکه او را سنگسار میکرد ، میدانست چه میکند .

هنگامیکه جنگ دهقانی در واقع در آن نواحی که شاهزادگان و اشراف آنجا اکثرا کاتولیک بودند، آغازید، لوتر کوشید که نقش میانجی بخود بگیرد. او با قاطعیت بدولتها حمله کرد، بشعر او دولتها بودند که گناه قیام را با اعمال زور بگردن داشتند، زیرا نه تنها دهقانسان در برابر آنان مقاومت میکردند، بلکه خدا نیز با آنان مخالف بود. اما قیام نیز امری ضد خدائی و مخالف احکام دینی است، این امر نیز بکطرف دیگر قضیه بود. سرانجام نیز بهبود و گروه پند میداد که درگذرند و با خوبی باهم مصالحه کنند.

اما قیام علیرغم این میانجیگریهای خوشبینانه بزودی گسترش یافت، و مناطق پروتستان نشین تابع شاهزادگان و اربابان طرفدار لوتر و شهرهای منطقه آنان را در بر گرفت و بزودی اصلاحات "اند پشمندانه" بهرزوائی را پشت سر گذاشت. در نزد بکترین مناطق وابسته به لوتر در نورینگن، بهبگیر ترین فراکسیون شورشیان برهبری بونسر پایگاه اصلی خود را متمرکز ساخت. با چند بهرزوی دیگر شمله ای سراسر آلمان را فرا گرفت. لوتر محاصره شد و مسکن بود بعنوان خائن بهزیر تیغ برده شود و اصلاحات بهرزوائی با طینان انقلاب دهقانان و تهیدستان درهم نورد. دیگر جای هیچگونه درنگ نبود، در برابر انقلاب همه دشمنی های کهنه فراموش شد، در مقامه با عصیانگران دهقانی، اکنون خد منکاران کلیسای رم کوسفندان بی آزار و فرزندان محصوم خدا بودند، و همه شهر نشینان، شاهزادگان، اشراف و کشیشان، لوتر و پاپ با یکدیگر علیه "دهقانان دزد و قاتل و آتویگر" متحد میشدند.

لوتر فریاد بر میداشت:

"باید آنان را بپراکند، خفه کرد و زخمی ساخت. نهان و آشکار هر جا که میتوان، همانگونه که یک سنگ ها را باید کشت. بهمین جهت آقایان عزیز، این منطقه را پاک، آنجا را آزاد سازید، بزنید، بکشید، آنها را خفه کنید، هر جا میتوانید، او بدان که اگر در این کارزار کشته شوی هیچ مرگی مقدس تر از آن برای تو وجود ندارد."

انسان نباید نسبت به دهقانان شفقت نادرست داشته باشد، یکسانیکه به شورشیان می پیوندند، و به آنها بی ترحم رو امید آرند که خدا بر آنها ترحم روا نسپارد، بلکه خواهان به کفر رسیدن و نپاه گشتن آنانست.

بعد ها وقتی که دهقانان مجبور شوند یک گاو خود را واگذار کنند تا بتوانند از گاو دیگرشان در علاج و صفا بهره ببرند، خود سپاسگزاری از خداوند را خواهند آموخت و شاهزادگان نیز از شورشی درک خواهند کرد، روح عاصیان چگونه است و جز با جبر و زور نمیتوان بر آنان حکومت کرد. لوتر سخنان خود را ادامه میداد:

"مرد خردمند میگوید: الاغ به علوفه پایان و چوب نیاز دارد.

مغز یک دهقان از گاه انباشته است، آنها حرف نمیشنوند و کارهایشان بی معنی است، از این جهت باید صدای نازیان و نیر بشنوند و آنچه بر آنان میگردد، حق است. ما باید برای آنان دعا کنیم تا اطاعت کنند و آنجا که نمیشود دیگر جای شفقتی نیست. بگذارید که فقط گوله بمان آنان پرناب شود، زیرا در غیر اینصورت آنان هزار بار بدتر میکنند."

سوسیالیستها و لیل آنروهای بهرزوا نیز وسیله زحمتکشان در روزهای مارس ۱۸۴۸ سهم خود را از بهرزوی انقلاب می طلبیدند، درست بهمین نحو سخن میگفتند. ولی لوتر با ترجمه انجیل و سبیل نبروندی بدست جنبش تهیدستان داد، او در انجیل مسیحیت آمیخته با فنود الیسم

زمان را در برابر مسیحیت بی پیرایه سده اول گذارد . او جامعه فئودالی در حال سقوط را با تصویری از جامعه ای روپرو کرد که هیچ وجه مشترکی با سلسله مراتب فئودالی که مصنوعاً قشر بندی شده بود ، نداشت . دهقانان از این وسیله علیه شاهزادگان ، اشراف ، کشیشان از هر جهت سود جستند .

اکنون لوتر از آن راه بازگشت و انجیل را بصورت مدح نامه ای واقعی برای هیات حاکمه برگزیده از جانب خداوند درآورد ، آنچنانکه هیچ کاسه لیس سلطنت مطلقه نا آئینان نگردید بود . سلطنت بعنوان يك موهبت الهی و اطاعت و فرمانبری مردم و حتی بر دگی بر اساس انجیل توجیه میشد .

بدین ترتیب نه فقط قیام دهقانان ، بلکه مخالفت خود لوتر علیه شخصیت های دنیوی و اخروی نفی میشد ، و نه فقط به جنبش توده ای ، بلکه به جنبش بورژوازی نیز بود شاهزادگان خیانت شد . آیا در اینجا لازم است از بورژوازی نیز نام ببریم که از نفی و تحاشی گذشته خود در همین نازکیها باز مثالهای فراوانی بدست میدهد ؟

اکنون لوتر را بعنوان يك اصلاح طلب بورژوا در برابر مونتسر ، يك انقلابی تهیدست قرار میدهیم .

توماس مونتسر در شتولبرگ ( Stolberg ) در منطقه هارنس (Harz) حدود سال ۱۱۹۸ بدنیآ آمد . پدرش قربانی تهاولات شاهزادگان آن منطقه شد و بر جوبه در جان سپرد . در پانزده سالگی مونتسر در مدرسه اش در شهر هاله ( Halle ) يك انجمن مخفی علیه اسقف اعظم ساکس بورد و کلیسای رم در مجموع تشکیل داده بود . استعداد آموختن او در علوم الهی آنزمان بسیار زود او را بدرجه دکترا رسانید و در یکی از صومعه های شهر هاله بعنوان خادم کلیسا مشغول شد . در اینجا بود که او نسبت به جزئیات و مراسم کلیسا با بی اعتنائی شدیدی رفتار میکرد . بهنگام نهایش کلمات خاص را بطور کلی بکار نمی برد ، آنچنانکه لوتر در باره او میگوید : از تعجب خود داری میگرد . مهنترین بخش تحصیلات او در زمینه هارفین قرون وسطی ، بویژه نوشته های پروآخیم دس کالابرون (J. d. Calabresen) بود . امپراطوری هزار ساله ای که در آن برای کلیسای تغیر ماهیت یافته و جهان تباه گشته پاداش و کفر پیش بینی شده بود ، توصیف میشد که بنظر مونتسر با جنبش اصلاح طلبی و عصیان عمومی زمان تطابق نزدیک داشت . موعظه های او در اطراف با استقبال شدیدی مردم مواجه بود . او در سال ۱۵۲۰ بعنوان نخستین مبلغ پروتستان به تسویکاو ( Zwickau ) رفت و در آنجا با یکی از فرقه های بتدار باف شیلیاستی که در آن منطقه به آرامی میزیستند ، آشنا شد . در سنت فروتنی و عزت ظاهری ، مخالفست روز افزون پائین ترین قشرهای جامعه علیه شرایط موجود نهفته بود ، و اکنون با يك تبلیغ دانگیز پیوسته آشکار تر و پیکرتر بروز میکرد . گفتگو از فرقه " دوباره تعصید شدگان " است که در راس آن نیکولاس شتورس ( Niklas Storch ) قرار داشت ، این فرقه نزدیک شدن روز معاد و آغاز امپراطوری هزار ساله را بشارت میداد . آنان " سیما ، حرکات ، و روح پیشگویی داشتند " . خیلی زود میان آنان و شورای شهر تسویکا اختلاف در گرفت . با آنکه مونتسر هیچگاه به آنان کاملاً نپیوست ، بلکه بیشتر آنان بودند که تحت تاثیر وی قرار میگرفتند ، معذرتاً با افعنان بود شورای شهر با قدام جدی علیه آنان دست زد . بطوریکه بی بااست

شهر را ترك كند و همراهان مونتسر . و این در پایان سال ۱۵۲۱ بود . او به پراگ رخت و با کوشش برای پیوستن به باقیمانده جنبش طرفداران هوس میگزید جایی برای خود باز کند . اما موعظه های او تنها این نتیجه را بدنبال داشت که دوباره مجبور به فرار از منطقه بومن شد . او در سال ۱۵۲۲ واعظ شهر آلتشت ( Allstedt ) در تورینگن شد . در اینجا بود که آغاز باصلاح براسم کلیسائی کرد . پیش از آنکه لوتر تا این حد جرات کند ، او زبان لاتینی را منسوخ کرد و دستور داد نه فقط موعظه های روز یکشنبه و فصول خاصی از انجیل ، بلکه همه آنها بخوانند ، همزمان با این اقدام تبلیغات در اطراف را سازمان داد . خلق از همه سو باوروی می آورد و بزودی شهر آلتشت مرکز همگانی جنبش شد .

مونتسر هنوز يك عالم علوم الهی و حملاتش فقط منحصر علیه کشیشان بود ، اما او همانند لوتر نبود که در آلمان مباحث آرام و پیشرفتنهای مسالمت آمیز را موعظه میکرد ، بلکه او موعظه های دوران اول لوتر را همراه با دعوت به اعمال زور ادامه میداد . شاه زادگان ساکن و خلق را بقیام سلطانه علیه کشیشان واپسند به کلیسای روم لورا میخواند . این صیغ است که میگفت ، من نیامده ام صلح برای شما بیاورم ، بلکه من شمشیر . شما ( شاهزادگان ساکسون ) چه میخواهید ؟ شما نیز جز این نمیتوانید بکنید . زیرا بد ها از سخنان صیغ جلوگیری میکنند . آنها از یکدیگر جدا میسازند و در لبخواه دست چین میکنند . اما میخواهید نوع دیگری خدا شکراران خدا باشید ؟ صیغ یا جدیت خارق العاده ای این فرمان را داده است ، در صوره ۱۱ آیه ۱۷ ، دشمنان مرا بگیرید و در پیش چشمانم خفه کنید ، چهره هایمان را در هضم نکشید ، زیرا که قدرت خداوندی بدون شما و بدون شمشیر نخواهد بود ، زیرا در اینصورت شمشیر در غلاف زنگ خواهد زد . آنانکه مخالف وحی الهی هستند باید بدون هیچ شفقتی برکسار شوند ، همچنانکه الیاس در انیل ، ایسکاس و کوروش ، کشیشان بعد را از میان بردند . راه دیگری نیست جز اینکه کلیسای مسیحیت به ریشه اصلی خود بازگردد ، باید علفهای هرزه را بهنگام درو از بوستان خداوند هرس کرد ، خداوند خود در صوره ۵ ، آیه ۷ موسی میگوید : شما نباید به شرکان شفقت داشته باشید ، ضربهای آنان را درهم بگویید ، تصویرشان را بسوزانید و من در اینصورت بر شما خشم نمیکنم .

اما این دعوت از شاهزادگان همه بی نتیجه ماند ، در حالیکه در همان زمان عصیان انقلابی در میان خلق روز بروز رشد می یافت . مونتسر که اندیشه هایش پیوسته شکل برنده تری میگرفت و همواره شهر آلتزتر میشد ، دیگر اکنون بطور مشخص از اصلاح طلبان بورژوازی جدا نشد و مستقیماً بصورت يك مبلغ سیاسی بیدان آمد .

اندیشه های مذهبی - فلسفی اش دیگر بهمه نقاط اصلی ، نه فقط به افکار کاتولیکی ، بلکه بطور کلی بر سر ایای مسیحیت هجوم می برد . او در زیر اشکال مسیحیت نوعی پانتئسم ( Pantheism ) وحدت وجود می آموخت که با نظرات مدرن شکاکین تشابه قابل توجهی داشت و اینجا حتی به آتئیسم ( Atheism ) پہلو میگرفت ، او انجیل را بصورت وحی منزل و بصورت احکامی لاینفیورود میگرد . وحی زنده و واقعی بنظر او تجرد بود ، آن وحی ای که برای همه زمانها و برای تمام خلقها وجود داشته و میدانت . برتر دانستن انجیل بر خرد همانند کشن روح با کلمات است ، زیرا آن روح مقدس که انجیل از آن سخن میراند هیچ چیزی در ما را وجود

ما نیست . این روح مقدس همان خرد است . اعتقاد چیزی جز جان گرفتن خرد در انسان نیست ، از اینرو کافران نیز میتوانند اعتقاد داشته باشند ، انسان بر اساس همین اعتقاد و وسیله همین خرد جان یافته ، میتواند روحانی شود و بخدا دست یابد . از اینرو بهشت چیزی آن دنیائی نیست ، بهشت را باید در زندگی جست و این وظیفه معتقدان است که چنین بهشت و چنین سرزمین خدائی را در همینجا ، بر روی همین زمین ایجاد کنند . همانطور که بهشت آن دنیائی نیست ، دوزخ یا لعنت آن دنیائی نیز وجود ندارد . همچنین شیطان بعنوان برانگیزنده بدی ها و آزر در انسان وجود ندارد . مسیح انسانی بود همانند ما پیامبر و معلم که غم اکثر خوراک سارده ای از نان و شراب بود که آنرا بدون هیچگونه مخلفات صوفیانه ای صرف میکرد .

مؤنسر این آموزشها را اغلب بصورت مخفیانه با همان شیوه وعظ مسیحی که فلسفه جدید مدتها مجبور بود خود را تحت آن مخفی سازد ، موعظه میکرد ، اما اساس فکری الحاد آمیز وی همه جا از نوشته های پاپ میگذشت و انسان میدید که پویشش انجیل روی افکار او به مراتب کثر از برخی شاگردان هگل در دوران ما جدی بود . با وصف اینکه ۲۰۰ سال میان مؤنسر و فلسفه مدرن فاصله وجود دارد .

اندیشه های سیاسی او درست بهمین نظرات انقلابی - مذهبی می پیوست و بهمان اندازه به مناسبات اجتماعی و سیاسی موجود حمله میکرد که اعتقادات مذهبی اثرات تصورات موجود زمان او اخلاف دارد . فلسفه مذهبی مؤنسر به آنه ایسم بهمان اندازه نزدیک است که برنامه سیاسی اثر به کمونیسم . طرفداران مؤنسر در قرن شانزدهم به پیش از یک طرفه مدرن کمونیستی در آستانه انقلاب فرجه ، زرادخانه تفویض در اختیار داشتند . این برنامه پیش از آنکه جمع بست خواننده های تهید ستان آنزمان باشد ، آرزوهای داهیانه شرایط رهائی عناصر بزمخت رشد یافته پرولتاریائی در بین تهید ستان بود . این برنامه برقراری فوری حکومت موعود الهی را طلب میکرد . یعنی برقراری امپراطوری هزار ساله بر روی زمین از راه بازگشتن کلیسا به ریشه اصلی خود و از میان برداشتن همه سازمانهای کلیسای مدرن که با مسیحیت اصلی در تضاد بود . مؤنسر از حکومت خداوندی جز شرایط اجتماعی که در آن اختلاف طبقاتی و مالکیت خصوصی وجود ندارد و هیچیک از اعضای جامعه در برابر قدرت بیگانه و مستقل دولتی قرار نمی گیرند ، چیزی دیگری نمی فهمید . تمام قدرتهای موجود ، آنجا که تسلیم نمی شوند و به انقلاب نمی پیوندند ، باید ساقط شوند و همه کارها و ثروتها مشترکا و به تساوی کامل انجام گیرد و تقسیم شود .

نه فقط در سراسر آلمان ، بلکه در تمام دنیای مسیحیت باید انجمنی بوجود آید تا این برنامه را به پیش برد ، باید از شاهزادگان و اربابان دعوت شود که بدان پیوندند و هرکس چنین نکند باید توسط انجمن در نخستین فرصت با زهر اسلحه ساقط و کشته شود .

مؤنسر بلافاصله دستبکار سازمان دادن چنین انجمنی شد . موعظه هایش خلعت انقلابی تر و شدیدتری را بخود میگرفت . در کنار حمله به کشیشان با همان شور و علاقه نیز علیه شاهزادگان ، اشراف و اعیان میفریاد و با همان رنگهای درختان فشار موجود را نمایان میکرد و در برابر آن تصویر روحانی امپراطوری هزار ساله جمهوری سارات



اجتماعی را قرار میداد . او همزمان با چنین وضعی به انتشار يك سری جزوات انقلابی دست زد . او درحالیکه خود انجمن را در آلتشت و اطراف آن سازمان میداد ، مبلغانی به اطراف واکتاف می فرستاد . نخستین نمره این تبلیغات ویران کردن کلیسای مریم در طریق ( Kellerebach ) در حوالی شهر آلتشت بود ، که پس از خواندن این آیه انجیل شد : " منبرهای موعظه را از هم بشکافید ، ستونهایش را درهم بشکنید ، و بت های آنها را به آتش بسوزانید ، زیرا که شما مردی مقدس هستید . " ( آیه ۷ از کتاب ۱ )

شاهزادگان ساکسن خود به آلتشت آمدند تا شهرش را فرو نشانند ، آنان مونتسر را به گناح فراخواندند ، او در آنجا موعظه ای کرد . آنان از لوتز رها بگفته مونتسر از آن تن پرور و پنهانگری چنین سخنانی نشنیده ، و به چنین موعظه ای عادت نکرده بودند ، مونتسر صراحتاً از آنان خواست که این کاهنان خدا ناشناس ، بخصوص کشیشان و روحانیون که احکام الهی او را الحاد می شمردند ، باید گشته شوند و این دعوت را مبنی بر انجیل میدانست . این خدا ناشناسان حق حیات ندارند ، مگر به بخشایش برگزیدهگان . اگر شاهزادگان این خدا ناشناسان را از میان برندارند ، خداوند شمشیر از آنان خواهد ستاند ، زیرا که قدرت شمشیر از آن همه مردم است . ریشه اصلی ستیزان و ریاخواران ، دزدی و راهزنی شاهزادگان و اربابان است . آنان همه چیز را بمالکیت خود در آورده اند ، ماهیان دریا ، پرندگان آسمان ، و درختان زمینی را و نازه با این وصف درماندگان و تهیدستان را به عبادت فرامیخوانند : تو نباید دزدی کسی درحالیکه خود هرچیز چیزی بپایند ، بچیب میزنند ، دهقانان و پیشه وران را می جاپند و هر جا که این مستندان کفرین گناهی کنند باید آنان را بدار آویخت ، و آن دکتر کذاب بر همه این لجبای فریاد آمین نیز بر میدارد .

" اربابان خود همان کار را میکنند که انجام آنها برای يك فرد فقیر مجاز نمیدانند ، آنان علت عصیان را نمیخواهند از میان بردارند . بدین ترتیب چگونه میتوانند پایان خوبی را انتظار داشته باشند ؟ آه اربابان عزیز ، چه زیبا خواهد بود شما را با میله های آهنین بریزد بگها در اجاقها بیاندازند ، راستی را بهمین سان که بر زبان می آورم عصیانگر خواهم ماند ، خدا نگهدار ! " ( رجوع شود به جنگ دهقانی ، اثر نسیرمان ، جلد دوم ، صفحه ۷۵ )

مونتسر این موعظه را چاپ کرد ، کسی که در آلتشت این موعظه را تکثیر نمود ، از طرف شاهزادگان پوهان فون ساکسن کپی بردید . او را مجبور به خروج از شهر کردند و مونتسر نیز پس از آن می بایست تمام نوشته هایش را از سانسور دولت دوك نشین وایمر ( Weimar ) بگذرانید . اما او باین فرمان گردن ننهاده و بلا فاصله نوشته هایشان انگیز شد بد ، دیگری در شهر مولهاوزن ( Mühlhausen ) به چاپ رسانید و خلق را در آن دعوت کرد :

" این روزن را هرچه فراختر بکشائید تا بتوانید از آن همه دنیا را ببینید و بفهمید که رهبران بزرگ ما چه کسانی هستند و آنان از خداوند چه عروسک نقاشی شده ای پدید آورده اند . " و این دعوت را با این جمله پایان داد : " همه جهان باید در برابر يك نکان شد بد مقاومت کند . اکنون چنان بازی ای آغاز خواهد شد که خدا ناشناسان از جایگاههایشان فرو افتند و درماندگان ارتقا بپایند . "

" توماس مونتسر با چکش " مضمون زیر را بر آن اثر نوشت :

" راست است که من سخنانم را در دهانت میگذارم، من ترا امروز در مابرای مردم و امپراطورها نشاندم. بهاخیز و نوباید از ریشه براندازی، درهم بگری، برانگنده سازی، سرنگون کنی، و بسازی و بگاری. دیواری آهنین در برابر شاهان، شاهزادگان و کشیشان و در مقابل خلق ایجاد کن. اکنون ممکن است آنان با هم مشاجره کنند، اما پیروزی معجزآسا با سرنگونی و سقوط جباران درنشد، خدا ناسخ پایان من باید!"

مدتی بود که رابطه میان مونتسر از یکطرف و لوتر و حزین از طرف دیگر بهم خورده بود، لوتر مجبور بود به پاره ای اصلاحات کلیسایی که مونتسر بدون کسب نظر او انجام داده بودند در دهد. لوتر فعالیت مونتسر را باید یعنی ناراحت کننده یک اصلاح طلب محافظه کار در برابر یک حزب پر حرارت و پهنیناز زیر نظر داشت. در بهار ۱۵۲۱ مونتسر به ملانشون، این مظهر خورده یعنی ویرجین نشینی نوشت، شما و لوتر جنبش را به پیچیده درک نکرده و میکوشید آنرا در اعتقادات کلمه به کلمه انجیل خلسه کنید. تمام اندیشه های شما ازین پوسیده و گرم خورده است.

" برادران عزیز، دست بهم نسازید و انتظار نکشید؛ دیگر زمان فرا رسیده است، تابستان در آستانه است. با خدا نشانسان درونی استوار مدارید، آنان نمیگذارند که سخنان ما بسا قدرت کامل خود در مردم اثر بخشد. نطق شاهزادگان خود را نگوشید، چه در اینصورت شما نیز با آنان نباه میشوید. شما عالمان نازک دل کتاب آسمانی، بدینسان مخالف نباشید، زیرا چاره ای جز این نیست."

لوتر بارها مونتسر را به صاحب دینی دعوت کرد. اما او که همیشه آماده بود برای مبارزه هر لحظه در برابر خلق فرار گیرد، اکثرین علاقه ای نداشت که به سجاده مذهبی در برابر شنوندگان جانبدار دانشگاه وینبرک حاضر شود. او نمیخواست "گواهینامه درایت را فقط در مدرسه عالی به بحث بگذارد" و میگفت اگر لوتر صداقت دارد، باید نفوذش را بکار اندازد تا تحریکات و فشار علیه تکلیفکنندگان آثار مونتسر و حتی سانسور از میان برداشته شود تا مبارزه بتواند بدون مانع از راه مطبوعات ادامه یابد.

اکنون پس از انتشار جزوه های انقلابی مونتسر که از آن یاد کردیم لوتر آشکارا بعنوان یک دسیسه گر علیه او پدیدان آمد. در آثار چاپی او نامه ای بشاهزادگان ساکسن در مخالفت با روح عیسایی مونتسر را عامل شیطان نامید و شاهزاده را دعوت کرد که علیه این آشوبگر اقدام کند و او را از این سرزمین براند. زیرا که آنان به موعظه آموزشهای شرانگیز خود اکتفا نمیکنند، بلکه مردم را به قیام و مقاومت قهرآمیز در برابر هیات حاکمه فرامیخوانند.

در اول اوت مونتسر مجبور شد در قصر وایمر در حضور شاهزادگان در برابر اتهام به عملیات باجراجویانه به دفاع برخیزد. اسناد انکار ناپذیری علیه او وجود داشت. بوجود انجمن منفی اوین برده بودند، دست وی در ارتباط میان دهقانان و کارگران معدن رو شده بود. او را به تبعید نهادند. تازه به آلتنتیت بازگشته بود که اطلاع یافت شاهزاده ساکسن تسلیم او را خواستار شده است. دست نویسهای نامه های انجمن که طی آن رعایای شاهزاده مقاومت مسلحانه در برابر دشمنان احکام الهی فراخوانده شده بودند، بدست آنان افتساده بود. اگر او شهر را ترک نکرده بود، شورا او را تسلیم شاهزاده ساکسن میکرد. در این فاصله کار تبلیغاتی در میان دهقانان و شهیدستان، ترویج آثار وی را پس آسان کرده بود. او

در میان "دوباره تعمید شدگان" برای خود مبلغان بسیار با ارزشی بدست آورده بود. این فرقه بدون در دست داشتن جزییات مثبتی تنها بر اساس مخالفت مشترک علیه طبقات حاکم و وجود نشانه مشترک تعمید مجدد و شیوه زندگی مرتاضانه با تعصب و بی باکی به تبلیغ می پرداختند و پیوسته بیشتر بدین مونتسر گرد می آمدند. آنان که بر اثر تعقیب حکام زمان از دانش محل سکونت ثابت محروم بودند، در سراسر آلمان پراکنده شدند و در همه جا آموزشهای نرین را که مونتسر بوسیله آن خواسته ها و نیازمند بهایشان را بیان میکرد تبلیغ مینمودند. تعداد بهشتاری از آنان شکنجه اسوزانده و اعدام شدند. اما جرات و مقاومت این مبلغان نزلزل ناپذیر بود و کامیابی کوششهای آنان با توجه بر شد سریع خلق عسدی نس شناخت. از اینرو مونتسر به هنگام فرار خود از نورینگن در همه جا زمینه آماده ای می یافت و بهر جا که میخواست میتوانست برود. در نورنبرگ که مونتسر در آغاز آنجا رفت یکماه پیش از ورودش یک قیام دهقانی در نطفه خفته شده بود. مونتسر در اینجا مخفیانه تبلیغ میکرد. بزودی کسانی پیدا شدند که از جملات مذهبی راهبان او در زمینه نا تمسک بودن انجیل و بی ارزش بودن ادعیه دفاع میکردند. آنان مسیح را انسانی عادی و قدرت حاکمان را غیر خدائی می نامیدند. اینجا بود که لوتر فریاد میکند "انسان می بیند که شیطان یکجا پا میگردد، این همان روح آلتشت است". در نورنبرگ مونتسر پاسخ غصود را به لوتر چاپ کرد. او لوتر را قتم ساخت که در برابر شاهزادگان چاپلوسی میکند و با افکار نیم بند خود از حزب ارتجاعی پیشینیانی می نماید. ولی با وجود این خلق آزاد خواهد شد و با دکتر لوتر بمانند یک رویاه اسیر رفتار خواهد کرد. این اثر از طرف شورای شهر توقیف شد و مونتسر مجبور به ترک نورنبرگ گردید.

او اینک از منطقه شواب (Schwab) به الزاس سوئیس و از آنجا به شوارنس والد (Schwarzwald) بازگشت. چند ماهی بود که در این منطقه قیام آغاز شده بود. قسمت اعظم آن با تبلیغ دوباره تعمید شدگان اوج گرفته بود. پیدا است که این مسافرت تبلیغاتی مونتسر از نظر سازماندهی حوز خلق و مشخص کردن خواسته های آنان و بالاخره آغاز قیام عمومی آوریل ۱۵۲۵ نقش موثری داشت. تاثیر دو جانبه مونتسر در این بود که از یکطرف در این زمان تنها کسی بود که میتوانست مسائل مذهبی را با زبان عامه فهم برای مردم بیساز دارد و از سوی دیگر با همراهان و هم اندیشان تظاهرات واقعی خود را آشکارا در میان گذارد. در حالیکه قبلا در نورینگن گروهی از عناصر قاطع نه تنها از میان خلق بلکه از روحانیون پائینی بدین خود گرد آورده و خود در راس انجمن منلی قرار داشت، اینجا مرکز مجموعه جنبش انقلابی جنوب غربی آلمان تبدیل شد. توانست میان ساکسن، نورینگن، فرانکن، شواین نا الزاس و مرز سوئیس ارتباط برقرار سازد. مبلغین جنوب آلمان اکثرا کنشگران انقلابی بودند که از میان شلاردانتس برخاسته بودند و از سران انجمن محسوب میشدند. او خود اکثرا در گرایزن (Grielen) در مرز شافهاوزن (Schaffhausen) سکن داشت و از آنجا با طرف میرفت. پیگرد های خونینی که شاهزادگان و اربابان ناراحت همه جا علیه این ملحدان تهیدست پیش میآرفتند. چندان نقش کوچکی در برافروختن روحیه انقلابی و محکم تر شدن پیوند های آنان داشت. بدین ترتیب مونتسر پنج ماه در مناطق بالای آلمان به

تهدیه پرداخت و زمانی که آغاز شورش نزدیک میشد، دوباره به شورینگان بازگشت و میخواست که قیام را خود رهبری کند و ما او را دوباره در آنجا می‌باییم.

خواهیم دید که شخصیت و رفتار این دو رهبر حزب بچه نمود فیزیکی بیانگر روشن احزابشان بود. نزلزل و وحشتناک از جدی شدن جنبش و خدمتگزاری جهونانه لوتر بطور کامل سیاست و رهبری و مرد و شهروندی را بیان میکرد. همچنانکه نیروی انقلابی و مصمم بودن مونس در رشد یافته ترین فراقسیون دهقانان و تهیدستان تپلور می‌باشد. اختلاف تضاد در این است که لوتر باین قناعت میکرد که تصورات و خواسته های اکثریت طبقه خود را بیان دارد و از حدود اکثر محبوبیت در نزد آنان برخوردار گردد. در حالیکه مونس برخلاف وی از خواسته مساوی و تصورات دهقانان و تهیدستان پافرانتر میگذاشت تا از نخبگان عناصر انقلابی موجود حزبی بدید آورد و با اینکه این گروه همیشه فقط یک اقلیت محدود در میان خود، شورشیان بود، پیوسته در راس اندیشه های آن قرار داشت و تا آنجا که میتوانست نیروی خود را در اختیار آن مسکن گذارد.

## طلایه جنگ بزرگ دهقانی بین سالهای

۱۵۱۷ - ۱۴۷۶

تقریباً پنجاه سال پس از سرکوب جنبش طرفداران هوس نخستین نشانه های شکستن روح انقلابی بین دهقانان آلمان نمودار گشت .

در اسقف نشین ورتسبورگ ( Würzburg ) یکی از نقاطی که بر اثر جنگهای طرفداران هوس " بعلت وجود حکومت پد ، مالیاتهای گوناگون ، اخراج ، دشمنی ، جنگ ، آتش سوزی ، قتل و زندان و از این قبیل " زودتر از جاهای دیگر بفقیر دچار شده بود و همچنان پیوسته بوسیله اسقفها ، کشیشان و اشراف با بیشرمی مورد تاراج قرار داشت ، در سال ۱۴۷۶ نخستین توطئه دهقانی بوجود آمد .

هانس بوهام فون نیکلاس هاوزن ( H. E. v. Niklashausen ) یک جوان جوان که او را طبال ، پی زن و نوازنده می نامیدند ، ناگهان در منطقه ناوبرگروند ( Tauberggrund ) بنام پیتمبر با خاست ، او چنین میگفت که مریم مقدس بر او ظاهر شده و بوی فرمان داده است که طبال را بسوزانند و از رقص و دیگر اعمال تفریحی معصیتبار دست بردارند و مردم را به کیفی خداوندی یاد آور شود . بدین ترتیب هرکس باید از گناهان خود و لذایذ دنیوی چشم پوشد ، زینت آلات را کنار بگذارد و بزیارت مادر مقدس در نیکلاوس هاوزن برود و برای گناهانش طلب آمرزش کند . در این نخستین طلایه های جنبش دوباره همان ریاضت کشی را می بینیم که در همه قیامهای قرون وسطی برنگ مذهبی دیده میشد و همچنین در همه جنبشهای اولیه پروتستانی دوران جدید می بینیم . این سخت گیریهای مرتاضانه ، این خواست چشم پوشی از همه لذات و تفریحات زندگی باز یکسو در برابر طبقات حاکمه طلب اصل برابری در ریاضت کشی را بیان میکند و از سوی دیگر یک مرحله گذار ضروری است ، که بدون آن قشرهای پائین جامعه هرگز نمیتوانند بحرکت درآیند ، برای اینکه نیروی انقلابی آنان رشد یابد ، برای آنکه موقعیت خصمانه آنان علیه همه عناصر دیگر اجتماع مشخص گردد و برای آنکه بصورت یک طبقه تمرکز یابد ، ضروری است که از همه آنچه او را هنوز بتواند با نظم موجود اجتماع آشتی دهد ، دوری گزیند ، بسا اید از همان لذات اندکی که شرایط زندگی استثمار شده وی را هنوز میتواند برایش قابل تحمل سازد ، چشم پوشد . لذاتی که سخت ترین فشارها نیز نمیتواند او را از آن بازستاند .

این ریاضت کشی تهییج ستاننده و پروتستانی ، هم از نظر شکل تعصب خشن و هم از لحاظ محتوی ، یکی از ریاضت کشی جامعه بورژوازی جدید است ، زیرا آنچه مابقی اخلاقی لوتر و یا پوریتانیهای انگلستان ( گروه مذهبی خواستاران استقلال کلیسا و دیگر فرقهها ) موعظه میکرد ، از اصلی آن یک سرفه جیروالیسی بورژوازیسی بود . از آنکشف شده این نکته نیز روشن است که ریاضت کشی تهییج ستان پروتستانی پیوسته خصومت انقلابی را از دست میدهد ، زیرا از یکطرف بعلت رشد نیروهای مولده جدید مواد تغذیسی بی نهایت افزایش می یابد و بدین ترتیب مساوات مرتاضانه را زائد میسازد و از سوی دیگر موقعیت

زندگی پرولتاریا و بدین ترتیب خود پرولتاریا پیوسته انقلابی تر میشود و سپس ریاضت کشی کبک از میان نوده رخت بومی بندر و تنها در میان فرقه های معدودی باقی می ماند که برای حفظ آن یا فشاری می کنند و یا اینکه مستقیماً به خشک مقدس پرورانی و یا به نصیحت مآبوسی پرداختن می انجامد که در عمل آن نیز برفتار نازه بدوران رسیدگان و یا حسابگری بازاری پایان می یابد . نوده پرولتاریا پیش از آنکه به چنین ریاضت کشی هائی موعظه گردد خود کما پیش به نقطه ای میرسد که چیزی ندارد تا از آن چشم ببوشد .

موعظه های مغفرت طلبانه هانس نی نواز شهرت بزرگی یافت . همه پهنسبران چنین جنبش هائی را به همین سوال آغاز میکردند و در واقع فقط يك سخت گیری آمیخته با فشار و يك محرومیت ناگهانی از همه شیوه های معمولی زندگی میتوانست دهقانان پراکنده و معنادر به اطاعت کور کوران را به جنبش و حرکت درآورد . زیارتها و سفرهای مذهبی به نیکولاس هاوزن آغاز شد و بزودی بسرعت افزایش یافت . و هرچه ملت با انبوهی بیشتر بد انجام هجوم می آورد ، پیمان نسبت نیز بیان و نقشه های این عصیانگر جوان آشکارتر میشد . او موعظه میکرد که مادر مقدس نیکولاس هاوزن با و بشارت داده که پس از این نه شاه و نه شاهزاده ، نه پاپ و نه دیگر رهبران مذهبی و حکام نمی باید وجود داشته باشند . هرگز باید برادر دیگری باشد ، و نانترا با کار حاصل از دسترنجش چنگ آورد و هیچکس حق ندارد پیش از دیگری داشته باشد . همه بهره ها ، باج و خراجها ، گمرکها ، مالیاتها ، و سایر پرداختی ها باید برای همیشه منسوخ گردد و جنگلها ، آبها ، مرتع ها باید همه جا آزاد باشند . ملت این بشارت نازه را با شادمانی می پذیرفت و با سرعت شهرت این پیامبر " پیام مادر مقدس ما " در همه جا پیچید . از اودن والد ( Odenwald ) از مایین ( Main ) از کوخسر ( Kocher ) و یاکست ( Jagst ) حتی از باواریا ، شواین و منطقه راین موشان گروه گروه باوروی می آوردند . و از معجزاتی گفتگو میشد که او انجام داده است . مردم در جای او بزانودری آمدند و او را بنامند يك شخصیت مقدس نیایش میکردند . قطعاتی از ریوش او را میدیدند و به عنوان شیلن شفا بخش و مقدس حفظ مینمودند . کنشمان به عبت در برابر او بها خاستند و چهره او را بعنوان دستار شیطان و معجزات او را نیرنگهای روزخی نامیدند . ولی نوده معتقدان وی پیوسته افزون میشد . فرقه انقلابی تشکیل میگردد ، موعظه های هر یکشنبه این چوپسان عصیانگر اجتماعی بود که پیش از ، هزار نفر مردم را به نیکولاس هاوزن میکشید .

هانس نی نواز چندین ماه برای مردم موعظه میکرد . اما او نظر نداشت که تنها به موعظه بسنده کند . او با کنش نیکولاس هاوزن و دوشن از شوالیه ها کونتس فون تونفلد ( J. v. Thunfeld ) و پسرش که از این آموزشهای نوین طرفداری میکردند ، ارتباط پنهانی داشت و آنان قرار بود رهبری نظامی نیام مورد نظر را بعهده بگیرند . سرانجام در یکشنبه پهنی از روز مذهبی سنت کیلیان هنگامیکه بنظر میرسید قدرت او باندازه کافی بزرگ باشد ، فرمانی داد که چنین پایان یسافت :

" و اکنون پخانه هایمان بازگردید و بیاند بشید که مادر مقدس شما چه بشارت داد و شنبه آینده زنان و فرزندان و سالمندان را در خانه بگذارید . اما شما مردان بار دیگر به نیکولاس هاوزن در روز مارگارت مقدس بازگردید . این روز مقدس شنبه آینده است . برادران و دوستان

و همه کسان دیگر را با خود بیاورید، بپایید اما نه لفظ با چوبدست راهپیمائی، بلکه خور را با سلاح مجهز سازید، در یک دست نذرهایشان و در دست دیگر شمشیر و سنان و سرنیزه و در آن روز مادر مقدس بشما خواهد گفت که خواست او چیست تا شما آنها را انجام رسانید. اما پیش از آنکه گروههای دهقانان بانجا برسند، سوارکاران اسقف پیامبر آشوبگر را شبانه ببرند و در قلعه برنسهوژک زندانی کردند. در آن روز سوم ۲۲ هزار تن دهقان مسلح به انجا آمد. اما این خبر آنان را از پای درآورد، بخش بزرگی از آنان پراکنده شدند؛ آنانکه از این پیش آمد آگاهی بیشتری داشتند بهسرا ۱۶ هزار دهقان گرد هم آمدند و بهره‌بری کونتسنس فون تونفلد و پترس میثائیل رهسپار قلعه گشتند. اسقف در آغاز با قول خود آنانرا وادار به بازگشت کرد، اما هنوز پراکنده نشده بودند که سوارکاران اسقف بر آنان هجوم بردند و بسیاری از آنان را اسیر کردند. دوتن از آنان را سربریدند و هانس نی نواز را پاشش کشیدند و کونتسنس فون تونفلد فرار کرد و پس از آنکه همه ثروتشرا وقت کلیسا نمود، گناهانش بخشوده شد. راهپیمائی های مذهبی به نیکلاوس هاوزن همچنان مدت زمانی ادامه یافت و بالاخره از اینکار نیز جلوگیری بعمل آمد.

پس از این آزمایش نخستین آلمان برای مدت طولانی آرام بود، در پایان سالهای نور و ساره قیامها و عصیانهای دهقانان آغاز شد.

ما در اینجا از جنبشهای دهقانی هلند در سالهای ۱۵۱۱ / ۱۵۱۲ که بوسیله شاهزاده ساکسن سرکوب گردید و همچنین از قیام دهقانان در منطقه کمپتن (Kempten) و همچنین قیام منطقه فریس (Fries) در سال ۱۵۱۷ که بوسیله همان شاهزاده سرکوب شد، می گذریم. این قیامها یک قسمشان از عرصه اصلی جنگهای دهقانی بسیار بودند و قسمی دیگر از آنها جابره دهقانان آزاد علیه کوشش تحمیل فئودالیسم به آنان را شامل میشود. ما بلافاصله به دوتوطه بزرگ بوندشو (Bundschuh) و کونراد فقیر (Armen Konrad) که زمینه را برای جنگهای دهقانی آماده ساختند، می پردازیم.

همان گوانی که در هلند موجب قیام دهقانان شد در سال ۱۵۱۳ در منطقه الزاس موجب گردید که یک دسته بندی مخفی از دهقانان و تهیدستان بوجود آید که افرادی از بورژواهای مخالف در آن شرکت داشتند و حتی بخشی از اشراف پائینی کما بیش از آن پشتیبانی میکردند. مرکز این دسته بندی در حوالی شلتشتات (Schlettstadt) و زولتس (Sulz) و اباخ (Dachau) و ریزهایم (Rotheim) و شروایمر (Scherweiler) و غیره بود. توطئه گران خواهان چپاول و انهدام یهودیان بودند که با ربا خواری حتی در آن زمان مانند امروز خون دهقانان الزاسی را میکیدند. آنان همچنین خواستار بودند که سالسی بنام سال جشن خوانده شود که در آن سال همه وامهای گذشته پرداخت شده اعلام گردد، کمرک، عوارض، حقوق دیوانی و مذهبی، حق تعیین مالیات برداشته شود، برای کشتن ماهانه مقرری در حدود پنجاه تا شصت گولدن تعیین گردد. خواستار بودند که اعتراضات مذهبی لغو شود و برای هر محله ای سازمان قضائی بوسیله خود مردم انتخاب گردد. نقشه توطئه گران چنین بود که بعضی آنها نیروی اکثریت دست آورند، بقلمه شلتشتات حمله کنند و صندوق شهر و صومعه را صادره نمایند. و از این نقطه سراسر الزاس را بشورش گشتند. درفش

گروه که در لحظه قیام من بایست برافراشته گردد، دارای نقش يك كفش دهقانی با بند های دراز بود. از این زمان كفش دهقان نام و نشان خود را بر روی تمام عصیان های دهقانی بیست سال آینده باقی گذارد.

اعضای این گروه معمولاً اجتماعات خود را شبها بر روی تپه در افتاده هنگر (Hungerberg) برپا می داشتند. عضویت این گروه با تشریفات اسرار آمیز و تشدید شد بدترین مجازاتها برای خیانتکاران همراه بود. اما با اینهمه، این امر درست در حدود هفته اول عید پاک ۱۴۹۳ هنگامی که من بایست هجوم به شلنشات انجام شود، فاش شد. دولتیان با سرعت در خالت کردند. بسیاری از اعضای گروه دستگیر و شکنجه شدند، قسمتی از آنان چهار شقه شدند و بسیاری را سر بریدند. عده ای را با دستها و انگشتان بریده از آن سرزمین اخراج کردند. بخش بزرگی از آنان به سوئیس گریختند.

اما با این تلاش اولیه گروه كفش دهقان بهیچوجه نابود نشد. برعکس به موجودیت پنهان خود ادامه داد و بسیاری از فراریانی که به سوئیس و قسمت جنوبی آلمان پراکنده شده بودند، به صورت مبلغینی درآمدند که در همه جا بهمان شدت تمایل به قیام را می یافتند که اینکه بوسیله طرفداران كفش دهقان در سراسر منطقه کنونی با دین گمفوش پیدا میگرد. مقاومت و بر داری خاص که دهقانان قسمت بالای آلمان از سال ۱۴۹۳ تا سی سال تمام نشان دادند، مقاومتی که بر اثر آن نتوانستند موانع يك رابطه وسیع و متمرکز که ناشی از شیوه زندگی روستایی و پراکنده آنان بود، پشت سر گذارند و با وجود تلاش ها شکستهای بی شمار و اعدای رهبرانیشان پیوسته به بارزه ادامه دهند تا اینکه سرانجام امکان يك قیام توده ای برایشان بوجود آمد. واقعا قابل تحسین است.

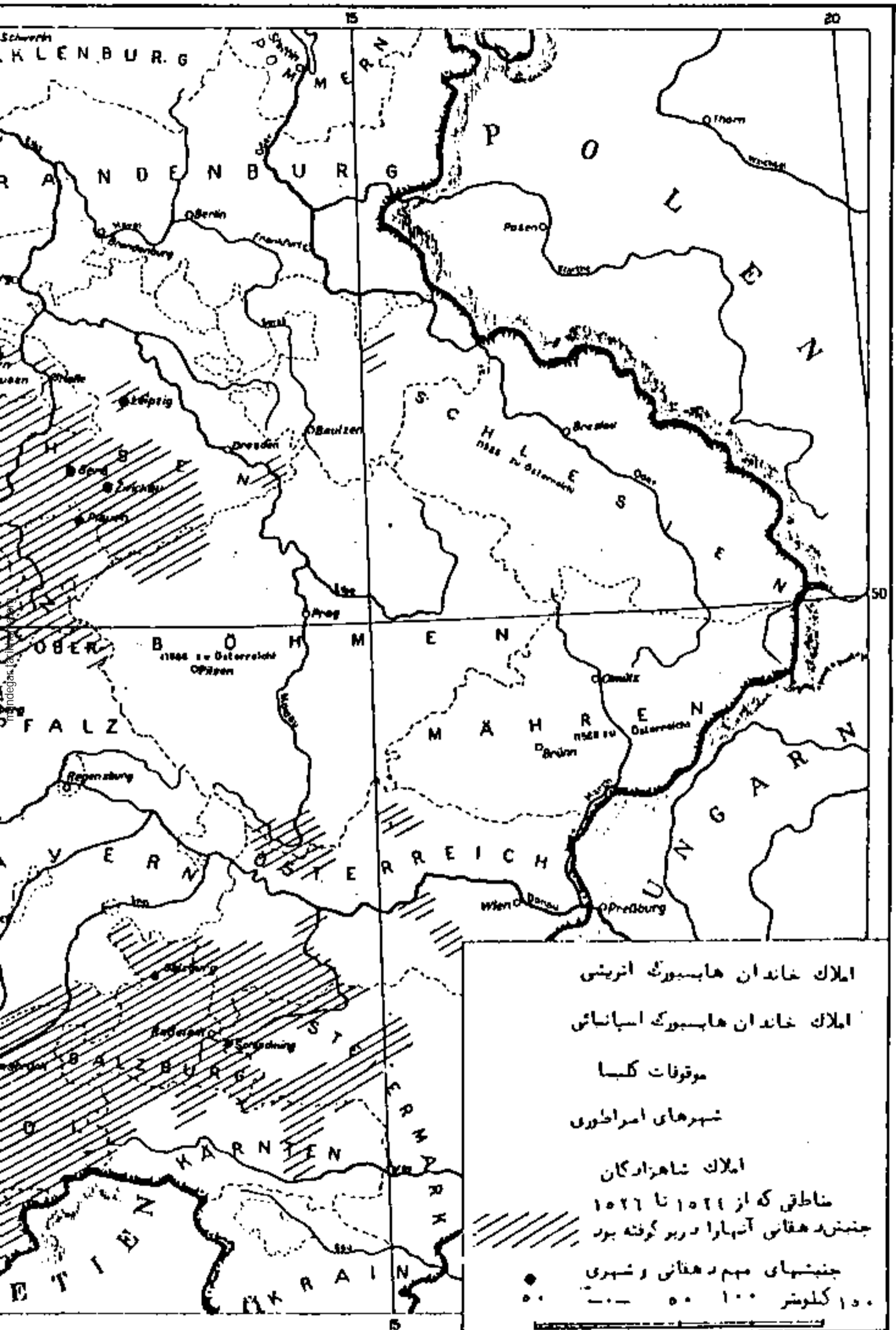
در سال ۱۵۰۲ در اسقف نشین اشپایر (Speyer) که در آنزمان منطقه بروخزال (Bruchsal) را در بر میگرفت، نشانه های يك جنبش مخفی در میان دهقانان بچشم میخورد. در این منطقه طرفداران كفش دهقان نتوانستند واقعا با موفقیت جالبی جنبش خود را دوباره سازمان دهند. در حدود هفت هزار نفر در این سازمان عضویت داشتند، که مرکز آن از اونتروگرومباخ (Untergrombach) میان بروخ زال و واین گارتن (Weingarten) بود و شاخه آن در کنار رودخانه واین و مابین نا منطقه با دین ادامه داشت. خواسته های آنان چنین بود: هیچگونه بهره، اعشیره، مالیات، گمرک به شاهزادگان، اعیان و کشیشان نیساید پرداخته شود. رعیت داری باید ممنوع گردد. اراضی موقوفه متعلق به صومعه ها نیساید صادره و میان خلق تقسیم نشود و هیچ فسق و فساد دیگری جسر شاه به صورت ارباب شنساخته نیسود.

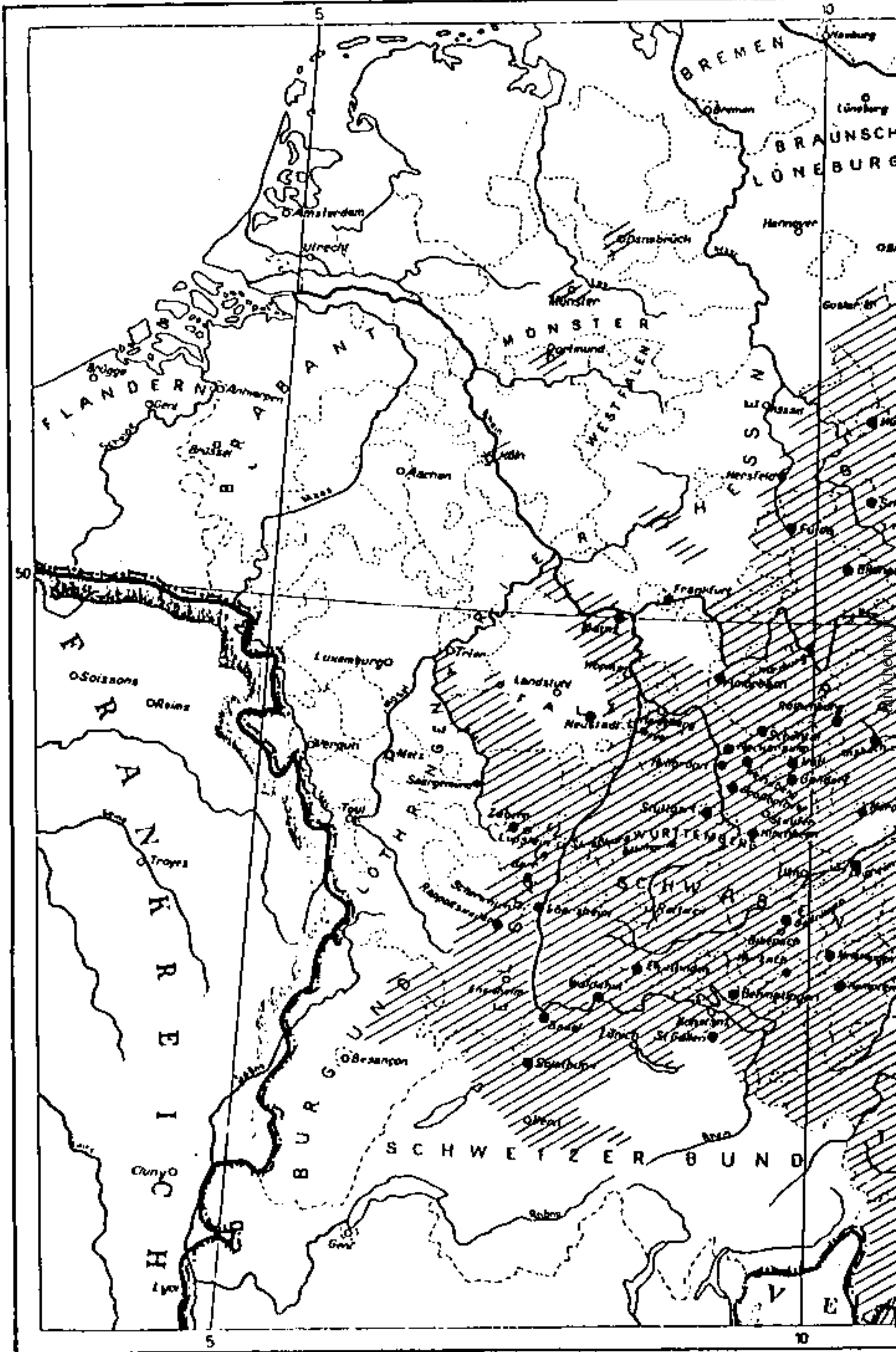
ما در اینجا برای نخستین بار به دو خواست دهقانان، یعنی صادره املاک کلیسایی بنفع خلق، ایجاد سلطنت تفکیک ناپذیر در آلمان بر میخوریم. این دو خواست از این جهت از طرف گروه های رشد یافته دهقانان و شهیدستان بطور منظم عنوان میگرد. تا زمانی که بعدا بوسیله مونسر بنسک صادره املاک کلیسائی بنفع عموم و ایجاد شاهزاده نشین های مختلف بصورت حکومت واحد و جمهوری غیر قابل تفکیک درآمد.

سازمان تجدید حیات یافته كفش دهقان همانند سابق دارای معلهای مخفی اجتماعات خود و











دارای همان مراسم سرگند و تشریفات عضویت بود و نوشته درفش آنان "تنها عدل الهی" بود. نکته اقداماتشان با الزامی ها شبیه بود. پروخزال که اکثریت ساکمانش عضو این گروه بودند، می بایست تصرف گردد، در آنجا می بایست سربازان وابسته به گروه سازمان داده شوند و از طرف مرکز تجمع بعنوان قدرت تغییر دهند به شاهزاده نشینان اطراف فرستاده شوند. این نکته بوسیله یک روحانی خیانتکار که یکی از نوطه گران در نزد او اعتراف کرده بود برملا شد. بلا فاصله مامورین حکومت با اقدامات سرکوب کننده دست یازیدند. این امر که گروه کفش دهقان تا چه اندازه گسترش یافته بود، از وحشتی که در مناطق مختلف الزام و شواب بوجود آورده بود، روشن میشود. حکام سربازان را بسرعت بگرد هم فراخواندند، و بازار اشتباهی دستجمعی آغاز شد. شاه ماکسی میلیان که "آخرین شوالیه" خوانده میشد، خون آشامانه ترین کيفرها را علیه این اقدام غیر قابل توصیف دهقانان فرمان داد. اینجا و آنجا برخورد و مقاومت های سلحشورانه ای رخ میداد. ولی دسته های پراکنده دهقانان نتوانستند مدت زیادی مقاومت کنند. برخسی از نوطه گران اعدام شدند، پاره ای گریختند، ولی اسرار گروه چنان خوب حفظ شد که اکثر اعضا، حتی رهبران گروه یا در محل مسکونی خود و یا در سرزمینهای مجاور بدون هیچ اشکالی توانستند بمانند.

پس از این شکست جدید دوباره یک حکومت ظاهری طولانی بر مبارزات طبقاتی مستولی شد. اما کار پنهانی ادامه داشت. در نخستین سالهای سده شانزدهم فعالیتهای جمعیت کنراد فقیر در منطقه شواب علی الظاهر در ارتباط با اعضای جمعیت خلاصی شد، کفش دهقان شکل گرفت. در شورانسوالد جمعیت کفش دهقان بصورت محافل کوچک پراکنده ای هنوز وجود داشت تا اینکه ده سال بعد یکی از سران نیرومند مبارزات دهقانی موفق شد رشته های متفرق را دوباره بصورت یک جمعیت بزرگ بهم پیوند دهد. این روحانی عصیانی بلا فاصله ریدنبال هسسم در سالهای ۱۵۱۲ تا ۱۵۱۵ در همان زمان که دهقانان سوئیس، مجار و مناطقی اسلاوی بیک رشته شورشیهای مهم دست زدند، شروع بفعالیت آشکار کردند.

سازمان دهنده جمعیت کفش دهقان در منطقه بالای راین، یوست فریتس (Job Fritz) از اونترگرومباخ (Untergrombach) یکی از فراریان جریانهای عصیانی سال ۱۵۰۲ بود که خود سابقاً سرباز بود و از هر نظر خصلتهای برجسته ای داشت. او از هنگام فرارش در مناطق مختلف سکونت داشت. سرانجام در لهن (Lehen) در نزد یک فرایبورگ مستقر گشت و در همانجا بود که حتی بکار دشت بانی نیز گمارده شد. پرونده های بازجویشی او مدارک دقیقی قابل توجهی بدست میدهد که او چگونه از این نقطه همه ارتباطات را دوباره سازمان داد و با چه هشجاری میتواند مردم را با عقاید مختلفشان به جمعیت بکشاند. این اعتماد سیاسی و این طراح نمونه، با بردباری خستگی ناپذیری موفق شد تعداد بسیاری زیادی مردم طبقات مختلف، مانند: شوالیه ها، کشیشان، شهرنشینان، نهی دستان و دهقانان را با اتحادیه پیوند دهد. تقریباً میتوان با اطمینان گفت که او حتی دسته بندی های مختلفی را کامبیش بشهر کاملاً مجزا از هم سازمان میداد. از تمام عناصر قابل استفاده با دقت و هشجاری استفاده میکرد. بجز بیکهای مخفی مورد اطمینان که در جامعه های گوناگون به اطراف فرستاده میشدند، از ولگردان و گدایان نیز برای ماموریت های کم اهمیت تر استفاده می نمود. یوست فریتس با پادشاهان گدایان ارتباط مستقیم داشت و بوسیله آنها گروههای پیشگیری از

ولگردان را همیشه در اختیار میگرفت . این پادشاهان گدایان در دسته بندی های مختلف  
 او نقش قابل توجهی داشتند . چهره های بسیار اصلی در میان آنان وجود داشت . مثلا  
 یکی از آنان همراه دخترش به دربیورگی میرفت و با اشاره به پاهای زخم آلود او گدائی میکرد .  
 او پیش از هفت نشان به کلاه خود داشت و دارای ریش بلند قرمزی بود و چوید دست کرده دار  
 بزگی با خنجر و سرنیزه بدست داشت . دیگری بنام یکی از رهبران مقدس مذهبی طلب کمک  
 میکرد . انواع ارویه ، ریشه گیاهان عرضه میداشت . او یک ردای بلند بزرگ آهن در بر روی  
 شبکلاه سرخ بسر داشت که تصویر کودکی بر آن نقش بسته بود . شمشیری به پهلوی چاقو های  
 بسیاری در کنار یک خنجر بکر خود می آویخت . دیگران نیز بازخمهای مصنوعی و لباسهای  
 لعاب انگیز مشابه گدائی می پرداختند . تقریبا ۱۰ تن از همین گمان بودند که می بایست  
 در برابر دو هزار گولدن پاداش در آن واحد در الزاس و در شاهزاده نشین بادن و براینسگاو  
 ( Breisgau ) به آتش سوزی دست زنند . با حد اقل دو هزار نفر از پیروانشان در  
 روز مخصوص مراسم کلیسائی در شهر کرینس وای ایم روزن ( Kirchweih in Rosen )  
 برهبری گئورگ شنايدر ( Georg Schneider ) یکی از رهبران سابق دهقانان اقدام  
 به تصرف شهر کردند . در میان اعضا اصلی جمعیت سازمان مخابراتی از هر ایستگاه سه  
 ایستگاه دیگر ایجاد شده بود و فرینس پوست و همکار اصلی ، شتوفل فون فرایبورگ ( Stoffel  
 v. Freiburg ) دائما با اسب از این نقطه به آن نقطه می ناخنند و بهنگام شب از ارتش  
 خود و اعضا جدید آن بازدید میکردند . در باره گسترش جمعیت در منطقه بالای رایسن  
 و در شوارتسوالد ، پرونده های بازجویی گواه روشن و کاملی در زمینه نامهای بیشتر اعضا  
 و علائم رمز آنان از نقاط مختلف می باشد . اکثر اعضا جمعیت را پیشه وران و استادان کارهای  
 دستی و سپس دهقانان و مپانسراداران و تنی چند از نجیب زادگان و کشیشان و خدمتکاران  
 تشکیل میدادند . از چنین ترکیبی میتوان دید که جمعیت کفر دهقان چه خلعت چند جانبه  
 ای در زیر رهبری پوست فرینس یافته بود . عناصر نهید دست شهرها پیش از پیش کسب اعتبار  
 میکردند . این جمعیت عصیان در سراسر الزاس ، بادن کنونی تا منطقه ورتنبرگ و حوالی ماین  
 رینه روانده بود . گاه و بیگاه در کوهستانهای دور افتاده مانند کمپیس ( Kempten )  
 و غیره اجتماعات بزرگی برگزار میشد و در باره مسائل جمعیت بحث و فحش میکردید . اجتماعات  
 سران گروهها که در آن اکثر اعضای قشهای محلی و همچنین نمایندگان انزاسی شهرهای دور  
 شرکت داشتند ، در هارت مانه ( Hartmann ) واقع در نزدیکی لپسن برگزار میشد و  
 در همین منطقه بود که چهارده شعار جمعیت تصویب گردید . هیچ اربابی بجز شاه و پاپ  
 وجود ندارد . لغو محاکم مذهبی و محدود ساختن آن فقط بمسائل روحانی ، لغو کلیه بهره  
 هائیکه تا میزان خود سرمایه پرداخت گردیده است ، تعیین پنج درصد بعنوان بالاترین نسرخ  
 بهره مجاز ، آزادی شکار ، ماهیگیری ، استفاده از مراتع و قطع انجار جنگلی ، محدود کردن  
 کشیشان به ماهانه معینی از صدقات مذهبی ، صادره اراضی موقوفه کلیسائی بنفع صندوق  
 چنت جمعیت ، لغو کلیه مالیاتها و گمرکهای نیرو مجاز ، صلح دائمی در میان همه مسیحیسان ،  
 اقدام جدی علیه همه مخالفان جمعیت و اخذ مالیات بسود جمعیت ، تصرف کامل شهر فرایبورگ  
 برای مقر جمعیت . آغاز مذاکره با شاه بسمت تشکیل اجتماع اصلی جمعیت و در صورت مخالفت  
 شاه ، گرفتن ارتباط با سوئیس .

اینها تگانی بودند که بر روی آن توافق حاصل شده بود . از این نکات بخوبی میتوان دید که از یکطرف خواسته های دهقانان و نهی دستان پیوسته هر دو بیشتر شکل محکمتر و مشخصتری بخود میگرفت و از سوی دیگر جمعیت با گروههای معتدل و محافظه کار بهمین نسبت ناگزیر به مصالحه بود .

حوالی پائیز ۱۵۱۳ قرار بود هجوم آغاز شود ، تنها در فتن جمعیت آماده نبود و پوست فرینس بهمین خاطر به هایلبرون ( Heilbronn ) رفت بدهد تا آنرا نقاشی کنند . این درفش گذشته از علائم زیبار و نقش کفش دهقان دارای این شعار بود : « صیما عدل الهی را پشتیبانی کن . اما هنگامیکه او بسفر رفته بود دست به تلاطم عیولانه ای برای تصرف فرایبورگ زده شد ، که پیش از موقع کشد گردید . بی احتیاطی های چندی که در تبلیغات شده بود ، به شورای شهر فرایبورگ ( شاهزاده نشین بادن کمک کرد تا به این واقعه پی ببرند و خیانت روتسن از اعضا جمعیت بافتنای اسرار کمک نمود . بلافاصله حکومت بادن ، شورای فرایبورگ و دولت امپراطوری در انزس هایم ( Ensisheim ) ماموران و سربازان خود را به آنجا فرستادند . عده ای از افراد جمعیت دستگیر ، شکنجه و اعدام شدند . ولی این بار نیز اکثر اعضا از جمله پوست فرینس توانستند فرار کنند . حکام سوئیس این بار با شدت بیشتری به تعقیب فراریان پرداختند و بسیاری از آنان را اعدام کردند ، اما آنان نیز همانند همسایگان خود نتوانستند مانع شوند که بخش اعظم فراریان در نزدیکی محل سکونت خود باقی بماند و حتی رفته رفته باین محل بازگردند . دولت الزاس در انزس هایم خشونت و خشم بیشتری نشان داد و فرمان آن سر بسیاری از بازداشت شدگان را بریدند ، هجرن اعدام هستند و یا چهار شقه کردند . پوست فرینس خورد اکثرا در کرانه های راین ، در قسمت سوئیس اقامت داشت و اغلب به حوالی شوارتس والد رفت و آمد میکرد ، بدون آنکه بتوانند باو دست یابند .

اما اینکه چرا حکومت سوئیس این بار با حکومت های همسایه در سرکوبی جمعیت کفش دهقان متحد شده بود ، نشانه ای از قیام وسیع دهقانان است که در سالهای بعد ( ۱۵۱۴ ) در برن ( Bern ) ، سولوتورن ( Solothurn ) و لوتسرن ( Luzern ) بوقوع پیوست و تعقیب دولتهای اشرافی و اعیان را بطور کلی بدنبال داشت . صرف نظر از این دهقانان توانستند به پاره ای امتیازات دست یابند . و اگر این قیامهای محلی در سوئیس به پیروزیهایی رسید ، غلظت بسادگی در این بود که در سوئیس قدرت مرکزی بشکل آلمان کشور وجود داشت . و دهقانان در سال ۱۵۲۵ نیز میتوانستند بخوبی اربابهای محلی را سر جای خود بنشانند ، اما توده سربازان سازمان یافته شاهزادگان بود که آنان را شکست داد و در سوئیس چنین نیروی متمرکزی وجود نداشت .

همزمان با جمعیت کفش دهقان در بادن و گویا با ارتباط مستقیم با آنان در منطقه روتنبرگ دسته بندی مغلی روس بوجود آمد . از اسناد موجود چنین بر می آید که این جمعیت از ۱۵۰۳ وجود داشته است ، ولی از آنجائیکه نام کفش دهقان از زمان سرکوبی برای اهالی اوتتر کرومباخ بسیار خطرناک شده بود ، این جمعیت خود را کنراد فقیر نامید . مرکز اصلی آن در رمنستال ( Remstal — ) در دامنه هوهن شناوفن برنشتال ( Lohenstaufen ) بود . وجود این جمعیت ، حداقل در میان مردم از مدتی پیش چیزی پنهان نبود . فشار بیشرمانه

دولت اولریش (Ulrich) و سالهای تعطلی که به بروز جنبش در سالهای ۱۵۱۳ و ۱۵۱۴ کک فراوان کرد، بر تعداد اعضا افزود، سرانجام مالیاتهای تازه بر شراب، گوشت، نان، و مالیات سالانه سرانه موجب آغاز قیام گردید. شهرشون دوف (Schorndorf) آنجا که سران قیام در خانه کاسیر (Kaspar) چاقوساز جمع میشدند بی بااست بر آغاز تصرف شود. در بهار ۱۵۱۴ قیام آغاز شد. سه هزار دهگفته برخی پنج هزار دهقان در جلوی شهر اجتماع کردند، ولی ماموران شاهزاده، با وعده های ظاهر فریب خود آنان را به بازگشت مجاب نمودند. شاهزاده اولریش خود را با هشتاد هزار سرباز بانجا رساند و سپس از آنکه وعده دار مالیاتهای تازه را لغو کند توانست جمعیت را آرام سازد. او همچنین قول داد که یک مجلس شهری فراخواند تا در آنجا به شکایات مردم رسیدگی شود. اما سران جمعیت بخوبی میدانستند که اولریش هیچ نظری ندارد جز آنکه مردم را آرام نگهدارد تا نیروی سربازان او با گرفتن و اطلب و دعوت از اطراف آنقدر بشود که بتواند قول خود را بازستاند و مالیاتها را با زور جمع آوری کند. از اینرو از خانه کاسیر پرکیسه، "مقر جمعیت گمراه فقیر" دعوتنامه تشکیل کنکره جمعیت را صادر کردند و پیکهایی برای پشتیبانی به نقاط مختلف اعزام داشتند. پیروزی نخستین مقاومت در رستال (Remstal) همه جا بر اعتبار جنبش در میان مردم افزود. نامه ها و پیکهای جمعیت در همه جا با زمینه مساعدی برخورد میکردند و بدین ترتیب نمایندگان بسیاری از کلیه مناطق روتنبرگ به کنکره که در اونترتورکهایم (Untertürkheim) در ۲۸ ماه به برقرار شد، فرستادند. در آنجا چنین تصمیم گرفته شد که سرعت تبلیغات ادامه یابد. و در نخستین فرصت هجوم به رستال آغاز شود تا از آن نقطه زمینه قیام عمومی فراهم گردد. هنگامیکه بانتل هانس فون دتینگن (Bantelhans von Dettingen) یک سرباز قدیمی و زینگر هانس فون ورتینگن (Singerhans von Würtlingen) یک دهقان سرشناس شویبن آلپ (Schwäbische Alb) را به سازمان طحق کردند، قیام در همه جا بالا گرفت، اگرچه زینگر هانس دستگیر شد، ولی شهرهای پاکمانگ (Pachman) وینندن (Winnenden) و مارک گرونینگن (Markgröningen) بدست دهقان متحد با تهیه ستان افتاد و سراسر این سرزمین و اینسبرگ (Heinsberg) تا بلاویرن (Blauweuren) و از آنجا تا مرز بادن دسختونیک انقلاب عریان شد. اولریش ناگزیر به تسلیم شد و در حالیکه مجلس شهری را برای ۲۵ ژوئیه دعوت کرد، در همین زمان به شاهزادگان اطراف و شهرهای آزاد آن نواحی نامه فرستاده و برای سرکوب قیام کک طلبید، قیامی که همه شاهزادگان، حکام و حیثیت کشور را به خطر می اندازد و "بشکل خاص دارای همان اهمیت جمعیت کفن دهقان است".

در این فاصله مجلس شهری تشکیل گردید. نمایندگان شهرها و نمایندگان منتخب دهقانان که برای خود در این اجتماع طلب کرسی میکردند در هجد هم (وین در اشتونگارت) گرد هم آمدند. روحانیون هنوز حضور نداشتند و شوالیه ها اصلا دعوت نشده بود، مخالفان شهری اشتونگارت و همچنین دو گروه از دهقانان لئون برگ (Leonberg) و رستال با حالت تهدید کننده ای از خواسته های عمومی دهقانان پشتیبانی میکردند. نمایندگان آنان در مجلس شهری پذیرفته شدند و در آنجا تصمیم گرفته شد که سه تن از اعضای منقر شورا، لایمبارتر



( Lamparter ) ، تومپ ( Thumb ) و لورشر ( Lorcher ) را که نماینده مستقیم شاهزاده بودند ، از نمایندگی برکنار ساخته و به کیفر برسانند . همچنین تصمیم گرفته شد که شورای مرکب از چهار شوالیه ، چهار تن از نمایندگان شهری و چهار دهقان در کنار شاهزاده انجام وظیفه کنند و برای او مقرری معینی تعیین شود و خزانه ها و املاک و صومعه ها بفتح عمومی صادره گردد .

شاهزاده اولریش این تصمیمات انقلابی را با یک کودتا پاسخ داد . او در ۲۱ ژوئن با شوالیه ها و نمایندگان شورای خود به توبینگن ( Tübingen ) ناخت . در آنجا روحانیون نیز از وی پیروی کردند . او فرمان داد که نمایندگان شهری نیز به آنجا بیایند و آنان نیز چنین کردند . در آنجا مجلس مشورتی بدون حضور دهقانان تشکیل شد . نمایندگان شهری در زیر فشار ترور نظامی مجبور به خیانت به همراهان خود یعنی دهقانان شدند . در هشتم ژوئیه قرارداد توبینگن بوجود آمد که طی آن نزدیک به یک میلیون گولدن وامهای شاهزاده را بسمت عهده کشور گذارد و بظاهر معدود پنهانی برای شاهزاده قائل شد که او هیچگاه نپذیرفت . همچنین یکمقدار از گفته های سطحی و عمومی و قوانین کیفری شدید در مقابل شهرش و

دسته بندی بخورد دهقانان داد . طبیعی است که از شرکت نمایندگان دهقانان در این مجلس مشورتی دیگر گفتگوئی نبود . ملت با فرهاد از خیانت سخن میگفت ؛ اما از آنجا که شاهزاده با واگذاری وامهایش بعهده اصناف دوباره توانسته بود برای خود اعتبار مالی تازه ای کسب کند ، بزودی سربازانی فراهم آورد و همایگان وی ، بخصوص شاهزاده فالسس برای او نیروی کفکی فرستادند . بدین ترتیب تا پایان ژوئیه قرارداد توبینگن در سراسر آن سرزمین پذیرفته و مداحی های تازه در باره آن آغاز شد . فقط در روستال جمعیت کسراد فقیر مقاومت کرد . شاهزاده که خود دوباره بانجا رفت ، نزدیک بود کشته شود ، یک منطقه دفاعی از طرف دهقانان در کاپل برگ ( Kappelberg ) بوجود آمد . اما هرچه

جریان بیشتر بطول می انجامید ، اکثر این شورشیان بر اثر کمبود مواد غذایی از میان میرفتند و مابقی با یک قرار داد دوپهلوی با چند تن از نمایندگان مجلس مشورتی خاموش میشدند . سربازان اولریش که در این فاصله قدرنشان بر اثر پشتیبانی وسیع شهرها افزایش یافته بود ، برای بدست آوردن خواسته های خود بصورت شعبانیه ای علیه دهقانان اقدام کرده ، بطریق معاهده روستال شهرها و ردهات را تاراج میکردند . ۱۶۰۰ دهقان دستگیر شدند که سر شانزده تنشان را بلافاصله از بدن جدا کردند و مابقی اکثرا به کیفرهای نقدی بفسح صندوق اولریش محکوم شدند . بسیاری از آنان مدت زیادی در زندان ماندند ، قوانین کیفری بسیار شدیدی برای دسته بندی مجدد و هر نوع اجتماعات دهقانی بوجود آمد . و از ضرورت اشراقی بتوان این تعداد به مخصوص برای سرکوبی کلیه اقدامات شورشی دهقانی بوجود آمد . رهبران اصلی جنبش کسراد فقیر با وجود همه این دشواریها توانستند به سوئیس فرار کنند و پس از چند سال تات تات دوباره پنهان بمانند . همزمان با جنبش روستال نشانه هائی از فعالیت جمعیت کسراد دهقان در برابریگا ( Breisgau ) و در شاهزاده نشین بادن دیده میشود . در ماه ژوئن اقدامی برای یک قیام در بول ( Bühl ) انجام گرفت که بلافاصله از طرف شاهزاده قلیب سرکوب شد و رهبران آن کوگل باستیان (G.-Bastian)

را در فرایبورگ دستگیر و سرش را قطع کردند .

در بهار همین سال ۱۵۱۱ در مجارستان يك جنگ دهقانی عموماً در گرفت ، در آنجا يك جنگ مذهبی علیه ترکان تبلیغ میشد و طبق معمول دهقانان وابسته و اجاره دار که بآنان قول آزادی داده میشد به آنان می پیوستند ، نزدیک ۱۰ هزار نفر جمع شدند و رهبری آنان با گئورگ در ناس ( Georg Dózsa ) بود که در جنگهای گذشته با ترکان موفقیتش بدست آورده و بعد ها با استخدام اشراف درآمد بود . اما شوالیه ها و افسران مجاری با بی میلی به این جنگ مذهبی که املاک و رعایای آنانرا تهدید میکرد ، آمیزگریستند . آنان مجبوره به اجتماعات برانگیزده دهقانی میباشند و زمینهای خود را با بد رفتاری و ستم باز میگرددند . هنگامیکه این امر در میان سربازان روشن شد ، خشم دهقانان ستم کشیده را برافروخت . دوشین از واعظان تند رو لارنسیوس ( Laurentius ) و باناباس ( Barnabás ) با سخنرانیهایی خود در میان سربازان کینه آنان را علیه اشراف بیشتر بر می انگیزندند . دوتسا شخصاً از خشم سربازان خود علیه اشراف خیانتکار پشیمانی میکرد ، سربازان او را نزد مذهبی بدل به سربازان انقلابی شدند و او در راس این جنبش تازه قرار گرفت .

او با دهقانان خود در منطقه راکوسفیلده ( Rákosfelde ) نزدیکی پست ( Pest ) موضع گرفت . در اثر متاجره با نمایندگان حزب اشراف در دهات اطراف و حومه شهرها بصورت آشکار دشمنی آغاز شد . بزودی منازعات کوچک در گرفت که سرانجام بدشمنی شدید بین اشراف و قتل گروهی از آنان که به جنگ دهقانان می افتادند و همچنین آتشسوزی قصرها و قلعه های اطراف انجامید . تهدید های دوباره سوری نبخشید . هنگامیکه نخستین دادگاه خلق علیه اشراف در بایر ، دیوار پایتخت برپا شد ، دوتسا به اقدامات دیگری دست یازید . او سربازان خود را به پنج گردان تقسیم کرد . دو گردان از آنان را به گروستانهای بالای مجارستان فرستاد تا همه آن نقاط را به شورش بکشند و اشراف را نابود کنند . گردان سوم بفرماندهی امبروس سالوزی ( Ambrus Széleresi ) یکی از اهالی پست در راکوس ( Rákos ) به نگهبانی پایتخت گمارده شد . و گردان چهارم و پنجم ب رهبری خود وی و برادرش گئورگ ب منطقه سگدین ( Szegedin ) اعزام شدند .

در این فاصله اشراف در شهر پست گرد هم آمدند و یوهان تساپولیا ( Johann Szapolya ) را بکشت خواندند . اشراف با همکاری اهالی بوداپست به گروه دهقانان در راکوس حمله بردند و آنان را نابود ساختند . اینکار زمانی انجام شد که سالوزی به همراه عناصر شهری اونسش دهقانان بدشمن بیوست . گروه زیادی از افسران بوحشیانه ترین وجهی اعدام گشتند و باقی مانده با بیبی ها و گونهای بریده بخانه هایشان فرستاده شدند .

دوتسا نیز در سگدین موفقیتی نیافت و رهسپار چانار ( Csánád ) شد . و پس از آنکه اشراف را بفرماندهی بانوری ایپتوان ( István ) واسفد جاک ( Isáry ) شکست داد ، آنجا را تصرف نمود . او از افسران که اسفد و خزانه دار سلطنتی ، تلکسی ( Telcsi ) نیز در میانشان بودند به تلانی و حنیگریهایی راکوس ، انتقام خونینی گرفت .

پس از اعلام جمهوری در چاند و همچنین لغو امتیازات اشراف، تساوی عمومی و استقلال ملت را اعلام داشت و سپس به تسوار (Temovar) محلی که فرمانده ارتش باتوری بد آنجا رفته بود هجوم آورد. در حالیکه او این قلعه را دو ماه تمام در محاصره داشت و با پیوستن سربازان جدید برهبری آنتون هوس تسو (Anton Hosszu) تقویت شده بود، و گردان سربازان دهقانی در منطقه بالای مجارستان در چندین نقطه از اشراف شکست خوردند و ارتش زمین بزرگ (Siebenbürgen) ضلعی به اشراف بچنگ وی آمد. تساپولیا به دهقانان حمله برد و آنانرا تار و مار کرد. دوتسا دستگیر شد و بر روی یک تخت سلطنتی گذاخته بریان گردید و از جانب طرفداران خود وی که فقط باین شرط زندگیشان در امان میماند، زنده زنده خورده شد. دهقانان تار و مار شده بوسیله لاونسیوس و هوس تسو دوباره جمع شدند ولی یکبار دیگر شکست خوردند و هر یک هم که بدست دشمن افتاد، اعدام و بدار آویخته شد. هزاران لاشه دهقان در کنار راهها و یا در مقابل دروازه های دهات به آتش کشیده شده آویزان بود. گفته میشود که نزدیک ۱۰ هزار نفر از آنان کشته شدند. اشراف کوشیدند تا در مجلس مشورتی آینده بزرگی دهقانان را مجددا بصورت یک قانون سراسری تثبیت کنند.

قیام دهقانان در "ویندیشن مارک" (windisch Mark) یعنی در کرنتن (Kärnten) کراین (Krain) و اشتایرمارک (Steiermark) که در همین زمان آغاز شد، مبنی بر یک دسته بندی مخفی بمانند جمعیت گفتار دهقانی بود، دهقانان که بعلت مکیدن خونشان بوسیله اشراف و مأموران سلطان و هجوم ترکان دچار فقر شدند و گرسنگی شده بودند، در ۱۵۰۳ اجتماعی تشکیل داده و دست به قیام زدند. دهقانان منطقه سلای نیز بمانند دهقانان آلمان در سال ۱۵۱۲ دوباره بپرچم مبارزه بخاطر حقوق قدیمی را برافراشتند. ولی آنان یکبار دیگر فریب خوردند، در حالیکه در سال ۱۵۱۴ که گروه گروه بهم می پیوستند، با قول قطعی شاه ماکس میلبان در زمینه نامین حقوق قدیمی متفرق شده و سرانجام در بهار سال ۱۵۱۵ جنگ انتقام جوانان ملت سرخورده با شدت بیشتری آغاز گشت. در اینجا نیز بمانند مجارستان همه قصرها و قلعه ها و صومعه ها نابود شد و اشراف اسیر بوسیله هیاتهای نصفه دهقانی محکوم و سرشان قطع شد. در اشتایرمارک و کرنتن یک افسر سلطنتی بنام دیتریخ اشتاین (Dietrichstein) موفق شد قیام را خاموش سازد. این جنین در کراین بر اثر حمله راین (Rain) و حملات دیگر در پائیز ۱۵۱۶ و بدنبال آن رفتار ناشایست اشراف مجار و وحشیگریهای بیشمار اتریشی ها سرکوب گردید.

قابل فهم است که پس از بکرشته شکستهای شدید و پس از وحشیگریهای برداشته اشراف، دهقانان آلمان تا مدت درازی آرام بودند، ولی مع الوصف دسته بندیها و عصیانهای محلی بطور کامل پایان نی یافت. در ۱۵۱۶ اکثر فراریان جمعیت گفتار دهقان و کثرت فقیر بمنطقه شواین و قسمت بالای راین بازگشتند و در سال ۱۵۱۷ دوباره جمعیت گفتار دهقان در شواتسوالد اختیاری کامل یافت. پوست فریتس، که از سال ۱۵۱۳ همچنان در نقش قدیم جمعیت را بر روی سینه خود مخفی ساخته و با خود حمل میکرد، دوباره به شواتسوالد آمد و فعالیت وسیعی را آغاز

کرد .

دسته بندیهای جمعیت دوباره از نوع سازمان یافت . بار دیگر مانند چهارسال پیش اجتماعات کتیبه‌ای اعلام کرد . بد ، اما این امر مخفی نماند . دولت‌ها از آن آگاه شدند . و علیه آن دست با اقدام زدند . بسیاری دستگیر و اعدام گردیدند . فعالترین و هوشمندترین اعضا مجبور به فرار بودند و در میان آنان یوست فریتس که اینبار نیز موفق به دستگیری او نشده بودند . فرار کرد ، ولی از قرار معلوم در همین فاصله در سوئیس درگذشت ، زیرا از این پس در هیچ جا نامی از او برده نمیشود .

## قیام اشراف

در همان زمان که در شوارتسوالد چهارمین عصیان جمعیت کفر دهقان سرکوب شد، لوتر در وینبرگ شروع جنبش را اعلام کرد که همه رسته ها و اصناف را بتکان درآورد و سراسر کشور را بلرزه انداخت. تزه های طرفداران آگوستین مقدس در نورینگن بمانند اخگری که به سخن بارت برسد، مشغول شد. کوششهای گوناگون ضد و نقیض شوالیه ها، شهرنشینان، دهقانان و تهیدستان و همچنین استقلال جویی برخی از شاهزادگان، روحانیون طبقه پائین و همچنین عرفان فرقه های صوفی و دانشمندان و نوشته های طنزآمیز نویسندگان مخالف حکومت در آغاز در این تزه ها بنیان مشترک همگانی را می یافتند. این همکاری کلیه عناصر مخالف که به ناکه بان پدید آمد، اگرچه دیرپای نبود، ولی قدرت عظیم جنبش را بطور غیر مترقبه بیان کرد و آنرا با سرعت به پیش برد. اما این رشد سریع جنبش می بایست بزودی بسبب اختلافی را که در نهاد داشت بهیچراند و حد اقل مناسبات توده برافروخته را که به علت مجموعه شرایط زندگی شان مستقلا با هم در تضاد بودند، از هم جدا سازد و بحالت خصمانه عساری آن بازگرداند. این قطعی شدن توده رنگارنگ مخالفان حکومت بگرد و مرکز در همان سال های اول کوششهای اصلاح طلبی طرفداران لوتر تبلور یافت. اشراف و شهرنشینان بسد و ن قید و شرط بدین لوتر گرد آمدند. دهقانان و تهیدستان بدون آنکه در وجود لوتر دشمنی مستقیم خود را بپایند، همانند گذشته یک حزب ویژه انقلابی مخالف برای خود بوجود آوردند. تنها این تفاوت وجود داشت که جنبش اکنون صورت وسیعتر و ژرفتری نسبت بدوران پیش از لوتر بخود گرفته بود و بدین ترتیب ضرورت بروز تضاد های کاملا مشخص و روشن و مبارزه مستقیم دو حزب با هم پدید میخورد. این تضاد مستقیم خیلی زود بروز کرد. لوتر و پیروانش چه در مطبوعات، و چه از فراز منبر با هم مبارزه میکردند. قسمت اعظم طرفداران لوتر و با حدود اقل نیروهای متقابل با و در ارتش شاهزادگان، شوالیه ها و شهرها، توده دهقانان و تهیدستان را متلاشی کردند. تا چه حد منافع و نیازمند بهای عناصر گوناگونی که اصلاحات را پذیرفته بودند با یکدیگر مغایرت داشته، میتوان مدعی پیش از جنگهای دهقانی از کوشش های اشراف که خواستهای خود را به شاهزادگان و روحانیون اعمال کردند، این بود.

ما در بالا دیدیم که اشراف آلمان در آغاز سده شانزدهم چه موضعی اتخاذ کرده بودند. در آنزمان نزدیک بود که اشراف استقلال خود را در برابر شاهزادگان و رهبران کلیسا که پیوسته قدرت بیشتری می یافتند - از دست بدهند. در آنزمان بهمان نسبت که از قدرت اشراف کاسته میشد، قدرت حکومت نیز تحلیل میرفت و امپراطوری در میان عده ای از شاهزاده نشینان مستقل تجزیه میشد. بدین ترتیب سقوط موقعیت اشراف برای آنان با سقوط آلمان به عنوان ملت واحد یکی بود. علت این امر این بود که اشراف، بخصوص آنانکه مستقیما وابسته به امپراطوری بودند، از یکطرف به علت شغل نظامیشان و از سوی دیگر به علت موقعیتشان در برابر شاهزاده نشینان بوضع خاصی نمایند و امپراطوری و قدرت کشور محسوب میشدند. این قشر ملی ترین گروه کشور بود. هرچه قدرت امپراطوری بیشتر میشد، بهمان اندازه از نیرو

و تعداد شاهزادگان کاسته میشد و بهر اندازه آلمان متحد تر میگشت، به قدرت این اشراف افزوده میشد. ناراضی عمومی شوالیه ها در باره موقعیت سیاسی ترحم انگیز آلمان و نسا توانی امپراطوری از نظر سیاست خارجی بهمان نسبت افزایش می یافت که در بار سلطنتی به علت عوامل موروثی، یکی پس از دیگری استانهای مختلفی بکشور می افزود. چه بر اثر سر تحرکات نیروهای مخالف در داخل و رفته رفته بهای شاهزادگان آلمان با خارج قدرت امپراطوری رو به تحلیل میگفت. خواسته های اشراف می بایست بدین ترتیب پیش از همه چیز بصورت اصلاحات امپراطوری عنوان شود. که قربانیان آن شاهزادگان و روحانیون والا مقام بودند. تنظیم این خواستها را اولریش لون هونن (Ulrich v. Hutten) نماینده صاحب نظر اشراف آلمان با همکاری فرانتس فون سیکینگن (Franz v. Sickingen) نماینده نظامی و سیاسی اشراف بعهده گرفتند.

هونن پیشنهادات اصلاحی را بنام اشراف بصورت کاملاً مشخص و افراطی تنظیم کرده بود. در این پیشنهادات برکناری همه شاهزادگان و انحلال همه شاهزاده نشین های روحانوسی و اوقاف وابسته به آنها برای بوجود آوردن یک دموکراسی اشرافی که در رأس آن شاه قرار داشت و تقریباً با بهترین روزهای اعلام جمهوری لهستان قابل مقایسه بود. اطلب میکرد. با ایجاد حکومت اشرافی و امتیازات طبقه نظامی و با برکنار کردن شاهزادگان که موجب پراکندگی و اختلاف بودند و همچنین با از میان بردن قدرت کشیشان و جدا کردن آلمان از رهبری مذهبی روم. هونن سیکینگن تصور میکرد، بتوانند امپراطوری را دوباره متحد، آزاد و نیرومند سازند.

دموکراسی اشرافی مبتنی بر حفظ شرایط ارباب رعیتی همچنانکه در لهستان و به شکل ساده تری در اولین سده های میلادی در سرزمینی که در آنها تصرف کرده بودند وجود داشت، یکی از ابتدائی ترین اشکال اجتماعی است که بصورت کاملاً عادی به سلسله مراتب فئودالی - که مرحله ای بر مراتب بالاتر اجتماعی است - تکامل می یافت. بنابراین چنین دموکراسی اشرافی ناپی در سده شانزدهم غیر ممکن می بود. غیر ممکن از این نظر که بطور کلی شهرهای مهم و مقتدری در آلمان وجود داشت. از سوی دیگر اتحاد اشراف پائینی با مردم شهری آنچنان که در انگلستان موجب تبدیل سلطنت فئودالی به مشروطه بورژوازی گردید، غیر ممکن نبود. در آلمان اشراف قدیمی خود را حفظ کرده بودند. در حالیکه در انگلستان طی جنگهای گل سرخ، فقط ۲۸ خانواده از آنان باقی مانده بود و بجای اشراف قدیمی، اشراف تازه ای بسا منشا و تمایلات بورژوازی بوجود آمدند. در آلمان هنوز سیستم ارباب رعیتی وجود داشت و اشراف سر درآمد فئودالی داشتند. در انگلستان این امر کاملاً از بین رفته بود و اشراف تبدیل به مالکان ساده بورژوا با سر درآمد بورژوازی - بهره مالکانه - شده بودند. بالاخره مرکزیت سلطنت مطلقه، آنطور که در فرانسه از زمان لویی یازدهم به علت تضاد میان اشراف و شهرنشینان وجود داشت و پیوسته رشد می یافت، در آلمان امکان نداشت زیرا در اینجا شرایط یک مرکزیت ملی بطور کلی وجود نداشت و با اینکه فقط در حالت رشد نا یافته ای بود.

در چنین شرایطی هرچه هونن با اجرای عملی آرمانهایش بکنیه میکرد، بیشتر مجبور بحال همه و رنگ شخص اصلاحات امپراطوری او بیشتر از میان میگرفت. اشراف بنهائی قدرت کافی

نداشتند که این خراسنه ها را مرحله اجرا در آورند و ضعف روز افزونشان در برابر شاه زارگان اینوا به ثبوت می‌رساند . بدین ترتیب آنان نیاز به متحدین داشتند و تنها متحد سکن آنان شهرها ، دهقانان و صاحب نظران با نفوذ جنبش اصلاحات مذهبی بودند . اما شهرها باندازه کافی اشراف را می شناختند که بانها اعتماد نکنند و از هرگونه همکاری با آنان سرباز زنند . دهقانان در وجود اشراف که خون آنان را می مکیدند و با آنان به درختاری می نمودند بد رستی سر سخت ترین دشمنان خود را می دیدند . و صاحب نظران نیز با شهر نشینان و شاهزادگان همدست بودند و با دهقانان ، از این گذشته اشراف از این اصلاحات امیراطوری که هدف اصلی آن همواره تقویت اشراف بود ، چه نکات شهنسی می توانستند به شهرنشینان و دهقانان عرضه کنند ؟

در چنین شرایطی برای هوشن راهی باقی نماند جز اینکه در نوشته های تبلیغاتی در باره موقعیتهای مشترک آینده میان اشراف و شهرها و دهقانان هیچ سخن نگویند و با از آن بسیار کم یاد کند . و همه ناراحتی ها را بگردن شاهزادگان ، کشیشان و پیروی از روم بیاندازد و برای شهرنشینان اثبات کند که منافع آنان در آن است که در مبارزات آینده میان شاهزادگان و اشراف حد اقل بی طرف بمانند . از لغو سیستم ارباب و رعیتی و باری که اشراف بدوش دهقانان میگذاردند در آثار هوشن هیچگاه سخن نمیروند .

موقعیت اشراف آلمان در برابر دهقانان درست همان موقعیت اشراف لهستان در برابر دهقانان بهنگام شورشهای ۱۸۳۰ تا ۱۸۴۶ بود ، همانند قیامهای مدرن لهستان امکان پیش برد جنبش در آلمان فقط در پرتوی همکاری تمام احزاب مخالف و بخصوص اشراف با دهقانان وجود داشت . اما درست چنین همکاری ای در هر دو مورد غیر ممکن بود . نه اشراف چنین ضرورتی را حس میکردند که از امتیازات سیاسی و حقوقی فئودالی خود در برابر دهقانان بگذرند و نه دهقانان انقلابی میتوانستند بخاطر پیکر شنه نظرهای عمومی نامشخص بانحاد با اشراف ، یعنی گروهی که بیش از همه آنانرا زیر فشار قرار داده بود ، تن در دهند . همانند لهستان در سال ۱۸۳۰ در آلمان نیز اشراف در سال ۱۵۲۲ دیگر نتوانستند دهقانان را جلب کنند . زیرا فقط لغو کامل ارباب و رعیتی و گذشتن از همه امتیازات اشرافی میتوانست موجب اتحاد میان اشراف و توده دهقانی شود . اما اشراف همانند هر گروه صاحب امتیاز دیگر کمترین میلی نشان نمیداد از این حقوق که همه موقعیت خود را برهون و مدیون آن میدانست و بزرگترین منبع درآمدشان محسوب میشد و اوطلبانه چشم بیوشد .

بدین ترتیب سرانجام هنگامیکه مبارزه فرا رسید ، اشراف در برابر شاهزادگان تنها مانده بودند . برای شاهزادگان که از ۲۰۰ سال پیش پیوسته موقعیتهای اشراف را از چنگشان بیرون می آوردند در این بار نیز موفقیت باسانی قابل پیش بینی بود . خود جریان مبارزه را می شناسیم . هوشن و سیکینگن ، که بعنوان رئیس سیاسی نظامی اشراف آلمان میانه شناخته شده بود در سال ۱۵۲۲ در لاندائو ( Landau ) برای مدت شش سال اتحادیه ای از اشراف منطقه راین - شواین - فرانکن بوجود آوردند که بظاهر جنبه دفاع از خود داشت ، سیکینگن ارتشی بوجود آورد که قسمتی از آن بوسیله خود اشراف تامین میشد و بخشی دیگر از آن در ارتباط با شوالیه های اطراف بود . او به جمع آوری داوطلبان برای ارتش خود در منطقه

فرانکن و قسمت شمالی راین در هلند و وستفالن پرداخت و در سپتامبر ۱۵۴۴ نازیمه را با اعلامیه خصمانه ای علیه اسقف بزرگ ترییر ( Trier ) آغاز کرد . ولی هنگامیکه او در حوالی ترییر بسر می برد ، کمکهای بوی با دخالت سریع شاهزادگان قطع شد . شاهزادگان هسن و فالس بکک اسقف ترییر شناختند و سیکینگن مجبور شد بقعه خود در لانسه-اشتول ( Landstuhl ) پناه برد . علیرغم همه کوششهای هونن و دیگر دوستانش ، اشراف متحد آنان که در اثر اقدامات سریع و متحرک شاهزادگان ترسیده بودند ، او را بی پناه گداورند . او که زخم مهلکی برداشته بود ، پس از آنکه لاند-اشتول را تسلیم کرد ، به افاصله درگذشت . هونن مجبور شد به سوئیس فرار کند و چند ماه بعد در جزیره اوفنا ( Ufenau ) در دریاچه زوریخ مرد .

با این شکست و مرگ این دو رهبر قدرت اشراف بعنوان گروه مستقلی در برابر شاهزادگان از میان رفت . از این زمان به بعد اشراف فقط در خدمت شاهزادگان و زیر رهبری آنان انجام وظیفه میکردند . جنگ دهقانی که به افاصله پس از این آغازید ، اشراف را بیستراز پهن مجبور ساخت که مستقیم یا غیر مستقیم خود را در پناه شاهزادگان قرار دهند و این امر در عین حال ثابت کرد که اشراف آلمان ترجیح میدهند ، در خدمت شاهزادگان بمانند و به استثمار دهقانان ادامه دهند تا در اتحادی آشکار با دهقانان آزاده در جهت سرنگونی شاهزادگان و کشیشان کام بردارند .



## جنگ دهقانی شوابن - فرانکن

از لحظه ای که لوتر به سلسله مراتب کاتولیکی اعلام جنگ داد و بدینوسیله همه عناصر مخالف را در آلمان به جنبش درآورد، هیچ سالی نبود که طی آن دهقانان نیز دوباره خواسته های خود را عنوان نکنند. از سال ۱۵۱۸ تا ۱۵۲۳ قیامهای دهقانی محلی یکی پس از دیگری در منطقه شوارتسوالد و قسمت بالای شوابن بوقوع می پیوست. از بهار ۱۵۲۱ این قیامها خصلت منظمی بخود گرفت. در آوریل این سال دهقانان منطقه مارشال (Marchthal) از انجام بیگاری و دادن عوارض سرباز زدند. در ماه مه دهقانان سنت بلازیر (St.-Blasier) از پرداخت حق الثبت و ابستگی خود امتناع ورزیدند. در ماه ژوئن دهقانان اشتاین هایم (Steinheim) در نزدیکی مینگن (Memmingen) اعلام داشتند که نه عشریه و نه حق الثبت دیگری می پردازند در ژوئیه و اوت دهقانان تورگاو (Thurgau) شورش کردند در بخشی با میانجیگری اهالی زوریخ و در بخش دیگر بوسیله اعمال وحشیانه زمامداران سوئیس که بسیاری را اعدام کردند، این شورش آرام گردید. سرانجام قیام قاطع دهقانان منطقه اشتولینگن (Stühlinger) رخ داد که میتوان آنرا آغاز بلا واسطه جنگهای دهقانی نامید.

دهقانان این منطقه ناگهان از پرداخت بهره مالکانه به شاهزاده محلی خودداری کردند. در چهاردهم اوت ۱۵۲۱ در اجتماع عظیمی در هم گرد آمدند و برهبری هانس مولسرفسن بولدن باخ (H.M.V. Bulgenbach) به طرف ولدنسپوت (Waldshut) رهسپار گشتند. در اینجا پیمان برادری مذهبی خود را با شهرنشینان اعلام کردند. شهرنشینان از این جهت به چنین همبستگی دست زدند که در همین زمان به علت تعقیب یکی از واعظان آنان بنام هوبمایر (Hubmaier) - که از دوستان و شاگردان توماس موتسر بود - با دولت اتریش اختلاف داشتند. در آنجا تصمیم به جمع آوری مالیاتی همسازان هر هفته سه کروینسر که از نظر ارزش پول آنزمان مبلغ جالبی بود - برای جمعیت گرفته شد. مبلغان و پیک هائی به الزاس، موزل و سرتاسر منطقه بالای راین و فرانکن اعزام شدند تا دهقانان را در همه جا به عضویت جمعیت جلب کنند. هدف جمعیت از میان برداشتن حکومت فئودالی، اوبران کردن همه قصرها و صومعه ها، از میان بردن همه اربابان، بجز شاه اعلام شده بود. پرچم جمعیت همان پرچم سه رنگ آلمان بود.

قیام بزودی در همه سوزمین کنونی بالای بادن برای خود جا باز کرد. اشراف قسمت بالائی شوابن و چار و هشتردگی شدید می شدند. زیرا تقریباً همه سربازانشان در ایتالیا درگیر جنگ با فرانسیس اول، پادشاه فرانسه بودند. بدین ترتیب برای آنان چاره ای جز این نماند که بوسیله مذاکرات طولانی دفع وقت کنند تا در این فاصله بتوانند پول جمع کنند و سرباز را وادار بکنند و آنقدر قوی شوند که بتوانند دهقانان را بوسیله "داغ کردن" سوزاندن

تاراج و قتل " تادیب کنند . از این زمان است که آن خیانت منظم ، آن عهد شکنی های پیاپی و نوطه هائی آغاز شد که اشراف و شاهزادگان در تمام دوران جنگهای دهقانی بکار می بستند و در برابر دهقانان پراکنده که سختی سازمان می یافتند ، محکمترین سلاح انسان محسوب میشد . جامعه شراب که شاهزادگان و اشراف و زورهای وابسته به امپراطوری را در قسمت جنوب غربی آلمان در بر میگرفت ، به وساطت پرداخت ، بدون آنکه بتواند نتیجه مثبتی را برای دهقانان تضمین کند . دهقانان همچنین در جنبش ماندند . هانس مولر از ۳۰ سپتامبر تا اواسط اکتبر در شواتس والد و مناطق اطراف فورت وانگن ( Furtwangen ) به فعالیت پرداخت و گروه خود را تا ۳۰۰ نفر افزایش داد و در اوتینگن ( Ewattingen ) نزدیکی اشتولینگن ( Stühlingen ) مستقر گردید . اشراف بیش از ۱۷۰۰ نفر در اختیار نداشتند و این تعداد هم پراکنده بود . به همین جهت مجبور بودند به آتش پس نین در دهند . در اوتینگن این آتش پس واقعا نیز بوجود آمد و به دهقانان قول داده شد که آنان بتوانند از آن پس یا مستقیم و یا با وساطت یک داور قرارداد معتبری ببندند و همچنین بشکایات آنان بوسیله دادگاه اشتوکاخ ( Stockach ) رسیدگی شود . پس از این توافق دهقانان و ارتش اشراف پراکنده شدند .

دهقانان روی شانزده ماده توافق کردند و قرار شد تصویب آن از دادگاه اشتوکاخ خواسته شود . این خواسته ها بسیار ملایم بود . لغو حق شکار ، بیگاری ، مالیاتهای سنگین و امتیازات اربابی بطور کلی و دفاع در برابر بازداشتهای خود سرانه و همچنین دفاع در برابر احکام خود سرانه و محاکم قضائی یکجانبه ، بیشتر از این چیزی خواسته نشده بود .

اشراف نیز در برابر آنان خواستند که دهقانان بمحض آنکه به محلهای خود باز میگردند تمام حقوق مورد دعوا را بپردازند تا دادگاه بعد از نظر خود را بدهد . طبیعی است که دهقانان از این امر سر باز زدند و اربابان را بدادگاه رجوع دادند . مناجره از نو بالا گرفت ، دهقانان دوباره گرد هم آمدند ، شاهزادگان و اربابان سربازان خود را متمرکز کردند ، این بار جنبش روستا پیشتری گرفت و تا براهسگاو ( Breisgau ) و نقاط دور و نزدیک توسعه یافت . سربازان اشراف برهبری گئورگ تروخس فون والد بهورگ ( G. v. Waldenburg ) سردار جنگ دهقانی ، گروههای دهقانان را زیر نظر گرفتند و برخی از صفوف آنان را مورد حمله قرار میدادند . اما جرات حمله به مجموعه آنها را نداشتند . تروخس با روسای دهقانان وارد مذاکره میشد و اینجا و آنجا موفق به عقد پاره ای قرارداد با آنان گردید .

در پایان مذاکرات در حضور دادگاه اشتوکاخ آغاز شد . دهقانان بتزکیب دادگاه که همه از اشراف بودند ، اعتراض کردند . در پاسخ آنان نامه ای از شاه درناید دادگاه قرائت شد . مذاکرات همچنان بتزول انجامید . در این فاعله اشراف ، شاهزادگان و مأموران حاکم منطقه شواب صلاح میشدند . شاهزاده فردیناند که علاوه بر سرزمینهای اتریش ، کوه بارت برده بود ، بر ورتنبرگ و شورانسوالد در قسمت بادن و قسمت جنوبی الزاس حکومت میکرد ، فرمان داد که بتشدیدترین وجه دهقانان ماحراجورا سرکوب سازند . باید آنانرا اسیر کنند ، ننگچه دهند و بیرحمانه بزنند . باید آنانرا بساده ترین وسیله ممکن نابود کرد و همسایه و دار و ندارشان را سوزانید و زنان و کودکانشان را آواره بیابان کرد . مشاهده

میشود که شاهزادگان و اربابان از آتش پس چه نوری داشتند و از وساطت خیرخواهانه و رسیدگی به شکایات چه میفهمیدند. شاهزاده فردیناند که خانواره ولسر ( Welser ) از آگسبورگ با وکالت مالی کرده بود، با عجله خود را صلح کرد؛ اتحادیه شواب در مه نوبت خواستار پرداخت کمک مالی و اعزام سرباز گردید.

قیامیهائی که تا کنون از آن گفتگو شد، عارف با اقامت پنج ماهه توماس مونتر در اوبرلانند ( Oberland ) بود. اگرچه دلایل مستقیم از نفوذ و تاثیر وی در بروز و انجام جنبش در دست نیست، ولی تاثیر غیر مستقیم او کاملا مسلم است. قاطع ترین افسسوار انقلابی در میان دهقانان اکثرا شاگردان وی هستند و از اندیشه های او طرفداری می کنند.

خواسته های دوازده گانه آنچنانکه در نامه دهقانان اوبرلانند منعکس است، از سوی همه معاصران مونتر بوی نسبت داده میشود، با وجود آنکه حداقل میتوان گفت که صلبا نخستین نامه ها بوسیله او تنظیم شده است. وی بهنگام بازگشت به تورینگن یک خطابه انقلابی و قاطع به دهقانان عصیانگر نوشت.

در همین زمان اولرین که از سال ۱۵۱۹ از روتنبرگ بیرون رانده شده بود، میکوشید با دهقانان همکاری کند تا کمک آنان بتواند دوباره املاک خود را به تصرف درآورد. بطور محرز میدانیم که او از هنگام اخراجش میکوشید از حزب انقلابی استفاده کند و پیوسته از آنان پشتیبانی میکرد. اکثر شورشهای محلی که در منطقه شوارتسوالد و روتنبرگ در سالهای ۱۵۲۰ تا ۱۵۲۴ رخ داده، با نام او توأم است. و در این زمان او مستقیما از قصر خود در هوهنتویل ( Hohentwiel ) خود را مسلح و آماده هجوم به روتنبرگ میسازد. اما این دهقانان بودند که از او استفاده میکردند و او هیچگاه نتوانست بر روی دهقانان تاثیر بگذارد و ذره ای اعتمادشان را جلب کند.

بدینسان زستان بی اینکه اقدام قطعی از هیچیک از طرفین سر برزند سیری شد. اربابان شاهزاده خود را پنهان کردند و قیام دهقانان گسترش یافت. در ژانویه ۱۵۲۵ تمام سوزمین های بین دانوب، راین و لیس در حال غلچیان کامل بود و در فوریه طوفان آغازید.

در حالیکه گروه دهقانان شوارتسوالد - هگاو برهبری هانس مولر - با اولرینش از روتنبرگ طی تلاشهای عبت برای رسیدن به اشتونگارت ( فوریه و مارس ۱۵۲۵ ) همکاری میکردند، دهقانان در قسمت رهد ( Ried ) بالای اولم ( Ulm ) در نیم فوریه به پای خاستند و در نقطه باتلاقی بالترینگن ( Baltringen ) گرد آمده و برجیم سرخ را برافراشتند و دسته بالترینگن را برهبری اولرینش جهت تشکیل دادند که بین ده تا دوازده هزار نفر بودند.

در ۲۵ فوریه گروه بالای الکوی ( Oberallgäu ) با هفت هزار نفر بعزت وجود شایسته آمدن سربازان برای سرکوبی عناصر ناراحت در شوسن ( Schussen ) بدو هم جمع شدند. دهقانان کمپتن، که سراسر زمستان را با اسلحه در منازعه بودند در ۲۶ فوریه اجتماع کردند و با گروه بالای الکوی متحد گشتند. شهرهای مینگن و کاروف بویرون نیز تحت شرایلی به جنبش پیوستند. ولی از همینجا دوگانگی مودم که شهرها در این مبارزه برای خود برمیگزیدند مشخص میشد. در هفتم مارس خواستنامه دوازده گانه شهر مینگن برای همه دهقانان

بالای الگوی تصویب شد .

بدنبال اعلام پیام الگوئی ها در حوالی دریاچه کسنانس گروه " دریاچه " برهبری آیزل هانس ( Eitel Hans ) تشکیل شد . این گروه نیز بسوی قدرت یافت . مرکز ستاد ایسن گروه در برمانینگن ( Bermatingen ) بود .

همچنین در قسمت پائین الگوی در حوالی اکسن هاوزن ( Ochsenhausen ) و شلنبرگ ( Schellenberg ) در نسايل ( Zeil ) و والدبورگ ( Waldburg ) در قلمرو ترخمس دهقانان در همانروزهای اول مارس قیام کردند . این گروه پائینی الگوی هشت هزار نفر در ورتساخ ( Wurzach ) مستقر گشت .

این چهار گروه تمام خواسته های سینگن را که بسیار ملاحظه از خواسته های هگا و بود ، پذیرفتند . این خواسته ها در زمینه شیوه رفتار دهقانان مسلح در برابر اشراف و دولتیان از نظر قاطعیت نفس قابل توجهی داشت . زیرا این قاطعیت زمانی بوجود آمد که دهقانان طی جنگ تجربیاتی در باره شیوه رفتار و کردار دشمن بدست آورده بودند .

همزمان با این گروهها ، گروه ششی در منطقه دانوب تشکیل شد . دهقانان سراسر منطقه اولم نا ووناورت ( Donauwörth ) در دره های ایلر ( Iller ) ، روت ( Roth ) و بیبر ( Biber ) بطرف لایپهایم ( Leipheim ) آمدند و در آنجا مستقر گردیدند . بدین ترتیب از پانزده منطقه مختلف هر مردی که استعداد مسلح شدن داشت و از ۱۱۷ نقطه مردان مختلف به این اجتماع پیوستند . رهبر گروه لایپهایم اولریش شون ( Ulrich Schön ) و لفظ سخنگوی آنان یاکوب وهه ( Jakob Wehe ) کنش لایپهایم بود .

در آغاز مارس در شتریاگاه مختلف بین سی تا چهل هزار نفر دهقان شوش شواب بسیار مسلح گشتند . خصلت این گروههای دهقانی بسیار درهم و گوناگون بود . حزب انقلابی " وابسته به مونسر " با آنکه همه جا در اقلیت بود ، ولی در همه جا هسته و نیروی مقاومت پایگاه های دهقانی بشمار میرفت . توده دهقانان همیشه آماده بودند هر زمان که کشرین اختیاری به آنان داده شود که اندکی موقعیت تهدید شده آنانرا تعدیل کند ، با اربابان قرارداد ببندند . از این گذشته هر لحظه که مبارزه طولانی میشد و سربازان شاهزادگان و اربابان هجوم می آوردند ، بویژه آنانکه هنوز چیزی داشتند که ممکن بود از دست دهند ، از جنگ اظهار خستگی میکردند و اکثرا روانه خانه هایشان میشدند . در همین زمان ( لومین پروتایای ) گروه گرد ، گروه گروه به دهقانان شوشی پیوستند و با شرکت خود امکان ایجاد نظم را دشواری ساختند و موجب انحطاط اخلاقی دهقانان میشدند و بهین سادگی که روی می آوردند ، روی برمی ناقتند . از اینجا واضح میشود که چرا گروههای دهقانی همه جا در آغاز در حالت دفاعی باقی می ماندند و در میدان نبرد صرفنظر از اشتباهات تاکتیکی و کسود رهبران خوب بعلت سطح نازل اخلاقیشان بهیچوجه قدرت مقاومت در برابر سربازان اشرافی از خود نشان نمیدادند .

در همان زمان که گروههای دهقانی درهم جمع میشدند ، شاهزاده اولریش با سربازانی که گرد آورده بود و تعدادی از دهقانان هگا و از مقر خود هوهنتویل به ورتنبرگ حمله بسود . اگر در این زمان دهقانان نیز از جانب دیگر سربازان ترخمس حمله کرده بودند ، اتحادیه اشراف شواب شکست میخورد . اما با وضع خاص دفاعی که گروههای دهقانی بخود گرفتند ،

ترخس موفقی شد بزودی با گروههای مختلف دهقانان منطقه بالترینگ ( Baltringer ) ، آگوی و دهقانان دریاچه قرار داد آتش بس ببندد و با آغاز مذاکره موعدی برای کسب موافقت در یکشنبه دوم آوریل تعیین کند . او پس از این توانست نیروی خود را علیه شاهزاده اولسریش تجهیز نماید ، اشتوتگارت را تصرف نمود و اولریش ناگزیر در ۱۷ مارس به ترک مجدد هرتنبرگ گردید . سپس او در مقابل دهقانان قدمی برداشت و اولی در میان سپاهیانش سربازان طفیلان کردند و از حمله به دهقانان سرباز زدند . ترخس موفقی شد که عصیانگران را راضی کند و سپس در حالیکه در کیوش هایم ( Kirchheim ) یک پایگاه نگهبانی باقی گذارد .

بسیوی اولم حرکت کرد ، زیرا در آنجا سربازانی برای تقویت او گرد آمده بودند . اتحادیه اشراف شواب که دیگر دستش در کارها باز بود و نخستین گروههای خود را گرد آورده بود ، ماسک از چهره خود برداشت و اعلام کرد که مصمم است با کمک خداوند و قدرت اسلحه خواسته های دهقانان را سرکوب کند .

دهقانان در این فاصله بطور کامل دقیق آتش بس را مراعات میکردند . آنان برای مذاکرات روز یکشنبه دوم آوریل خواسته های خود را بصورت دوازده بندی مشهور تنظیم کرده بودند . این خواسته ها عبارت بود از انتخاب و عزل رهبران مذهبی بوسیله شوراها ، لغو عشریه کوچک و صرف عشریه بزرگ پس از کسب حقوق کنیشان برای نیازمندیهای عمومی ، لغو بردگی ، آزادی شکار و ماهیگیری ، محدود ساختن عوارض مالیاتیهای بیش از حد سنگینی که با زور از طرف مأموران اخذ میشد ، آزاد کردن جنگلها ، مراتع و دیگر امتیازاتی که از طرف مأموران بزرگ تعیین شده بود . بر طرف ساختن احکام خود سرانه مقامات قضائی و اداری . در اینجا دیده می شود حزب معتدل و محافظه کار در میان گروه دهقانان تاجه حدتقتی مهمی داشته است .

حزب انقلابی قبلا بزنامه خود را طی " خسواستفانه " تنظیم کرده بود . این نامه سرگشته که خطاب به همه گروههای دهقانی بود طلب میکرد که دهقانان در یک " انجمن اخوت مسیحی " برای برطرف ساختن هرگونه جور و ستم ، خواه با خوبی و خوشی " که طبیعا غیر عطلی است " و خواه با زور اقدام کنند و ضمنا تهدید کرده بود تمام کسانی که از همکاری سر باز زنند با " طرد دنیوی " یعنی رانده شدن از اجتماعات و هرگونه تماس با اعضای اتحادیه دهقانان کفر داده شود . همه قصرها ، صومعه ها و زمینهای وقفی باید به چنین طسرد دنیوی محکوم شوند ، مگر آنکه اشراف و کنیشان را و طلبان آنها را ترک کنند و در خانه های معمولی بمانند دیگر مردم نقل مکان بنمایند و به انجمن اخوت مسیحی بپیوندند . در این بیانیه افراطی که از قرار معلوم پیش از قیام بهار سال ۱۵۲۵ تنظیم شده ، گفتگو پیش از هر چیز از انقلابی است که پیروزی کامل بر طبقات حاکم را میجوید و با " طرد دنیوی " فقط ستمکاران و خیانتکاران را سرکوب میکند ، قصرها را میسوزاند و صومعه ها و اراضی وقفی را خلع بسد میکند و ذخائر و جواهرات را به پول بدل میازد . اما پیش از آنکه دهقانان بتوانند دوازده بند خود را به هیات داوران تسلیم کنند ، خیر عهد شکنی اتحادیه اشراف شواب و نزدیک شدن سربازان به آنان رسید . دهقانان بلافاصله تدابیر لازم را اتخاذ کردند . یک اجتماع عمومی از دهقانان آگوی ، بالترینگ و دهقانان دریاچه در گایس باهن ( Geisbeuren ) تشکیل شد .

چهار گروه دهقانی با هم درآمیختند و چهار گردان جدید تشکیل دادند. و در این اجتماع خلق بد از املاک کلیسا و فروش اموال منقول آنها بنفع صندوق جنگ و سوزاندن همه قصرها تصویب گردید. بدین ترتیب علاوه بر دوازده بند خواسته نامه رسمی و شیوه رهبری جنگشان تنظیم شد و روز یکشنبه معهود که سی باپست در آن قرار داد صلح بسته میشد، به عنوان روز قیام عمومی اعلام گردید.

بطور کلی هیجان روز افزون در همه جاه اختلافات محلی دانش میان دهقانان و اشراف و خبیر عصیان منطقه شوارنس والد که از ششماه پیش پیوسته رشد می یافت - و گسترش آن تا سواحل دانوب و لنس کافی است تا روشن کند چگونه قیامهای پیاپی دهقانی در سوم آلمان را سرعت فرا گرفت. اما روشن کننده اصل همزمانی این قیامهای پراکنده اینست، که افرادی که در راس جنبش قرار داشتند، از طریق دوباره تمسید شدگان و مبلغان آنان این امر را سازمان داده بودند.

نیمه دوم ماه مارس در منطقه روتنبورگ و مناطق مختلف پائین نکار (Neckar) در آردن والد، مناطق پائینی و مرکزی فرانکن قیام آغاز شد. اما همه جا قبلا روز دوم آوریل، یعنی یکشنبه معهود، روز آغاز قیام اعلام شده بود و در همه جا ضربه قطعی، یعنی قیام بوده در نخستین هفته آوریل انجام گردید. دهقانان آلگری و هگا و دریاچه کستانس در روز اول آوریل بوسیله زنگ ناقوسها و اجتماعات توده ای همه مردان مستعد برای جنگ را به پایگاهها فراخواندند و همزمان با دهقانان بالترینگ هجوم به قلعه ها و صومعه ها را آغاز کردند.

در منطقه فرانکن، آنجا که جنبش به شن مرکز تقسیم شده بود، قیام در همه جا در اولین روز های آوریل آغازیدن گرفت. در روتنبورگ در همین زمان دو پایگاه دهقانی تشکیل شده بود که بکک آنان جنبش انقلابی شهر برهبری آنتون فونر (Anton Forner) مولف بنصرت شهر شد و فونر به عنوان شهردار منصوب گردید و پیوستگی شهر به جنبش دهقانی اعلام گشت. در آنسباخ (Ansbach) دهقانان از اول تا هفتم آوریل یکباره در همه جا قیام کردند و این قیام تا منطقه باواریا گسترش یافت. در روتنبورگ (Rothenburg) دهقانان از ۲۲ مارس صلح شدند و در شهر روتنبورگ در روز ۲۷ مارس بوسیله خرد و بوزوازی و تهدید ستان برهبری اشتفان فون منسینگن (St. v. Menzingen) حکوت هیات امنا را درهم شکستند و پس از آنجا که عایدی اصلی این شهر از طریق دهقانان ناسین میشد دولت جدید در برابر دهقانان با تردید و دودلی رفتار میکرد. در روتنبورگ که مرکز اصلی اوقاف بود و بطور کلی در شهرهای کوچک از اوایل آوریل دهقانان قیام کردند و در اسقف نشین باسرتک (Bamberg) شورش عمومی توانست طی پنج روز اسقف را وادار به تسلیم کند. سرانجام در قسمت شمال و سرز نورینگن پایگاه نیروی ضد دهقانی بیله هوس (Bildhäuser) بوجود آمد.

در آردن والد که هیلر (Hipler) یکی از اشراف و وزیر شاهزاده نشین هوهن لوهه (Hohenlohe) و کتوک متلر (Georg Metzler) صاحب مهمانسرا بالترینگ (Hallenberg) در راس حزب انقلابی قرار داشتند، شام در ۲۶ مارس آغاز شد. دهقانان از هر سو بطرف ناوبر (Tauber) روی آوردند. همچنین دوهزار نفر از مرکز پایگاه روتنبورگ بانان پیوستند. ضلع رهبری را بعهده گرفت و پس از آنکه همه نیروهای ککسی

فرا رسیدند، در آوریل حمله به مومعه شوین نال آغاز شد. در این نقطه دهقانان دره نکار به آنان ملحق شدند. این گروه که بوسیله یکلاین رورباخ (Jäcklein Rohrbach) صاحب مهمانسرای بوکینگن (Höckingen) در نزدیکی هایلبرون رهبری میشد در یکشنبه معهود در فلاین (Flein) زوند هایسم (Sontheim) و غیره شورش اعلام کردند. در حالیکه همزمان با آن هیلر با گروهی از همدستان شهر اورینگن (Öhringen) را تصرف کردند و دهقانان آن منطقه را به جنبش کشاندند. این دو گروه در شوین نال توانستند گسردان های مختلف دهقانی را زیر نام گروه روشن\* متحد گردانند و دروازه بند را تصویب کنند و گروههای حمله به قصرها و قلعه ها و صومعه ها را سازمان دهند. گروه روشن شامل هشت هزار نفر بود و علاوه بر چند توپ سه هزار تفنگ داشت. همچنین فلوریان گایر (Florian Geyer) یک شوالیه منطقه فرانکن به آنان پیوست و گروه برگزیده ای "بنام گروه سیاه تشکیل داد که مخصوص در منطقه روتنبورگ و اورینگن سربازان تازه را تعلیم میداد. شاهزاده لودویگ لون الفنتشایسن (v. Helfenstein) یکی از صاحب منصبان روتنبورگ در نگارس اولم مخاصه را آغاز کرد. او دستور داد تمامی دهقانانی را که بدام می افتند بدون استثنا قتل عام کند. گروه روشن بمقابله با او پرداخت. این قلع و قمع و همچنین اخباریکه در باره شکست دهقانان منطقه لایپهایم (Leipheimer) و اعدام رهبرشان یاکوب ونسر (Jakob Wene) و حشگرهای ترخسن به دهقانان رسید، آنان را سخت برآشفته بود. شاهزاده لودویگ که به واینسبرگ گریخته بود در اینجا مورد حمله قرار گرفت و فلوریان گایر به قصر شاهزاده هجوم برد. شهر پس از مبارزه طولانی تصرف شد و شاهزاده لودویگ به همراه عده زیادی از سوارانش دستگیر گردید. و روز بعد یعنی ۱۷ آوریل رورباخ به همراه مصمم ترین افراد گروه دهقانی برای افراد دستگیر شده در آگاهی تشکیل داد. ۱۴ نفر از آنان و در رأس آنها شاهزاده لودویگ بوسیله سرنیزه - تلخ ترین مرگی که میشد با آنان تحمیل کرد - اعدام شدند. تصرف واینسبرگ و انتقام خشن یکلاین از شاهزاده در اشراف بی تاثیر نبود. شاهزادگان لون اشتاین به اتحاد به دهقانان پیوستند و شاهزادگان منطقه هوهن لوهه که قبلا به دهقانان پیوسته بودند اما کمک نمیکردند، بلافاصله اسلحه و باروتی را که دهقانان از آنان خواسته بودند، فرستادند. سران جنبش در این زمینه شماره کردند که گوتس لون برشینگن (G.v. Berlichingen) را سرکردگی برگزینند؛ زیرا او میتواند اشراف را بسوی آنان جلب کند. این پیشنهاد طرفدارانی یافت، اما گایسر که در این اظهار تمایل دهقانان و سردستان آغاز یک حرکت ارتجاعی را می دید، به همراه گروه سیاه از دهقانان جدا شد و با تکیه بقدرت شخصی نخست در حوالی نکار و سپس در اشراف و نسیبورگ به حمله پرداخت و در همه جا قصرهای شاهزادگان و مراکز کنیشان را درهم کوبید. باقیانده گروه دهقانان نیز نخست بسوی هایلبرون روانه شد. در این شهر آزار و ستمند وابسته به امپراطوری بمانند همه جا در برابر هیات امنا گروه مخالفان انقلابی نیز وجود داشتند. همچنین گروه انقلابی با توافقی منفیانه با دهقانان بهنگام یک آشوب در هفده آوریل دروازه های شهر را بروی منتسملر و رورباخ گشودند. سرکردگان دهقانان و همراهانشان به اخذ غنائم در شهر پرداختند و آنرا در اختیار انجمن اخوت گذاردند و همچنین ۱۲۰ گولدن جریمه جنگی اخذ کردند و یک گروه آن را اطلب به زیر پرچم خواندند. تنها املاک وابسته به کلیسا و مالکان باقیمانده از دوران جنگهای صلیبی بیغما برده شد. در ۲۲ آوریل دهقانان

پس از اینکه گروه کوچکی از خود بجا گذاشتند از آنجا بیرون رفتند و هفتان در حقیقت نمایندگان خود را به هایلبرون که می‌بایست مرکز گروه های دهقانی باشد فرستادند تا درباره اقدامات مشترک و خواسته های مشترک مجموعه دهقانان مشاوره کنند. اما مخالفان شهر نشین و هیأت امنای که از هنگام ورود دهقانان به شهر با آنان ضد شده بودند پس از اینکه درباره در شهر قدرت یافتند و هرگونه اقدام جدی را مانع میشدند و تنها در انتظار آن بودند که سرسازان شاهزاده نزدیک شوند تا آنان رسماً به دهقانان خیانت کنند.

دهقانان رهسپار اردن وارد گشتند. در روز ۲۴ آوریل گوتس برشبینگن که چند روز قبل از آن نخست به شاهزاده فالس رسیده و همان روز درباره به شاهزاده اظهار تمایل کرده بود، می‌بایست به عضویت انجمن اخوت مسیحی درآمد و فرماندهی گروه روشن را (در مقابل گروه سیاه فلورباکایر) بعهده بگیرد. اما او دیگر در این زمان اسیر دهقانان بود که در نهایت بدگمانی او را زیر نظر داشتند و بشوای سرکردگان وابسته آتش نمودند. بطوریکه بدون موافقت آنان امکان کوچکترین حرکتی نداشت. گوتس و منسلر با توده دهقانان از طریق بوخن (Buchen) بسوی آمرباخ (Amorbach) حرکت کردند و طی اقامت خود از ۳۰ آوریل تا پنجم ماه مه در آنجا نام منطقه ماینتس را بشویش کشیدند. همه جا اشراف ناگزیر به دهقانان پیوستند تا از این راه قصرهایشان از آسیب در امان بماند. فقط صومعه ها ویران و به آتش کشیده شدند. گروه های دهقانی پیش از پیش دچار انحطاط اخلاقی گردیدند. قاطع ترین عناصر بد نیت سال گایر و با رویاخ رفته بودند. زیرا رویاخ نیز پس از تصرف هایلبرون از آنان جدا شده بود. او که خود یکی از اعضای هیأت داوران محاکمه شاهزاده لودویگ بود، بیشتر از آن نمیتوانست با کسانی همراه بماند که با اشراف مساعدت میکردند. اصرار برای تفاهم با اشراف خود نشانه انحطاط اخلاقی بود. مدت کوتاهی پس از آن هیسلر پیشنهاد بسیار مناسبی در زمینه تجدید سازمان گروه های دهقانی کرد. بدین ترتیب که باید رعایای را که روزانه بار طلب همکساری هستند از آن پس بخدمت گرفت. آنه بدان شکل که تا آن زمان معمول بود، یعنی بطور ماهانه دهقانان تازه ای بگروه بپیوندند و دهقانان قدیمی از خدمت معاف شوند. بلکه گروه معینتی که یکبار مسلح شده اند و تا حدوری نمرین دارند، همچنان بخدمت خود ادامه دهند. اما شوای گروه این دو پیشنهاد را رد کرد. دهقانان که دچار نخوت شده بودند، جنگ را تنها وسیله ای برای جمع آوری غنائم میسرند و در این زمینه رقابت رعایا را تحمل نمیشد کردند و میخواهند این آزادی را حفظ کنند که هر زمان کیسه هایشان پر شد بتوانند بخانه خود بازگردند. در آمرباخ حتی کار بانجا کشید که هانس برلین (Hans Berlin) یکی از اعضای شوای شهر هایلبرون "بیاسیه ای درباره دوازه بند" سرکردگان و شوای گروه دهقانان تسلیم کرد که طی آن آخرین بقایای انتقادی دوازه بند نیز از میان میرفت. و تبدیل به یک بیان ملتسانه و عاجزانه ای از طرف دهقانان میشد. این امر دیگر بر دهقانان گران آمد. آنان با هیاهوی بسیار این بیانیه را رد کردند و بر روی بندهای اصلی اصرار ورزیدند. در این فاصله نقطه عطف مهمی در منطقه ورتسبرگ پیش آمد. اسقف که در آغاز قیام دهقانان در اوایل آوریل در لراون برت (Pruenenberg) حوالی ورتسبرگ عقب نشسته بود و بدون اخذ هیچگونه نتیجه ای از اشراف درخواست کمک کرده بود، سرانجام موقعا مجبور به تسلیم شد. در دوم ماه مه پارلمان شهر افتتاح گردید که دهقانان نیز در آن نماینده



داشتند . اما پیش از آنکه نتیجه ای بدست آید ، نامه هائی بچنگ رهقنان افتاد که فعالیت های خیانت آمیز اسقف را برملا میکرد . پارلمان بلافاصله بهم خورد و دشمنی میان شهرنشینان انقلابی و رهقنان از یکسو و طرفداران اسقف از سوی دیگر آغازیدن گرفت . اسقف خود در پنجم ماه مه به هایدلبرگ گریخت . روز بعد گایر و گروه سیاه بهسراه رهقنان منطقه فرانکن که از مرگتسهایم ( Mergentheim ) روتنبرگ وانسباخ جمع شده بودند وارد روتنبرگ شدند . در ۷ ماه مه گوتس لون برلینکن با گروه روشن به آنان پیوست و محاصره فراون برگ آغاز شد .

در منطقه لیمبورگ ( Limpurg ) و در حوالی الوانگن ( Ellwangen ) و هال ( Hall ) گروه دیگری از اواخر مارس تا اوایل آوریل بنام گروه منطقه کاپلندورف و یا گروه " روشن عادی " بوجود آمده بود . این گروه شدت عمل زیادی بخرج میداد و سرتاسر منطقه را بشورش کشید ، قصرها و صومعه های بسیاری ، از جمله قصر هوهن شتارفن را آتش زد ، همه رهقنان را مجبور به همکاری نمود و تمام اشراف و حتی ساقی های میخانه لیمبورگ را به رود در انجمن اخوت مسیحی محکوم میساخت . در آغاز ماه مه این گروه به روتنبرگ حمله برد ، اما مجبور به عقب نشینی شد . ملوک الطوائفی و وجود شاهزاده نشین های کوچک در آلمان در آنروز نیز همانند ۱۸۴۸ به انقلابیون سرزمینهای مختلف کمر ایگان میداد که بتوانند بشکل مشترک اقدام کنند .

گروه کاپلندورف نیز که در میدان عمل کوچکی محدود بود ، الزاما پس از آنکه همه مقارضهای این منطقه را درهم شکست ، از هم پاشید . آنان از آنجا که با شهر گموند ( Gmünd ) بتوافق رسیده بودند با بجای گذاردن پانصد تن افراد مسلح از هم جدا شدند . در منطقه فالس در هر دو طرف رود راین در اواخر آوریل گروههای رهقانی بوجود آمد . آنان قصرها و صومعه های بسیاری را ویران کردند و در اول ماه مه ، پس از آنکه رهقنان برون راین ( Bruchrain ) که چند روز پیش شهر اشپایر را مجبور به عقد قرارداد کرده بودند ، نوبی اشقات را تسخیر نمودند . مارشال فون هابرن ( v. Habern ) با تعداد کمی از سربازان شاهزاده در برابر آنان هیچ کاری نمیتوانست از پیش ببرد و در دهم ماه مه شاهزاده مجبور به بستن قراردادی با رهقنان شوش شد ، طی این قرارداد شاهزاده به آنان تضمین داد که شکایاتشان در پارلمان مطرح گردد .

بالاخره در روتنبرگ قیام در بعضی از مناطق خیلی زود پا گرفت . در اواخر آلب رهقنان در نهره اتحادیه ای علیه کشیشان و اربابان تشکیل دادند و در اواخر مارس رهقنان بلاهوسرن ( Blaubeuren ) ، ارواخ ، مونسینگن ( Münsinger ) ، لینگسن ( Ealingen ) و روزنفلد ( Rosenfeld ) به پاخواستند . گروههای کاپلندورفی به گوپینگن ( Göppingen ) ، یکلین روپاخ به براکن هایم ( Brackenheim ) و با قیامدگان رهقنان شکست خورد ، لاپهایم به فولینگن ( Pfullingen ) در منطقه روتنبرگ هجوم بردند و تمام ره نشینان را بشورش وارد اشتند . همچنین در قسطنهایم دیگر عصیانهای جدی برپا شد و ششم آوریل فولینگن مجبور به تسلیم در مقابل رهقنان گشت . حکومت شاهزاده نشین اتریش در بدترین شرایط پسری برد ، زیرا نه پولی داشت و نه تعداد زیادی

سرباز، شهرها و قصرها که نه نیروی دفاعی داشتند و نه اسلحه، در شرایط بسیار بدی  
بسر می بردند، حتی آسپرگ (Asperg) تقریباً بلا دفاع مانده بود.  
کوشش حکومت برای تجهیز و بهم پیوستن شهرها در برابر هقانان با شکست موقت روبرو شد.  
در شانزدهم آوریل سربازان بنوار (Lottwar) از پیوستن به نیروی حکومت سرباز  
زدند و بجای رفتن به اشتوتگارت رهسپار منطقه ای شدند که در آن هسته اصلی پایگاهی از  
مخالقان شهرنشین و دهقانان بوجود آمده بود و این بر تعدادشان افزوده میشد.  
در همانروز در تسابروگی (Zabergäu) عصیان آغاز شد، صومعه مایه-...-...  
(Kaulronn) تاراج گشت و مقدار زیادی از قصرها و صومعه ها کاملاً با خاک  
یکسان گردید. از پروخراین که در همایگی گوی قرار داشت برای دهقانان نیروی  
تقویتی رسید.

در راس گروه ورنن اشتاین (Wunnenstein) مانرن فویرباخو (ilatern Feuerbach)  
که از اعضای قدیمی شورای شهر و بنوار و یکی از رهبران مخالفان شهری بود، قرار گرفت  
که به زحمت همکاری با دهقانان را پذیرفته بود. او همچنان بسیار محافظه کار باقی ماند و مانع  
اجرای خواسته ها و واژه گانه دهقانان در قصرها میشد و همه جا کوشش میکرد میان دهقانان  
و شهرنشینان محافظه کار میانجیگری کند. او همچنین مانع اتحاد میان دهقانان و تنبرگ  
و گروه روشن شد و بعد ها نیز شورشیان کایلدورف را وادار به عقب نشینی از ورنبرگ نمود.  
مانرن به علت گرایشهای بورژوازی خود در ۱۹ آوریل از کار برکنار شد، ولی بلافاصله  
روز بعد بفرماندهی منصوب گردید. کسی نمیتوانست جای او را بگیرد و حتی زمانیکه در میان  
در ۲۲ آوریل با ۲۰۰ تن از همراهان صمم خود به ورنبرگ آمد، برای این چاره ای نماند جز  
اینکه او را در همان سمت باقی گذارد و فقط به نظارت دقیق رفتار وی بسنده کند.

در ۱۸ آوریل حکومت کوشید با دهقانان ورنن اشتاین (Wunnenstein) وارد مذا  
کره شود. دهقانان هر بودند که حکومت واژه بند را بپذیرد و نمایندگان حکومت طبیعتاً  
اینکار را نمی توانستند انجام دهند. گروه بحرکت درآمد. در بیستم آوریل در لاون-  
(Lautzen) نمایندگان حکومت برای آخرین بار پاسخ رد داده شد. گروه  
دهقانان با شش هزار تن در ۲۲ آوریل در بینگیهایم (Biebingheim) تجهیز  
شد و اشتوتگارت را مورد تهدید قرار داد. در این شهر بیشتر اعضای شورا فرار کرده و کمیونی  
از شهرنشینان را در راس سازمان اداری گذارده بودند. در انجمن شهر نیز همان تقسیم بندی  
میان اعضا، مخالفان شهری و شهیدستان اغلیس به مانند همه جا وجود داشت. این گروه  
آخر در ۲۵ آوریل در واژه های شهر را بر روی دهقانان گشود و بدین ترتیب بلافاصله  
اشتوتگارت اشغال گردید. در اینجا سازمان گروه روشن میمی - آنچنانکه شورشیان ورنبرگ  
خود را می نامیدند - بشوریکابل زمام امور را بدست گرفت و به امر پرداخت جیره، حقوق، تقسیم  
غنائم و غیره نظم بخشید. یک گروهان از ساکنین اشتوتگارت برهبری تئوس گروبر (Th. Gerber)  
بانان پیوست.

در ۲۹ آوریل فویرباخو با همه گروهش به گروه کایلدورف در شورن دورف (Schorndorf)  
که در منطقه ورنبرگ موضع گرفته بودند، حمله برد. او همه آن منطقه را متحد ساخت و بدین

ترتیب گروه کاپلدها را سبب به عقب نشینی کرد . او توانست مانع آن شود که با مغلوسوط شدن گروه او که روزی باخ در راس آن قرار داشت ، با کاپلدها در فریبهای بی پایک ، عناصر انقلابی در گروه در رخنه کنند و این تقویت برای خود وی خطرناک گردد . او با شنیدن خبر نزدیک شدن ترخسین از شومین و صرف بمقابله با وی شناخت و در اول ماه مه در نزدیکی کوشهایم واقع در دانه تک موضع گرفت .

ما بدینوسیله باید آمدن و رشد قیام را در آن قسمت از آلمان که باید نخستین میدان عمل گروههای دهقانان شناخته شود ، بیان کردیم . پیش از آنکه ما به بقیه گروههای دیگر ( شورینگن ، هسن ، الزاس ، انورین و آلپ ) بپردازیم ، باید از مسیر جنگی ترخسین گزارش بدیم که طی آن او در آغاز پهنهایی و بعد ها با پشتیبانی شاهزادگان و شهرهای مختلف توانست نخستین گروههای شورشی را ناپود کند .

ما ترخسین را در نزدیکی اولم ، که در پایان مارس پس از آنکه در حوالی کوشهایم یک دسته نگهبانی و پتریش اشپت را بجای گذاشت ترک کردیم . سپاه ترخسین پس از جمع آوری و تمرکز با نیروهای تقویتی متحدین نزدیک به ده هزار نفر شدند که ۷۴۰۰ نفر از آنان پیاده نظام بود و تنها نیروی منظم ارتش محسوب شدند که در جنگهای تهاجمی علیه دهقانان مورد استفاده قرار میگرفت . نیروهای تقویتی بگندی در اطراف اولم جمع میشدند . علت این امر از یکطرف دشواری تبلیغات در مناطق شورشی و از طرف دیگر ضعف مالی حکومت بود . علاوه بر آن در همه جا گروههای ظلمی از ارتش که باقی مانده بود ، بخاطر حفظ قلمروها و قصرها وجودشان ضرور شمرده میشد . قبلا مشاهده کردیم که گروه شاهزادگان و شهرهائیکه در زمره انحصار به اشراف شواب نبودند ، تا چه حد بلا صرف بودند . بنابراین همه چیز وابسته به موفقتهایی بود که ترخسین با ارتش میتوانست بدست آورد .

او در آغاز به حمله علیه گروه بالشینگر پرداخت که در این فاصله سرگرم سوزاندن و ناپود کردن قصرها و صومعه های حوالی رید بود ، دهقانان با نزدیک شدن قوای دشمن عقب نشینی کردند و با ناراضی شدن از باتلاقیهای اطراف و گذار از دانبوب خود را به میان جنگلها و بیشه های شومین آلپ کشاندند . در این قسمت سواران و ملاحهای دشمن که قدرت اصلی ارتش شمرده میشد ، کاری از پیش نمیتوانست ببرد . بهمین جهت ترخسین موفق به تعقیب بیشتر آنان نشد . او سپس بمقابله با دهقانانی پرداخت که با ۸ هزار نفر در لایپهایم و ۹ هزار نفر در میندل نال ( Mindeltal ) و ۱۰ هزار نفر در ایلرتسین ( Illertissen ) تمام آن منطقه را شورا نهاده بودند . صومعه ها و قصرها را خراب میکردند و آماده میشدند که با همه نیروهای خود بسوی اولم حرکت کنند . در اینجا نیز طاهرا انحطاط اخلاقی در میان دهقانان رواج داشت که توان نظامی آنانرا بنابودی تهدید میکرد . زیرا باکوب وهر از آغاز در پیسی آن بود که با ترخسین بسوی کنار بیاید . اما ترخسین که اینک باندازه کافی مجهز به نیروی نظامی بود ، دیگر حاضر بفاکره نمیشد ، بلکه در ۹ آوریل بقسمت اصلی گروه دهقانان در لایپهایم هجوم برد و آنرا بگلن نار و مار کرد . باکوب وهر و اولویش شومین و دوتن دیگر از رهبران دهقانان دستگیر و سرهایشان از بدن جدا شد . لایپهایم تسلیم نشد و با چندین حمله مختصر دشمن باطراف ، همه آن منطقه را وادار باطاعت کردند .

يك شورتنازه سربازان اجبر كه بخاطر حق چهارل و حق الزحمه ویزه برپاشده بود، بار دیگر ترخس را تا دم آهریل بخورد مشغول داشت. سپس از طرف جنوب غربی بمقابله با گروه پال نینگر که در این فاصله در والدبورگ (Waldburg) ، تسایل (Zeil) و ولف آگ (Wolfegg) مستقر شده و قلعه و قصر ترخس را محاصره کرده بودند شناخت. در اینجا نیز او دهقانان را پراکنده یافت و در ۱۱ و ۱۲ آهریل در نبردهای پی پی در بین آنان را شکست داد و گروه پالتینگر را نیز بگی تار و مار ساخت و باقیمانده پرهیسری کشیش فلوریان بطرف دریاچه کستانس عقب نشینی کردند. اکنون ترخس دیگر علیه آن منطقه وارد کارزار شد. گروه "دریاچه" در این فاصله نه تنها با اینجا و آنجا حمله می برد، بلکه شهرهای بوخون (فریدریشس هافن) و ولمانینگن (Wollmatingen) را بهیکاری با انجمن برادری دهقانان مجبور ساخته بود. این گروه در روز ۱۳ آهریل در یک شورای جنگی بزرگ در صومعه زالم (Salem) تصمیم گرفت بمقابله با ترخس بپردازد. بلا فاصله همه جا ناقوس حمله به صدا درآمد. و ده هزار نفر که گروههای شکست خورده پالتینگر نیز با آنان پیوستند در پایگاه برمانینگن جمع شدند. آنان در ۱۵ آهریل در یک نبرد ساعد پرتسخس که نسیخواست همه نیروهای خود را در یک نبرد قطعی بنظر میباند از صلاح خود را در مذاکره میدید. اغلبه کردند. بخصوص وقتی اطلاع یافت که چند گروه دیگر دهقانی نیز بآن منطقه نزدیک میشوند. او در ۱۷ آهریل با گروههای دریاچه کستانس، پالتینگر در و این کارتنن قرار دادی بست که بظاهر برای دهقانان نسبتا ساعد بود. و دهقانان بدون هیچگونه بدگمانی آنها پذیرفتند. از این گذشته او توانست نمایندگان دهقانان آگروی پالا و پائینسی را نیز باضا قرار داد و ادرار کند و آنگاه بمنطقه روتنبرگ بازگشت.

حمله ترخس او را از یک سقوط قطعی نجات داد. اگر او نمیتوانست دهقانان ضعیف و محدود را که اکثرا دچار انحطاط اخلاقی بودند، همچنین رهبران رشوه گیر و ترسو و بی اعتماد از آنان را بفریبد، بطور قطع ناپود میند. زیرا او با ارتش کوچکش در میان حلقه محاصره چهار ستون متشکل از حد اقل ۲۵ تا ۳۰ هزار نفر افتاده بود. اما پلاحت غیر قابل اجتناب بمخالفان او یعنی نوره دهقانی با و امکان داد. در لحظه ای که دهقانان میتوانند جنگ را بطور کامل حد اقل در شواین و فرانکن با یک ضربه به پایان رسانند. از خطر بچهد. دهقانان دریاچه کستانس آنقدر به قرارداد وفا دار ماندند تا بالاخره همانطور که انتظار میرفت قربانی حمله گری شدند تا جائیکه آنان حتی در مخالفت با همبمانان خود باسلحه خود مسلح گردیدند. دهقانان آگروی که بوسیله رهبران شان با آنان خیانت شده بود، از قرارداد سرباز زدند. ولی ترخس در این فاصله از خطر جسته بود.

دهقانان هکاو، باوجود آنکه به قرارداد و این کارتنن پیوسته بودند، بلا فاصله پس از آن سند نازه ای از پلاحت ها و تنگ نظریهای بیحد و مرز مسلحی بدست دادند که تمامی جنگهای دهقانی را به ناپودی کشید. پس از بد اکرانت بی حاصل ترخس بسوی روتنبرگ بازگشت و آنان نیز بدنبال او براه افتادند و همواره در کنارش باقی ماندند. ولی این فکر بمخاطر نشان خطور نسکرد که با گروه روشن مسیحی روتنبرگ متحد شوند. تنها باین دلیل که دهقانان روتنبرگ و نگارنال یکبار درخواست کمکشان را رد کرده بودند. از اینرو وقتی ترخس باندازه

کافی از زارگاه آنان در شد ، آنان با سانی مجدداً به فرایبورگ بازگشتند .  
 با دهقانان فریبورگ را برهبری مانرن فوریباخر در نزدیکی کیوشهایم ترک کردیم ، گروه نگهبانان  
 ترخس برهبری در پیش‌اشپت به ارواخ عقب‌نشینی کرد . مانرن پس از يك كوتشس حاصل  
 در تعقیب آنان به نورننگن روی آورد و پشام گروههای شورشی مناطق همسایه نامه نوشت و از  
 آنان برای همکاری بخاطر يك نبرد قطعی دعوت نمود ، از مناطق پائینی فریبورگ و گوی نیرو  
 های کمکی قابل توجهی آمدند . در واقع دهقانان گوی با باقیمانده های لایپهایم که ناقصت  
 غیر فریبورگ عقب‌رانده شده بودند ، منفقاً بخشهای نکارتال و ناگولد تال تا بولینگن  
 و لئونبرگ را شورانیده بودند . اینها در دو گروه قوی در ماه مه در نورننگن به مانرن پیوسته  
 و با او متحد گشتند . ترخس در نزدیکی بولینگن با این گروههای متحد برخورد . تعداد  
 زیاد نفرات ، اسلحه و موقعیتشان او را وحشتزده کرد ، بهمین جهت بلافاصله با شیوه معمولی  
 اش مذاکره را آغاز کرد و با دهقانان قرارداد آتش‌بس منعقد ساخت . دهقانان بدینوسیله  
 تازه اطمینان حاصل کرده بودند که ترخس با وجود آتش‌بس با آنان حمله  
 کرد و آنانرا مجبور بقبول نبرد قطعی ساخت . دهقانان مقاومت طولانی و دلیرانه ای نشان  
 دادند تا اینکه سرانجام بولینگن در اثر خیانت شهرنشینان تسلیم ترخس شد . جناح چپ  
 دهقانان بدینوسیله نقطه انکاه خود را از دست داد و دچار شکست گردید . بدین ترتیب  
 نتیجه جنگ مشخص شد . دهقانان که بنظم عادت نداشتند دچار هرج و مرج گشتند و بسا  
 سراسیمه زدگی خاص پا به فرار گذارند . و آنانکه بوسیله سواران دشمن از پای در نیامدند در  
 با دستگیر شدند ، سلاحها را بدو انداختند و با شتاب رهسپار خانه هایشان شدند . گروه  
 روشن مسیحی و همراه با آن تمام شهرنشینان منطقه فریبورگ کاملاً منحل شدند . تئوس گسبر  
 ( Theus Gerber ) به اسلینگن ( Eblingen ) گریخت ، فوریباخر خود را به  
 سوئیس رساند ، ارواخ اسیر و بزنجر کشیده شد و او را با زنجیر به نکارگارتاخ بردند و در آنجا  
 او را بدستور ترخس بیک تبر بستند و در اطرافش چوب و همزم آتباشتند و در میان آتش آرام  
 آرام زنده برپا نش کردند . ترخس در حالیکه خود با سواران همراهش شراب میخوردند ، پایین  
 صحنه سالارانه مینگریستند .

ترخس با حمله از نکارگارتاخ به گرایش‌گاو ( Kraichgau ) عطیات شاهزاده فالس  
 را پشتیبانی کرد ، شاهزاده که در این فاصله سربازانی گرد آورده بود با شنیدن خبر پیسورزی  
 ترخس فوراً قرار داد با دهقانان را زیر پا گذارد و ۲۳ ماهه به برون و این حمله برد و مالش  
 را پس از يك مقاومت سرسختانه تصرف کرد و سوزانید و چندین دهکده را تاراج کرد و پروغزال  
 را تصرف شد . در همین زمان ترخس به اپینگن ( Eppingen ) هجوم برد و رهبر  
 جنبش آن منطقه آنتون امزن هوت ( Anton Eisenhut ) را باسارت در آورد و وی را به  
 همراه دوازده تن دیگر از رهبران دهقانان بلافاصله بفرمان شاهزاده اعدام کردند . بدین  
 ترتیب برون و گرایش‌گاو آرامش و امنیت یافت و محکوم به پرداخت ۱۰۰۰ گولدن جریمه شد .  
 در ارتش ترخس که در اثر جنگهای اخیر به ۶۰۰۰ نفر تنزل یافته بود با ارتش ۱۵۰۰ نفری  
 شاهزاده متحد گشتند و رهسپار مناطق اودن وارد شدند .

خبر شکست دهقانان بولینگن موجب گسترش وحشت و آشوب در همه جا گردید . شهرهای آزاد

معلق به امپراطوری که تا آن زمان بدست دهقانان افتاده بودند ، ناگهان نفس تازه کردند .  
 هایلبرون اولین شهری بود که در راه آشنی با اتحادیه اشراف شواب هم گذارد ، نمایندگان  
 گروههای مختلف دهقانی از مرکز جنبش در هایلبرون خواستند که در باره تقاضاهای همه  
 دهقانان انقلابی با امپراطور دولت مشاوره شود . در این مذاکرات که سی هاست تشبیه عام  
 و معتبر برای همه آلمان بدست دهد ، بار دیگر روشن شد که دهقانان نیز بمانند رسته های  
 پراکنده دیگر هنوز به رشد کافی نرسیده اند که بتوانند از دیدگاه خود مناسبات سراسر آلمان  
 را بررسی کنند و شکل دهند . همچنین نشان داده شد که باین منظور اشراف و بخصوص شهر  
 نشینان باید با همکاری جلب شوند . رهبری مذاکرات به هیلر واگذار شد . او از میان همه  
 رهبران جنبش شرایط موجود را درست تر تشخیص میداد ، او نه يك انقلابی در اندیشه  
 بمانند مونتسرونه نمایندنده مشخص دهقانان بمانند زسلر و یا وریاخ بود ؛ تجربیات همه  
 جانبه او و همچنین شناخت عطفی او از موقعیت رسته های مختلف در برابر یکدیگر مانع از این  
 میشد که تنها منافع یکی از رسته ها را که با رسته های دیگر در جدال بود ، نمایندگی کند .  
 درست همانطور که مونتسرونه بعنوان نماینده طبقه ای که کاملاً در مابرا طبقات رسمی جامعه کنونی  
 قرار داشت ، یعنی نخستین عناصر پرولتاریا ، هستم طلابه کمونیسم رانده شده بود ، هیلر  
 نیز بهمان شکل میتواند بهنانه نمایندنده ترکیبی از مجموعه عناصر پیشرو ملت و طلا به جامعه مدرن  
 بهروازی محسوب شود . مسائل اساسی ای که او از آن دفاع میکرد و خواسته هائی که عنوان  
 می نمود ، گرچه انجامشان بلا واسطه ممکن نبود ، اما آنها تا حدی نتیجه آرمان پرستانه ضروری  
 فئودالی آن عصر بودند که بسوی نابودی میرفت و دهقانان نیز بعضی آنکه میخواستند طرح  
 قانونی برای سراسر آلمان بوجود آورند ، سی هاست بانها توجه کنند . بدین ترتیب مرکز جنبش  
 که دهقانان طلب میکردند در اینجا یعنی هایلبرون شکل مثبتی بخود گرفت ، و با آنچه  
 دهقانان از آن تجسم داشتند از زمین تا آسمان تفاوت داشت . بطوریکه مثلا در زمینه ایجاد  
 واحد های پول ، وزن ، و اندازه و با لغو گرکهای داخلی و غیره آنقدر رشد رفتند که در  
 يك کلام گفته شود ، پیش از آنچه با منافع دهقانان سازگار باشد ، با مصالح شهرنشینان مربوط  
 بود . همینطور ، با اشراف نیز حاله هائی شد که براتب به تغییرات جدید نزدیکتر و سرانجام  
 من تبدیل مالکیت فئودالی به مالکیت بهروزی بود . خلاصه بعضی آنکه خواسته های دهقانان  
 در زمینه اصلاحات سراسری امپراطوری تنظیم شد ، لازم آمد که نه بخواسته های حصار  
 و فوری دهقانان ، بلکه بمنافع کلی و مشخص شهرنشینان توجه بیشتری شود . هنوز در هایل  
 برون در زمینه اصلاحات سراسری بحث ادامه داشت که هانس برلین ، تنظیم کننده خواستنامه  
 در وازره ماره ای به استقبال ترخسرفت تا بنام هیات امنا و شهرنشینان برای واگذاری شهر  
 با وی مذاکره کند . جنبشها و ارتجاعی نیز از این خیانت پشتیبانی میکردند و هیلر مجبور  
 شد همراه دهقانان فرار کند . او به واینسبرگ رفت و کوشید بازماندگان منطقه ورتنبرگ را با  
 يك گروه کوچک سلاح باقیمانده از گروه کاپیتوری در هم جمع کند . اما نزدیک شدن شاهزاده  
 فالس و ترخس او را از آنجا نیز آواره ساخت و ناگزیر شد به ورتنبرگ برود تا شاید گروه  
 روشن سیمی را بحرکت درآورد ، نیروهای وابسته به شاهزاده و اشراف در این میان تمام  
 منطقه نکار را منکوب کردند و دهقانان را باطاعت واداشتند . دهکده های بسیاری را با آتش  
 کشیدند و هر دهقان فراری ای را که به جنگشان می افتاد ، قاعه قاعه و یا اعدام میکردند .

شهر و اینسبرگ بعنوان انتقام جوش از اعدام هلفن اشتاین سرزنده شد و با خاک یکسان گردید. در این میان گروههای دهقانی که در نزدیکی ورنسبرگ متحد شده بودند، فراونبرگ را محاصره کردند و در پانزدهم ماه به قبل از درگیری جنگ، یک هجوم دلیرانه، ولی بی حاصل به طعمه بردند. چهارصد نفر از بهترین افراد زنده آنان، که اکثراً از گروه فلوریان گایر بودند، کشته یا زخمی و در خندقهای اطراف طعمه بجای ماندند. در روز بعد در ۱۷ ماه همیشه همپلر بانجا رسید و یک شورای جنگی تشکیل داد. او پیشنهاد کرد که فقط ۱۰۰۰ نفر را برای محاصره فراونبرگ بگذارند و با تمام نیروهای اصلی که ۲ هزار نفر میرسید در برابرس ترخس در کراوتهایم ( Krautheim ) موضع گیری کنند. ناهمه نیروهای پشتیبان نتوانند در آنجا متمرکز شوند. این نقشه بسیار عالی بود. ولی فقط با اتفاق و اتحاد نتواند دهقانان و تفویض نفقات میتوانند داشته باشند که نیروی ارتش ۱۳ هزار نفری شاهزاده شکست بخورد. اما انحطاط اخلاقی و بزدلی آنقدر در میان دهقانان توسعه یافته بود که امکان چنین عمل خطیری را نمیداد. گوتس فون بوشینگن که کسی بعد آشکارا بعنوان خیانتکار وارد میدان شد، در اینجا برای دست گردانیدن گروههای دهقانی نقش خود را ایفا کرد. و بدین ترتیب نقشه همپلر هیچگاه تحقق نیافت. گروهها مانند همیشه بجای اتحاد و اتفاق پیوسته آمدند و تلاش روی آوردند. قبل از همه در ۲۳ ماه به گروه روشن سیاهی حرکت کردند و گروههای فرانکن قول دادند پیروی از آنها پیروی کنند. در ۲۶ ماه به دهقانان منطقه آنسباخ که در ورنسبرگ جمع شده بودند با شنیدن خبر اختلاف و دشمنی میان شاهزاده و دهقانان رهسپار خانه خود گشتند. باقیمانده نیروهای پایگاه بهرامی گروه سیاه فلوریان گایر در هایدینگسفلد ( Heidingfeld ) که فاصله زیادی از ورنسبرگ نداشت، ستر شدند.

گروه روشن سیاهی در حالیکه شرایط جالبی نداشت در ۲۸ ماه به کراوتهایم رسید. در اینجا بسیاری از دهقانان هنگامیکه شنیدند دهانشان در این فاصله تسلیم ترخس شده است، اینرا بهانه ای قرار دادند که بنحانه بازگردند. این گروه خود را بطرف نگارس اولم کشید و در ۲۸ ماه به ترخس وارد مذاکره شد. در همین زمان پیکهای برای گروههای فرانکنس الزام و شواستوالد فرستاده شد که آنها هم هرچه زودتر پیروی کنند. گوتس از نگارس اولم به اورینگن بازگشت. گروه روز بروز بیشتر تحلیل میرفت. گوتس نیز در حال راهپیمایی گم شد. او پس از آنکه با میانجیگری یکی از همقطاران سابقش با ترخس در زمینه پیوستن به وی مذاکره کرده بود، رهسپار محل اقامت اصلیش شد. در نزدیکی اورینگن ناگهان بر اثر یک خمیس نادرست در باره نزدیک شدن دشمن نوره کم جرات و بهیچاره دچار وحشتزدگی شدید گردید. گروه در کمال بی نظمی پراکنده گشت و متسلر و همپلر با زحمت زیاد توانستند ۲۰۰۰ نفر از آنان را نگاهدارند که با آنان دوباره به کراوتهایم رفتند. در این فاصله نیروی کمی منطقه فرانکن با تعداد ۵ هزار نفر با آنان نزدیک میشد، ولی بر اثر قصد آشکار خیانتکارانه گوتس به یک راهپیمایی فرضی از طریق لوهرن شناین به اورینگن به بیراهه افتادند و بدین ترتیب پیوستن آنان به گروه روشن عملی نشد و آنان به نگارس اولم رفتند. این شهر کوچک که در تصرف چند جوخه از گروه روشن بود، از طرف ترخس محاصره شد. دهقانان فرانکن شب باین منطقه

رسیدند و آتش مواعج دشمن را دیدند . اما رهبران شان جرات حمله نداشتند و از آنجا پسروی کراتهایم بازگشتند و بالاخره در آنجا بازمانده گروههای روشن را یافتند . شهر نکارس اولسم . زمانی که ککهای امدادی برایش نرسید در ۲۲۹۰م برابر نیروی اتحادیه اشرفی شواب تسلیم شد . ترخسس بلافاصله ۱۳ تن از دهقانان را اعدام کرد و در حالیکه میکشت و میکوبید و پسه آتش میکشید برای مقابله با بقیه دهقانان شناخت . در تمام دره های نکار ، کوخرو و یساگستل مسیر او با انبوه خاکستر و جنازه های آویخته بدرخت دهقانان مشخص بود .

نزدیک کراتهایم ارتش اتحادیه اشرفی به دهقانان برخورد . دهقانان بر اثر حمله ترخسس از یک جناح مجبور شدند که پسروی کونینگزهاوفن ( Königshofen ) در ساحل تاورسر عقب نشینی کنند ، در اینجا با ۸۰۰۰ نفر و ۳۱ توپ موضع گرفتند . ترخسس در پناه تپه ها و جنگلها سفینانه خود را با آنها نزدیک کرد و با ستونهای سربازان از اطراف پیش آمده و در دوم ژوئن با چنان نفوی و قدرتی با آنان هجوم برد که هلیزغم سخت ترین مقاومتها که تا دیری از شب ادامه یافت ، ستونهای بسیاری از دهقانان کاملا شکست خورده و نابود شدند . در اینجا نیز همانند همیشه سواره نظام اتحادیه اشرفی که " مرگ دهقان " نامیده میشد ، نقش اساسی را در نابودی ارتش انقلابی که فقط شامل نیروی پیاده و مجهز به تفنگ و سرنیزه بود ، بر عهده داشت ، و توانست دهقانان را بطور کامل از هم پراکنده سازد و آنها را یکجا از پای درآورد . سرنوشت ۳۰۰ تن از مردم کونینگزهاوفن که به سپاه دهقانان پیوسته بودند ، نموداری از شیوه جنگی ترخسس و سوارکارانش بود . در طی این جنگ از همه آنان فقط پانزده تن باقی ماند که از این پانزده تن نیز چهارتن را سر بریدند .

پس از اینکه ترخسس ، شهرشیمان منطقه اودرن والد ، دره های نکار و فرانکن سفلی را سرکوب کرد با حرکت نیروهای خود و سوزاندن کلیه دهات سر راه و اعدامهای بیشمار تمام آن منطقه را آرام ساخت و سپس در همسایر روتنبورگ گشت . در همین راه وقتی شنبه گروه دوم منطقه فرانکن برهبری گایر و گتورگ در بزرگ برنهایم ( Burgbernheim ) نزدیکی زولنس دورف ( Sulz Dorf ) گروه هم آمده اند ، فوراً راه خود را پسروی آنجا عوض کرد . . . گایر که از زمان حمله بی شر به فراون برگ بطور عمده با شاهزادگان و شهرهای بخصوص روتنبورگ و گت کاسسی میر فون آنسباخ ( Kasimir von Ansbach ) برای پیوستن آنها به انجمن اخوت دهقانان مذاکره کرده بود ، پس از شنیدن خبر شکست کونینگزهاوفن با هواداران خود به گروه آنسباخ برهبری گتورگ پیوست . این گروه به نازکی پیوسته آمده بود . گت کاسی میر با شیوه شاهزاده نشانه قیامهای دهقانی منطقه خود را زمانی با وعده و وعید و زمانی دیگر یکسک نهادند با نیروهای نظامی توانسته بود مهار کند . او در برابر همه گروههای بیگانه نا هنگامی که از رعایای او را طلب گرفته میشد ، بیطرفی کامل را حفظ میکرد و میکوشید تا کینه دهقانان را بطور کلی خنوبه " محرکان روحانی " بکند و چنین می پنداشت که در آخر کار با سلب اموال آنان میتواند بر ثروت خود بیافزاید . او پیوسته خود را در این راه مجهز میکرد و در انتظار فرصت بود . نازه خبر نبرد پوهلینگن باورسیده بود که فوراً دشمنی با دهقانان باغی را آغاز و دهات آنانرا تاراج کرد و سوزانید و بسیاری از آنان را کشت و اعدام کرد . دهقانان بسرعت جمع شدند و برهبری گتورگ فون بزرگ بون هایم در ۲۹ ماه مه او را در ویندس



هام ( Windaheim ) سرکوب کردند . در حالیکه آنان هنوز در تعقیب او بودند  
 خبر در تنگنا قرار گرفتن دهقانان منطقه اودن والد رسید ، آنان در دوم ژوئن به همراه فلوربان  
 گایر عازم ورتسبرگ شدند ( ۲ ژوئن ) . در حالیکه کماکان از رخداد اودن والد بی خبر بودند  
 و هزار نفر از دهقانان را بجای گذاردند و با ۱ هزار نفر - بقیه شواری شده بودند - به  
 بدنهالشان رهسپار گشتند . آنان در حالیکه باخبر نادریست در باره نتیجه جنگ منطقه  
 کونیکسهافن اطمینان یافته بودند در سولتس ورف از طرف ترخسس مورد حمله قرار گرفتند و  
 کاملاً سرکوب شدند . طبق معمول سواران و غلامان ترخسس حمام خون وحشتناکی براه انداختند و  
 گایر ۶۰۰ تن از بازماندگان گروه سپاه را جمع کرد و با جنگ و گریز خود را به ده اینگول اشنات  
 رسانید . دوپست نفر کلیسا و صحن آنرا و ۱۰۰ تن قصر را به تصرف درآوردند - سربازان  
 شاهزاده فالس در تعقیب او بودند . یک ستون ۱۲۰۰ نفری ده را اشغال کرد و کلیسا را آتش  
 زد . هرآنچه در شعله آتش فرو تریخت ، درهم کوبیده شد . سپس سربازان فالس بهیران کردن  
 دیوار سست قصر پرداختند و بهیران هجوم بردند ، با آنکه دیوار از طرف دهقانانی که در پناه  
 دیوار داخلی پنهان بودند ، عقب رانده شدند ، نتوانستند دیوار دوم را نیز درهم شکنند و به  
 حمله موفقیت آمیز سوم دست یازند . نیمی از همراهان گایر درهم کوبیده شدند ولی او توانست  
 با ۲۰۰ تن باقیمانده جان سالم بدر برد ، اما پناهگاه او در روز بعد ( دوشنبه عید خمین )  
 کشف شد . سربازان شاهزاده فالسی جنگلی را که بی در آن مخفی شده بود محاصره کردند و  
 همه گروه را ناپود ساختند ، در تمام این در روز جنگ تنها ۱۲ نفر اسیر شدند . فلوربان  
 گایر با معدودی از صمیم ترین همراهانش باز نتوانست از مهلاکه بیرون بجهد ، و رو به سوی  
 اهالی کایلدورف آورد که دوباره با ۲ هزار نفر بدو هم گرد آمده بودند . اما هنگامیکه آنان  
 رسید آنانرا بر اثر اخبار نا امید کننده ، از همه جانب در حال تلاش دید . او با زهم کوشید  
 که شورشیان پراکنده در جنگها را گرد هم آورد ولی در ۱ ژوئن در نزدیکی هال از طرف  
 نیروی دشمن غافلگیر شد و ششصد زن از با افتاد . ترخسس که بلا فاصله پس از پیروزی کونیکز  
 هاوفن به محاصره شدگان فرازبرگ خبر فرستاده بود ، اکنون دیگر عازم ورتسبرگ شد . شواری  
 شهر مخفیانه با او توافق کرد . بطوریکه ارتش اتحادیه اشراف در شامگاه ۲ ژوئن شهر را به  
 همراه ۵ هزار دهقانی که در آن بودند محاصره کردند و با عدد روز بعد شهر را دروازه های  
 شهر را بروی آنان گشود و بی آنکه حتی یکبار شمشیر کشیده شود ، نتوانستند شهر را تصرف  
 کنند ، با این خیانت هیات انضامی ورتسبرگ آخرین گروه دهقانان فرانکن خلع سلاح شد و تمامی  
 رهبران آن زندانی گشتند . بفرمان ترخسس بلا فاصله ۸۱ تن را سر بریدند . اکنون شاهزاد  
 کان و رهبران منطقه فرانکن یکی پس از دیگری ، اسف شهر ورتسبرگ شخصاً و اسف باسبرگ  
 و کنت براندنبورگ آنسباخ وارد شهر ورتسبرگ میشوند . این آقایان محترم نقشها را بهیمن  
 خود تقسیم میکردند . ترخسس با اسف باسبرگ که بلافاصله قرارداد با دهقانان را لغو کرد ،  
 همراه شد ، و مناطق آنانرا در اختیار سربازان خون آشام و خشمگین اتحادیه اشراف گذارد تا  
 هرچه میخواهند بکنند . کنت کاسی میر حتی املاک خودشرا ویران و ناپود کرد و سوزانسد .  
 داینینگن ( Deiningen ) آتشزده شد . دهات بیشمارى ناراج و دستخوش حسری  
 گردیدند و کنت در هر شهری قصابکاههای خونین برپا میداشت . در نوبی شنات در ساحل  
 آیش ( Aisch ) شانزده تن و در برگل ( Bergel ) ۱۲ تن از عصیانگران را سر

بریدند . او از آنجا به روتنبورگ رفت ، در آنجا هیات امنا پایگاه ضد انقلاب را بوجود آورد ، و اشغال فن شینگن را دستگیر کرده بودند . اکنون خرد و هوزواهاوتسهی در استان روتنبورگ می بایستی شدت کثیر ببینند از آنجهت که در قبال دهقانان رفتاری دورویانه داشتند ، که تا آخرین لحظه از کمک آنان خودداری نمودند ، که باوجود سودجویی تنگ نظرانه مجلس در فشار و سخت گیری بر پیشه وران ده بنفع اصناف شهر مبر بودند و فقط برخلاف میل خود از مزایای فتودالی که از دهقانان بسود شهر اخذ میشد صرف نظر کرده بودند . کنت فرمان دار تا ۱۶ تن از مخالفان و البته قبل از ۵۰ بنشینگن را سربریدند . اسقف روتنبورگ نیز در املاک خود بهسین نمود رفتار کرد . همه جا تاراج ، ویران و با خاک یکسان شد . بهرمان او در سیر پیروزی ۲۰۶ یانگی را اعدام کردند و شاهکارش را با سر بریدن ۱۳ تن از اهالی روتنبورگ هنگام بازگشت بآن شهر پایان داد .

در منطقه ماینس اسقف ویلهلم فون اشتراسبورگ ، شهر دار ماینس توانست بدون مقاومت آرامش را برقرار سازد . او فقط چهارتن را اعدام کرد . و این گاو نیز مدت ها پیش مصیان کرده بود ، ولی در این فاصله همه مخالفان بنخانه هایشان رفته بودند ، باوجود این از جانب فروین فون هوتن (Frowin v. Hutten) عمو زاده اولریش مورد حمله قرار گرفت و با اعدام ۱۲ نفر از سخنرانان کاملاً "آرام" شد . فرانکفورت نیز که جنبش انقلابی سپس را از سرگدوانده بود ، در آغاز بعزت صالحه شورا و سپس با جمع کردن سربازان و اطلب در آرامش نگاه داشته شد . در این حالتس از هنگام نقض قرارداد بدست شاهزاده ، دوباره ۸ هزار دهقان در هم جمع شده بود . و از نو صومعه ها و قصرها را به آتش میکشیدند . اما اسقف اعظم تسریبر ، مارشال فون هابرن را بکک طلبید و در ۲۳ ماهه آنرا در فدرسهایم (Pfeddersheim) سرکوب کرد . در اینجا یک سلسله وحشیگریها ( منجمله در فدرسهایم فقط ۸۲ نفر اعدام شدند )

واقع وایسبرگ ( Weissenberg ) در ۷ ژوئیه به قیام پایان داد . از مجموعه گروههای دهقانی اکنون فقط دو گروه باقی مانده بودند که می بایست سرکوب شوند . گروه شوارتسوالد و گروه آلکوی . شاهزاده فردیناند هر دو گروه را تحریک میکرد . او هم همانند کنت کاس سیر و دیگر شاهزادگان ، قیام را به ضبط املاک کلیسا و شاهزادگان دیگر برمیسی انگیزت و بدین ترتیب میکوشید از این جریان برای بیشتر کردن قدرت اتریش استفاده کند . او با سرکردگان دهقانان آلکوی ، والترهاخ و هانس مولر فون بولگن باخ از هگا و مذاکره کرد تا آنان را برای اعلام پیوستن به اتریش مجاب کند . اما باوجود قابل خرید بودن هر دو این رؤسا نتوانستند گروه را بهین از این جلب کنند که با شاهزاده قرارداد آتش بساطا شود و بی طرفی در برابر اتریش محفوظ بماند .

دهقانان هگا و در بازگشت خود از روتنبورگ تعداد قابل توجهی از قلعه ها و قصرها را ویران ساختند و از املاک شاهزاده نشین بادن ، نیروهای نقوشی بسوی خود جلب کردند . آنها در سیر هم ماه به بطرف فرایبورگ براه افتادند . در ۱۸ ام گلوله باران شهر آغاز شد و در ۲۲ ام پس از اینکه شهر تسلیم گشت با پرچمهای اتریشی وارد شهر شدند . از آنجا به اشتوکسباخ و رادلف نسل ( Radolfzell ) قسوت کشیدند و مدت درازی به جنگهای کوچک بی سر علیه سربازان این شهر پرداختند . این دو شهر و همچنین اشرف شهرهای اطراف بر اساس قرارداد و این کارتن ، دهقانان منطقه دریاچه کنتانسرا بکک فراخوانند و گروههای

آن منطقه، یعنی باغبان سابق با ۵ هزار نفر بمخالفت با رفقای خود برخاستند. بسلاطت و تنگ نظریهای سحلی این دهقانان تا بدان پایه قوی بود که وقتی ۱۰۰ نفر آنان از این کسار سر باز زدند و میخواستند به دهقانان هگاو پیوندند، آنانرا قتل عام کردند. گروه دهقانان بوسیله رهبر خریدار شده شان هانس مولر فون بولکن باخ ناگزیر شد پایگاه خود را از دست بدهد و هنگامیکه در این ماجرا هانس مولر گریخت، بیشتر دهقانان از هم پراکنده شده بودند. بازماندگان گروه در هیلتسینگرشتایگه (Hilzinger Steige) بار دیگر گرد آمدند، ولی در شانزدهم بولی بدست نیروهائیکه در این فاصله قابلیت یافته بودند، نابود گردیدند. سرانجام با وساطت شهرهای سوئیس قراردادی برای این دهقانان بسته شد، ولی این امر مانع از آن نگردید که هانس مولر را علیرغم خیانتش در لافنبورگ (Laufenburg) دستگیر و اعدام کنند. در ۱۷ ژوئیه فرایبورگ نیز در منطقه برایسگار از اتحادیه دهقانان خارج شد و نیرو بمخالفت آنان فرستاد. ولی اینجا نیز در اثر ضعف نیروی جنگی شاهزادگان در هجدهم سپتامبر در اوفنبورگ (Offenburg) قراردادی انعقاد یافت که شامل زوندگاو (Sundgau) نیز میشد. هشت واحد منطقه شوانسوالد و کلتگار (Klettgau) که هنوز خلع سلاح نشده بودند، در اثر وحشیگری شاهزاده زولتس (Sulz) بار دیگر بناچار قیام کردند که آنان نیز در اکتبر سرکوب شدند. در ۱۳ نوامبر دهقانان منطقه شوارتس والد مجبور به پذیرفتن قرارداد شدند و در ششم دسامبر والتس هوت (Waldshut) آخرین پایگاه شورش در منطقه بالائی را بن سقوط کرد.

دهقانان آلکوی از هنگام بازگشت ترخسس فعالیت خود را علیه صومعه ها و قصرها از نو آغاز کرده بودند و در برابر ویرانیهای قوای اتحادیه به اشراف پشت انتقام جویی میکردند. سربازان اگرچه با نیروی ضعیفی روبرو بودند که فقط به حمله های کوچکی دست میزدند، ولی هیچگاه نمیتوانستند شورشیان را در جنگها تعقیب کنند. در ماه ژوئن در مینگن که تقریباً بیطرف مانده بود، جنبش علیه هیات امنا پدید آمد که فقط در اثر نزدیک بودن اتفاقی نیروهای اتحادیه به اشراف که بموقع کمک هیات امنا آمدند، نتوانست سرکوب شود. شاپلر (Schappeler) واعظ و رهبر جنبش شهیدستان موفق شد به سنت گالن (St. Gallen) فرار کند. دهقانان به جلوی شهر آمدند، ولی هنگامیکه اطلاع یافتند که ترخسس از برنسبورگ بآنجا می آید، مسی خواستند دیوار شهر را بشکافند. در ۱۷ ژوئیه دهقانان از بین هاوزن (Babenhausen) و اوبرکوننس بورگ (Obergünzburg) بمقابله با اوستافنتن، شاهزاده فرد بناند یکبار دیگر کوشید تا دهقانان را بنفع اثرین جلب کند. بر اساس قرارداد آتش بسی که او با دهقانان بسته بود، از ترخسس خواست که بیس از اینجای فراتر نهد. در عین حال اتحادیه اشراف شوابن به ترخسس فرمان داد که به دهقانان حمله کند و فقط از ویرانگری و آتش سوزی بپرهیزد. ولی ترخسس هشیارتر از آن بود که از اولین و قطعی ترین وسیله جنگی خود صرف نظر کند، حتی اگر برای او ممکن میبود سربازان زورخیزد خود را که از دریاچه کنتسنا سواحل مابین از این قتل گاه به قتل گاه دیگر عبور میکردند، مهار کند. دهقانان در پشت ایلر (Iller) و لوبیاس (Leubas) با ۱۳ هزار نفر موضع گرفته بودند و ترخسس در سوی دیگر جبهه با ۱۱ هزار نفر قرار داشت. موقعیت هردو لشکر محکم بود، نیروی سواره در آن میدان جنگ نمیتوانست خیلی موثر باشد. اگرچه سربازان زورخیزد ترخسس از نظر سازمان و منابع کمک نظامی

و نظم بر دهقانان برتری داشتند. اولی در میان دهقانان آلمانی نیز تعداد زیادی سرمایه‌داران خدمت کرده و سرکردگان با تجربه وجود داشت و همچنین سلاخهای نسبتاً خوب و زیادی در اختیارشان بود. در ۱۹ ژوئیه نیروی اتحاد به اشراف تیراندازی با توپ را شروع کرد که از هر دو جانب بدون نتیجه تا ۲ ژوئیه ادامه یافت. در ۲۱ ماه ژوئیه گنورگ فون فرونسبرگ (G.v.Frundsberg) با سه هزار سرباز زورخرد به ترخسین پیوست. او بسیاری از سرکردگان دهقانان را که زمانی در جنگهای ایتالیا زیر دست وی خدمت کرده بودند، مسی شناخت و از اینرو با آنان وارد مذاکره شد. آنجا که وسایل نظامی کافی نداشتند، خیانتتوانست کار را به نتیجه برساند. و الفرباخ و عده زیاد دیگری از سرکردگان و تصویب‌ها خود را فروختند. آنان تمام ذخیره باروت دهقانان را آتش زدند و دهقانان را برای گذار از یک پل براه حرکت دادند. اما هنوز دهقانان از جایگاههای محکم خود بیرون نیامده بودند که نیروهای ترخسین بر اساس قرار قبلی با باخ و سایر خیانتکاران از مخفیگاههای خود بر آنان تاختند. نیروی دفاعی دهقانان که سرکردگان خیانتکار آنان به بهانه‌های بی اساس آنانرا ترک کرده و رهسپار سوئیس شده بودند، گاهش یافته بود. دو ستون از دهقانان بطور کامل از هم پاشیده شدند. ستون سوم برهبری کنیگ فون لوباس (Konrad Leubas) توانست با زحمت بطور منظم عقب‌نشینی کند. آنان دوباره خود را در کولنبرگ (Kollenberg) نزدیکی کمپتن (Kempten) مجبزر کردند. و همانجا بود که ترخسین آنانرا محاصره کرد. اما اینجا نیز او جرات حمله نداشت. ولی راه ارتباطی دهقانان را با خارج قطع کرد و کوشید تا روحیه آنانرا تضعیف کند. بدینصورت که فرمان داد تا ۲۰ در اطراف آن منطقه را به آتش بکشند. گرسنگی و دیدن خانه‌های سوخته شده سرانجام دهقانان را بآنجا کشید که در ۲۵ ژوئیه تسلیم گردیدند. بیش از ۲۰ تن از آنان بلا فاصله اعدام شدند. کنیگ فون لوباس تنها رهبر این گروه دهقانی که به پرچم خود خیانت نکرده بود توانست به برگس (Bregenz) فرار کند. اما کمی بعد دستگیر شد و پس از زندان دوره طولانی زندان اعدام گردید.

بدین ترتیب جنگ دهقانی منطقه فرانکن و شواین پایان یافت.

## جنگهای دهقانی مناطق تورینگن؛ الزاس و اتریش

همزمان با آغاز جنبشهای منطقه شواین، توماس مونشر دوباره با سرعت به تورینگن رفت و از پایان فوریه تا آغاز مارس مولهاریزن را که حزیش از همه جا در آنجا نیرومند تر بود به عنوان محل سکونت خود برگزید. او رشته های ارتباطی سراسر جنبش را در دست داشت، و میدانست که چه طوفان عمومی ای در جنوب آلمان در حال اوج گیری است و از اینرو پذیرفت تورینگن را به مرکز جنبش در شمال آلمان تبدیل کند. او زمینه آماده و پاروئی یافت. شهر تورینگن خود به عنوان مرکز اصلی جنبش اصلاح طلب مذہبی به عالی ترین حد برانگیخته بود. نیاز مادی دهقانان متمکن کمتر از انقلاب بیون نبود. اندیشه های مذہبی و سیاسی سرزمینهای همسایه مانند هسن، ساکسن و منطقه هارتسرا برای یک قیام عمومی آماده کرده بود. پیروز در مولهاریزن توده وسیع خرد و بیروا به خط مشی افراطی مونشر جلب شد و پیوسته با بهیروی در انتظار لحظه ای بود که تفرق کس خود را بر هیات انضامی متکبر شهر اثبات کند. مونشر شخصاً ناگزیر بود به خاطر آنکه قبل از لحظه مناسب و منطقی اقدام نشود، توده را دعوت به آرامش کند. اما شاگردش فایبر (Pfeifer) که جنبش را در این منطقه اداره میکرد، آنقدر تند رفته بود که دیگر قادر به جلوگیری از انفجار جنبش نبود و در ۱۷ مارس ۱۵۲۵ پیش از قیام عمومی در جنوب آلمان شهر مولهاریزن انقلاب خود را آغاز کرد. شورای متنفذ مذہبی ساقط شد و دولت بدست شورای منتخب جدید که "شورای اهدی" نامیده میشد و ریاست آن با مونشر بود، افتاد.

این بدترین حالتی است که میتواند برای یک رهبر حزب افراطی رخ دهد. بدین صورت که او ناگزیر باشد در دوران دولت را بعهده بگیرد که هنوز جنبش به پختگی لازم برای حکومت طبقه ای که وی نماینده آنست نرسیده باشد و زمینه برای انجام قوانین و مقرراتی که سلطه آن طبقه طلب میکند آماده نباشد. آنچه چنین رهبری میتواند انجام دهد وابسته به اراده خود او نیست، بلکه وابسته به آنست که تضاد میان طبقات مختلف تا چه حد پیشرفته باشد. همچنین وابسته به میزان رشد شرایط زیست مادی و مناسبات تولیدی و ارتباطی است که میزان رشد تضاد های طبقاتی هر عصر و هر زمان بر آن مبتنی است. و آنچه چنین رهبری باید انجام دهد، و آنچه حزیش از او میخواهد، نه وابسته بشخص او و نه وابسته به میزان رشد مبارزه طبقاتی و شرایط آن است. این وابسته به خواسته ها و اندیشه هائی است که تا آنزمان وجود داشته و اینها خود ناشی از موقعیت لحظه ای طبقات اجتماعی در مسائل یکدیگر و موقعیت لحظه ای و گمراهی مناسبات تولیدی و ارتباطی نیست، بلکه وابسته به درک وسیع یا محدود در زمینه نتایج عمومی جنبش اجتماعی و سیاسی است. او بناچار خود را در شرایط دشوار و لاینحلی می یابد. آنچه او میتواند انجام دهد مغسالت با مجموعه اصول و رفتار گذشته او تا آنزمان و منافع بلا واسطه حزب او است، زیرا آنچه او باید

انجام دهد ، امکان اجرایی ندارد ، او در يك كلام نمیتواند نماینده جنبش و طبقه اش باشد بلکه طبقه ای را نمایندگی میکند که جنبش درست برای حکومت آن طبقه پخته و آماده است ، او بخاطر منافع جنبش باید مجری منافع طبقه ای باشد که با او بیگانه است ، و با جبهه پسر از وی و لفاظی و وعده و وعید چنین وانمود سازد که منافع آن طبقه بیگانه ، منافع طبقه خودی است ، آنکس که در چنین وضع نادرستی قرار گیرد ، از میان رفتی و غیر قابل نجات است ، در دوران اخیر نیز ما مثالهای فراوان داریم ، ما فقط بمواضعی که نمایندگان پرولتاریا در آخرین دولتست موقتی فرانسه اتخاذ کردند اشاره نمیکیم ، اگرچه آنان فقط يك مرحله ابتدائی از رشد پرولتاریا را نمایندگی میکردند ، کسی که پس از تجربیات دولت فوری ( ۱۸۴۸ ) - از دولتهای موقتی اصیل آلمان خودمان و همچنین از نمایندگان امپراطوری درگذریم - هنوز زوی مواضع رسمی حساب میکند یا باید بیش از حد احسب باشد و یا اینکه حد اکثر در حرفه به حزب انقلابی افراطی تعلق داشته باشد .

موقفیت مونتسر در راس " شهرای ابدی " شهر مولهاوزن با زهم بسیار خطرناکتر از هر حکمران انقلابی مدون دیگر بود ، زیرا نه فقط جنبش آنزمان ، بلکه تمام آن قرن هنوز برای انجام و اجرای نظراتی آماده نبود که خود او هم تازه بطور مبهم شروع بدرک آن کرده بود ، طبقه ای که او معرف آن بود ، هنوز از مرحله رشد کامل و قدرت یافتن برای تسلط و تغییر همه جامعه بسیار فاصله داشت و تازه در حال پدید آمدن بود ، تغییرات اجتماعی ای که او در رویای خود می پروراند ، هنوز آنقدر اندک بر مناسبات مادی موجود مبتنی بود که حد اکثر میتواند يك نظم اجتماعی ای پدید آورد که درست نقطه مقابل نظم اجتماعی مورد آرزوی وی بود ، اما او هنوز همچنان به موعظه های خود در زمینه برابری مسیحیت و اشتراک ثروت مذهب پایبند مانده بود ، او می بایدست حد اقل کوشش برای اجرای آنها مهذول دارد ، اجتماعی کردن همه ثروتها و موظف ساختن همگان بکار و برانداختن هرگونه سیادتش اعلام شد ، اما در واقع مولهاوزن يك شهر جمهوری ، با قانون اساسی نسبتا آزاد بخوابانده ای باقی ماند که سنای منتخب از طرف عموم زیر نظارت يك شورا قرار داشت و بشکل عجولانه ای تامین معیشت مستندان در آن سرهم بندی شده بود ، در کوشش اجتماعی که پروتستانهای شهر نشین هم عصر وی را بسیار متوجهن ساختند بود ، در واقع هیچگاه از يك کوشش ضعیف نا آگاهانه برای ایجاد شناهزده يك جامعه بورژوازی آنی تجاوز نکرد .

ظاهرا مونتسر شخصا شكاف زرف میان نظراتش و واقعیات بلاواسطه موجود را احساس کرده بود ، هرچه بیشتر نظریات و اهیانه اش در سرهای خام توده طرفدارانش بصورت تغییر شکل یافته ای منعکس میشد ، این شكاف برای وی کمتر میتوانست پنهان بماند ، او با کوشش غیر قابل توصیفی به گسترش و سازماندهی جنبش پرداخت ، او نامه مینویست و چا پارها و جلفانی باطراف و اکثاف میفرستاد ، نوشته ها و موعظه های او سرشار از يك تعصب انقلابی بود که آشنایان با نوشته های قدیم وی را به شكفتی و امید داشت ، طنز ساده لوحانه و جوانانه رساله های انقلابی گذشته مونتسر دیگر به یکباره ناپدید شد ، بهمان آرام و تکامل یابنده يك اندیشمند نیز که در گذشته برای او بیگانه نبود ، دیگر تکرار نمیکرد ، اکنون مونتسر يك پیامبر انقلاب است ، پنجمی پایان ناپذیر کینه علیه طبقات حاکم را دامن میزند و سرکشنترین احساسات را بر می انگیزاند ، و تنها از يك تغییر فوری سخن میراند و همه این احساسات جلسه آخر مذهب و ملی را در دهان پیامبران

نودت میگذارد. از شیر بهمانی که او اکنون بکار میبرد میتوان دید توده ای که او میخواست بر آنها اثر گذارد در چه سطح فرهنگی ای قرار دارد.

نمونه مولهاوزن و فعالیت تبلیغاتی مونتسر بزوری در مورد سبها نیز تاثیر گذار است. در نورینگن، آیسفلد، هارتس و شاهزاده نشینهای ساکسن، در هسن، فولدا، فرانکن علیا و فگت لاند، همه جا دهقانان به پا خاستند و با تشکیل گروههای بهائی به آتش زدن قصرها و صومعه ها پرداختند. مونتسر کما بیش بعنوان رهبر همه جنبش شناخته شده بود و مولهاوزن بصورت نقطه مرکزی باقی ماند، در حالیکه در ارفورت تنها یک جنبش بورژوازی پیروز شد و حزی که حکومت میکرد پیوسته دارای یک موقعیت و پهلوی در برابر دهقانان بود.

شاهزادگان در نورینگن در آغاز پمانند منطقه فرانکن و شواین در برابر دهقانان در مانده و ناتوان بودند. تازه در آخرین روزهای ماه آوریل شاهزاده هسن مطلق شد یک جوخه سرباز گرد آورد. اکنون ما در اینجا به ادهامات ناروای همان کنت فیلیپ مومن در برابر دهقانان می پردازیم که در تاریخ اصلاحات بورژوازی و پرتستانی چنان شهرتی یافته است. شاهزاده فیلیپ با جنبش حرکت سریع نظامی و بکار بردن روش مخصوص بزوری قسمت اعظم زمینهايش را زیر سلطه گرفت و با جمع آوری مجدد نیرو بسوز زمینهای حاکم فولدا موجب شخص خویش هجوم برد.

او با گروه دهقانی فولدا را در سوم ماه مه در فراونبرگ شکست داد و تمام آن منطقه را تصرف نمود. کنت فیلیپ از موقعیت نه تنها برای رهائی خود از انقیاد حاکم استفاده کرد، بلکه حتی منطقه فولدا را البته با در نظر داشت تقسیم بعدی آن در نپول هسن در آورد و سپس ایزناخ و لانگ زالنسا (Langensalza) را گرفت و به قصد مقابله با مولهاوزن، مقر اصلی شورش سربازان شاهزاده نشین ساکسن پیوست. مونتسر نیروهای خود را در حدود ۸ هزار نفر با سلاحهاییکه در اختیار داشت در فرانکن هاوزن گرد آورد. گروه دهقانی نورینگن از لحاظ نیروی فیزیکی هنوز در مقایسه با نیروی که گروههای دهقانی فرانکن و شواین علیا علیه ترخس تجهیز کرده بودند، فاصله زیاد داشت. آنها از نظر تسلیحات در وضع بدی بودند. نظم نمی ساختند، سربازان تعلیم دیده بسیار کم داشتند و مطلقا فاقد رهبران نظامی بودند. مونتسر بشخصه ظاهرا کمترین شناخت نظامی نداشت. با وجود این شاهزادگان لازم دیدند که در اینجا نیز بهمان شیوه ای که ترخس را بارها به پیروزی رسانیده بود عمل کنند؛ یعنی عهد شکنی. در ۱۶ ماه مه آنان وارد مذاکره ای شدند و قرارداد آتش بس منعقد ساختند، آنگاه ناگهان قبل از پایان دوران آتش بس به دهقانان هجوم آوردند. مونتسر بر روی تپه شلاختبرگ (Schlachtberg) که اکنون نیز بهمین نام خوانده میشود با همراهانش در پشت سنگری از گاربهها و ارابه ها موضع گرفت. وحشت و کم جراتی در میان توده دهقانان بی اندازه افزایش یافته بود. شاهزادگان قول دادند اگر گروه دهقانی مونتسر را زنده بآنها تحویل دهد، عفو عمومی اعلام کنند. مونتسر محفل تشکیل داد و پیشنهاد شاهزادگان را به بحث گذارد، یک سوالیه و یک کنهش که موافقت خود را با تسلیم اعلام داشتند، بفرمان مونتسر بمیان محفل آوردند و سرشان را قطع کردند. این عمل جسورانه تروریستی که از طرف انقلابیون محم با شور و شادی پذیرفته شد، دوباره اندک مقاومتی در گروه دهقانان بوجود آورد.

اما سرانجام قسمت اعظم آنان، اگر منوجه نمیشدند که سربازان شاهزادگان تمام تپه را محاصره

کرده و با وجود اعلام آتش پس با ستونهای منظمی حلقه محاصره را تنگ میکنند و پیش می آیند ، بدین مقاصد پراکنده میشوند ، دهقانان با سرعت در پشت اراجه سنگر بسته و جبهه ای تشکیل دادند ، اولی لشکریهای نهانچه ها و تفنگها ، دهقانان بی دفاع و نا آشنا به جنگ را از پای در آورد . دیگر سربازان بجلوی سنگر رسیده بودند . پس از مقاومت اندکی خط دفاعی درهم شکست ، تنه های دهقانان تصرف شد و خود آنان نار و مار کردند . آنان سراسیمه پیسر سو فرار میکردند و بدینوسیله به آسانی در جنگ سربازان و سوارکارانیکه راهها را بسته بودند می افتادند . سربازانیکه حمام خون بهسابقه ای در آنجا برپا کردند . از ۸ هزار دهقان بهمن از ۶ هزار نفر طع و قلع شدند ، باقیمانده به فرانک هاوین آمدند و همزمان با آنان سواران شاهزادگان ، شهر فتح شد . مونتسورا که از سر زخم برداشته بود ، در خانه ای یافتند و اسیر کردند . در ۲۰ ماه به مولهاوزن تسلیم شد . فایفر که در آنجا مانده بود ، توانست فرار کند ، اولی او نیز در اینناخ دستگیر گردید .

مونتسور در حضور شاهزادگان بپرخ شکنجه بسته شد و سپس او را سر بریدند . او با همسان شهابی که زندگی کرده بود ، پسیدان اعدام رفت و هنگامیکه او را اعدام کردند ، احد اکثر ۲۸ سال داشت . فایفر را نیز سر بریدند و بجز او افراد بهشمار دیگری را نیز کشتند . در لند کنت لیلیپ ، " این مرد خدا " ، دارگاه خونین خود را آغاز کرد . او شاهزادگان ساکسن فرمان دادند که ۲۱ تن را در آنسباخ ( ) نفر در لانگن زالفسا ( Langensalza ) و ۳۰۰ نفر را پس از نبرد فرانکن هاوین ، بهمن از ۱۰۰ تن در مولهاوزن ، ۲۱ تن در گومار ( - Görmar ) ، ۵۰ تن در تونگه اار ( Tüngeda ) ، ۱۲۰ تن در زانگهاوین ( Sangerhausen ) و ۸ تن را در لایپزیک که از شوشیان بودند ، با شمشیر سر زدند و در اینجا از سله کردن ها و دیگر عطایات بلا پتیر ، از تاراجها و به آتش کشیدن های دهات و شهرها ، گفتگوئی نمیکیم .

مولهاوزن بی بااست آزادی خود را در مقابل سلطه امپراطوری از دست میدهد و بهمانند فولدا که وابسته به شاهزاده نشین هسن شد ، در زمره سوزبینهای ساکسن درآمد . اکنون دیگر شاهزادگان بهست تورینگر والد که دهقانان منطقه فرانکن از پایگاه بیلد هاوین با دهقانان تورینگن متحد شده و بسیاری از قصر ها را به آتش کشیده بودند ، پرداختند . نزدیک ماینینگن ( Meiningen ) نبرد در گرفت . دهقانان در این نبرد شکست خوردند و پسوی شهر عقب نشینی کردند ، کسریان ناگهان دروازه ها را بروی آنان بستند و آنان را تهدید به حمله از پشت نمودند . گروه دهقانی که با این خیانت همیمانان خود در تنگنا قرار گرفتند ، تسلیم شاهزادگان شد و در همین مذاکره از هم پراکنده شدند . پایگاه بیلد نو از هم پراکنده شده بود و بدین ترتیب با تارومار شدن این گروه دهقانی آخرین بقایای شوشیان ساکسن ، هسن ، تورینگن و منطقه فرانکن علما نابود شد .

در الزاس قیام در یونر از قسمت راست را این آغاز شد . تازه در اواسط آوریل دهقانان اسقف نشین اشتراسبورگ و کس پس از آن دهقانان الزاس علما و زوند گاوپها خاستند . در ۱۸ آوریل یک گروه دهقانی الزای سفلی صومعه آلتدورف را تاراج کرد . گروههای دیگری در مناطق ابرسهام و بار ( Barr ) همچنین در ویلرئال و ابرهسئال تشکیل شد . اینها بزودی بهسوت بزرگترین گروه دهقانی الزاس سفلی شرکت شدند و تصرف شهرها و اقطاع و ویرانی صومعه ها را



سازمان میدادند . در همه جا از هر سه مرد یکی را پسرهای می بردند . مواد درازده گانه این گروه دهقانی پیرانبه افراطی تر از دهقانان شواین و فرانکن بود .

در آغاز ماه مه یک ستون از دهقانان الزای سفلی نزد یکی سنت هیپولیت (St. Hippolyte) متحرک شدند و پس از یک تلاشی شری برای تصرف شهر در دهم ماه مه برگن (Bercken) در سیزده راهوتسواپلر (Rappoltsweller) در ۱۱ رایشن وایسر (Reichenweiler) را با موافقت شهرنشینان بنصرف درآوردند . ستون دیگری برهبری اراسموس گبر (Erasmus Gerber) رهسپار اشتراسبورگ شد تا آنجا را فتح کند . این کوشش به نتیجه نرسید و این ستون راه خود را بطرف وگزن (Vogesen) برگرداند و عومعه مارسمونستر (Mauremünster) را بیوان ساخت . و تسایرون (Zabern) را که در ۱۳ ماه مه تسلیم شد ، محاصره کرد . این ستون از این نقطه برز لئون روی آورد و در حالیکه تنگه های کوهستانها را تصرف کرده بود قستیهای زیادی از شاه زاده نشین را شورا نید . در هریتس هایم (Herbitzheim) کنار رودخانه زار نزدیک نویبورگ (Neuburg) اردوگاه بزرگی بوجود آمد . در زارگسموند (Saargemünd) هزار دهقان آلمانی از منطقه لئون سنکر گرفتند . بالاخره دو گروه دهقانی گروه دهقانی کولبن (Kolben) در وگزن نزدیکی شتونسل برن (Stürzelbronn) و گروه کلبورگ (Kleeburg) حوالی وایسن بورگ (Weissenburg) قلب جبهه و جناح راست آنها کامل کردند ، در حالیکه جناح چپ به الزاس علیا حکی بود .

در این قسمت که ۱۰ آوریل به جنبش پیوسته بود در دهم ماه مه ، زولتن در ۱۲ کپواپلسر و در ۱۵ زن هایم و اطرافش مجبور به پیوستن به انجمن اخوت دهقانان شدند . دولت اتریشی و شهر های وابسته به امپراطوری در اطراف ، اگرچه بلا فاصله اتحادیه ای در برابر دهقانان تشکیل دادند ، ولی آنچنان ضعیف بودند که نمیتوانستند مقابضی جدی از خود نشان دهند ، تا چه رسد به آنکه بخواهند به دهقانان حمله کنند . بدین ترتیب به استثنای شهرهای معدودی تا اواسط ماه مه همه الزاس در دست شورشیان بود .

اما در این میان ارتش نریمیک میشد تا نافرمانی دهقانان الزاس را سرکوب کند . ارتش از فرانسیا نی بود که نیروی مسلح حکومت اشراف را در این منطقه تشکیل میداد . شاهزاده آنتون از لئون در ششم ماه مه با یک ارتش ۳۰ هزار نفری مرکب از گلهای سرسید اشراف فرانسه و سربازان کبکی اسپانیا ، پیرنتز ، لومباردی ، یونانی و آلمانی بحرکت درآید . او در شانزدهم ماه مه در منطقه لوتسل اشتاین (Lützelstein) به ۱ هزار تن از دهقانان برخورد که آنان را به آسانی شکست داد . در ۱۷ ماه مه توانست ، شهر تسایرون را که در تصرف دهقانان بود به تسلیم وا دارد . اما در همان زمان ورود لئونها بشهر و خلع سلاح دهقانان شرایط تسلیم درهم شکسته شد . سربازان بر دهقانان بلا دفاع هجوم بردند و قسمت بیشتری از آنان را کشتند . سباز ماندگان ستون الزاس سفلی از هم پراکنده شد . شاهزاده آنتون اکنون رهسپار الزاس علیا گردید . آنان که از آمدن الزاسیهای سفلی ای به تسایرون ممانعت بعمل آورده بودند ، اکنون در شروابلر (Scherweiler) مورد هجوم لئونها با همه قدرتشان قرار گرفتند . دهقانان با دلاوری شگرفی از خود دفاع میکردند ، اما نفوقی عظیم نیروی دشمن - ۳۰ هزار تن در برابر

mandegar.tarikhema.org

tarikhema.ir

۷ هزارتن - و خیانت چند تن از شوالیه ها ، بخصوص حاکم رایشن وایز، پایدی آنان را نقش بر آب ساخت . آنان کاملاً سرکوب و از هم پراکنده شدند . شاهزاده اینک سراسر الزاس را با همان و جنبه‌گره‌های معمول آرام ساخت . تنها زوندگا و از فیض حضور وی محروم ماند . دولت اتریش با این تهدید که از شاهزاده برای سرکوبی دهقانان دعوت میکند ، آنانرا در آغاز روشن بحد قرارداد انزسهایم مجبور ساخت . اما خود دولت اتریش این قرارداد را زیر پا گذاشت و فرمان داد که رهبران و سخنگویان جنبش را گروه گروه بکشد . دهقانان به قیام مجددی دست زدند که سرانجام بآنجای کشید که دهقانان زوندگا و در ۱۸ سپتامبر قرارداد انزسبورگ ( Offenburg ) را امضاء کردند . در اینجا تنها یاد آوری از جنگ دهقانی مناطق آلب در اتریش باقی می ماند . این خاطی و همچنین اسقف نشین زالتسبورگ از روان قدیم در یک مخالفت مداوم با دولت و اشراف قرار داشتند و آموزشهای اصلاح طلبی مذهبی در اینجا زمینه پایدی برای خود یافته بود . تعقیب ها و ایدهای مذهبی و فشار مالیاتهای خود سرانه قیام را به نقطه انفجار رساندند .

شهر زالتسبورگ با پشتیبانی دهقانان و کارگران معدن از ۱۵۲۲ با اسقف بزرگ بخاطر اختیارات شهرداری و تسویه اجرای مراسم مذهبی اختلاف داشت . در اواخر سال ۱۵۲۱ اسقف بزرگ با سربازان داوطلبی که گرفته بود و بکک توپخانه قصر بشهر حمله کرد و واعظان و سخنوران مرند را مورد تعقیب قرار داد . همزمان با این عمل مالیاتهای سنگین و تازه ای بپست و همه مردم را بدینوسیله تا آخرین حد تحریک کرد . در بهار سال ۱۵۲۵ همزمان با شورش شواین و فرانکن و نورینگن ناگهان دهقانان و کارگران معدن سراسر این منطقه بپاخواستند . گروههای دهقانی را تحت رهبری پراسلر ( Praßler ) و وایت موزر ( Weitmöser ) سازمان دادند و توانستند شهر را بگیرند و طعمه زالتسبورگ را تصرف کنند ، آنان همانند دهقانان غرب آلمان یک اتحادیه مسیحی تشکیل دادند و خواسته های خود را طی مواردی تنظیم نمودند که در اینجا موارد آنان به چهارده رسید .

دهقانان همچنین در اشتایرمارک ، قسمت بالای اتریش ، گرفتن و کراین که مالیاتها ، گمرکها و مقررات غیر قانونی جدید ، برترین منافع ملت را نقض میکرد ، در بهار ۱۵۲۵ بپاخواستند . آنان چندین قصر را تصرف کردند و سردار قدیمی حکومت دینتریش اشتاین را که زمانی فاتح جنبش مردم بود ، در گریس ( Gryß ) شکست دادند . با وجود اینکه دولت موفق شده بود با نیروهای گوناگون قسمی از شورشیان را رام کند ، توده دهقانی همچنان متحد ماند و به دهقانان زالتسبورگ پیوست ، آنچنانکه تمام منطقه زالتسبورگ و قسمت اعظم بالای اتریش و همچنین اشتایرمارک ، گرفتن و کراین در دست دهقانان و کارگران معدن افتاد . در تیول ( Tirol ) نیز آموزشهای اصلاح طلبی مذهبی طرفداران فراوانی یافت . در این منطقه حتی پیش از دیگر مناطق آلب اتریش ، اهلخان مونتسر موفقیت داشتند ، شاهزاده فردیناند در اینجا نیز واعظان آموزش نوین را تعقیب میکرد و با مقررات مالی خود سرانه ای حقوق مردم را زیر پا میگذاشت . نتیجه آن شد که همانند همه جای دیگر قیام در بهار همان سال ۱۵۲۵ آغاز شد . شورشیان که رهبریشان با گایس مایر ( Geismayer ) ، یکی از طرفداران مونتسر و تنها استمداد نظامی قابل توجه در میان همه رهبران جنبش دهقانی بود ، مقدار زیادی از قصرها و طعمه ها را تصرف کردند . بخصوص در جنوب در منطقه ایتسچ ( Etsch )

اقدامات جدی علیه کنششان بعمل آمد . دهقانان منطقه فورالبرگ ( Vorarlberg ) نیز  
بها حاسنند و به دهقانان آلمانی پیوستند .

شاهزاده که از همه سوی در فشار قرار گرفته بود در برابر باغیان که تا چندین پیش میخواست آنان  
را با تاراج و کشتن و سوزاندن از میان بردارد ، مجبور به مصالحه شد . او مجلس مجلسی را  
فراخواند و تا زمان تشکیل آن با دهقانان قرارداد آتش بس منعه ساخت . ولی در این میان  
خود را با هرگونه نیروی مسلح میساخت تا در نخستین فرصت بتواند با این نافرمانان با زبان  
د بگری سخن گوید .

طبیعی است که آتش بس مدت زیادی در اوم نیافت . در پیش اشتهاین که پولش تمام شده بود در مناطق  
مختلف شاهزاده نشین باخذ : باج آتش سوزی پرداخت . سربازان اسلاری و مجاری او به خود  
اجازه میدادند که بیشتر مانده ترین و خشمگیرها را در باره مردم روا دارند . دهقانان منطقه  
اشتایر مارک دوباره بها حاسنند و در شب دوم ژولیه به در پیش اشتهاین شبیخون زدند و هر کس را  
که بزبان آلمانی تکلم نمیکرد ، کشتند . در پیش اشتهاین دستگیر شد و در یاد او روز سوم ژولیه  
از طرف دهقانان دادگاه منعه ای تشکیل شد که ، نفر از اشراف چک و کروات را از میان  
اسیران برگ منگوم کرد . بلافاصله آنان را سربریدند . این کار تاثیر خود را بخشید و شاهزاده  
فورا به خواسته های اصناف و شاهزاده نشین های پنجگانه : ( اتریش ، بالا ، اتریش ، پالین ،  
اشتایر مارک ، کرنتن و کراین ) گردن نهاد .

همچنین در قبول همه خواسته های مجلس محلی تصویب شد و بدین ترتیب در قسمت شمال آرایش  
برقرار گشت . ولی منطقه جنوب که بر روی خواسته های اصلی در برابر تصمیمات اخذ شده مجلس  
محلی پا فتاری میکرد ، همچنان مسلح ماند . شاهزاده در این منطقه نتوانست تازه در سامبر  
با اعمال زود سجد و نظم را برقرار کند . او از اعدام گروه بزرگی از رهبران و سخنوران شورش که  
به چنگش افتاده بودند خودداری نکرد .

در اوت ده هزار نفر از منطقه باواریا بریاست گنبرگ فون فروندسبرگ ( G.v.Frundsberg )  
برای مقابله با زالتسبرگ حرکت کرد . این نیروی عظیم ارتشی و همچنین اختلافاتی که میان  
دهقانان بروز کرده بود ، اهالی زالتسبرگ را وادار به عقد قراردادی با اسقف بزرگ نمود که در  
اول سپتامبر انصاف یافت و مورد موافقت شاهزاده نیز قرار گرفت . در شاهزاده ای که در این  
میان ارتش خود را باندازه کافی تقویت کرده بودند ، بزودی قرارداد را زیر پا گذاردند . و از این  
طریق دهقانان زالتسبرگ را به قیام سجدی واداشتند . شورشیان زمستان را به برصورت گذراندند .  
در بهار گایس مایر با آنان پیوست و اقدامات بسیار جالبی در برابر سربازانی که از همه سوی نزدیک  
میشدند ، آغاز کرد . او در یک سلسله نبرد های درخشان در ماه مه و ژوئن ۱۵۲۶ ارتش باواریا ،  
اتریش ، شواین و سربازان اسقف بزرگ زالتسبرگ را بی درین شکست داد و نتوانست تا مدت  
مدیدی مانع بهم پیوستن جوخه های مختلف سربازان گردد . او در این میان نیز فرصت یافت  
که شهر رادشتات ( Radstadt ) را محاصره کند ، ولی بر اثر تفوی نیروی دشمن که  
سرانجام از همه جانب او را محاصره کردند ، ناگزیر به عقب نشینی گردید . و خود را به سپاه  
دشمن زد و بها باقیبمانده همراهانش از سانه کوهستان آلپ اتریش به منطقه ونیز رفت . شوایس  
جمهوری ونیز و سولیس با این رهبر خستگی ناپذیر جنبش دهقانی امکان برانگیزاندن سجد و نوره  
را میداد . او یکسال تمام کوشید که آنانرا به جنگی علیه اتریش بکشد تا برای او امکان تازه ای بخاطر

تمام مجدد در همانان بوجود آید . اما همین ذاکرات و گفتگوها بود که قائلان باور دست  
یالت ، شاهزاده فردیناند واسقف بزرگ زالتسبورگ تا زمانیکه گایس سایر زنده بود آرامش  
نداشتند ، از اینروی آنان جنایتکاری را برای از میان بردن او خریدند و او سولی شد که این  
یافس خطرناک را در سال ۱۵۲۷ از میان بردارد .

## نتایج جنگهای دهقانی

با غلبه نشینی گایس مایر به منطقه و نیز آخرین وقایع جنگ دهقانی به پایان رسید. دهقانان همه جا دوباره با طاعت رهبران مذهبی، اشراف، و اربابان شنفذ درآمدند و قرار داد هائیکه اینجا و آنجا با آنان بسته شده بود، زیر پا گذاشته شد. اجور و فشار بر آنان بر اثر باج آتش سوزی سنگین، که فاتحان برگزیده شکست خوردگان میگذارند، افزونی میگرفت. غالبترین کوشش انقلابی ملت آلمان با شکست ننگینی پایان یافت و بار آنها موقتا دوباره ساخت. با وجود این در طول زمان شرایط زندگی طبقه دهقان با سرکوبی قیام بدتر نشد. زیرا آنچه اشراف، شاه زادگان و کشیشان طی سالهای دراز از آنان میتوانستند غصب کنند، مطمئنا همه اش تا قبل از جنگ غصب شده بود. دهقان آلمانی در آنزمان با پرولتاریای مدون این وجه مشترک را دارا بود که سهم او از محصول کارش به حد اقل ممکن وسایل معیشت محدود میشد و بهمان اندازه که دهقان برای ادامه زیست خود و تولید نسل بدان نیاز داشت. بطور نسبی دیگر چیزی در بین نبود که بتوان از آنها گرفت. البته پاره ای از دهقانان توسط الحال که کسی وضعشان بهتر بود به فلاکت افتادند، گروه زیادی از دهقانان اجاره دار و غیر وابسته دوباره مجبور به وابستگی و بردگی شدند. قطعات بزرگی از زمینهای عمومی غصب شد. بسیاری از دهقانان در اثر ویرانی خانه هایشان و نابودی کشتزارهایشان و همچنین بر اثر هرج و مرج عمومی به دوره گردی افتادند و یا با تهیدستان شهری درهم آمیختند. اما جنگها و ویرانی ها از مظاهر روزانه آن عصر محسوب میشد. طبقه دهقان بطور عام در چنان شرایط نازکی میزیست که دیگر امکان بدتر شدن مداوم موقعیت وی - بر اثر سنگین تر شدن بار مالیاتها - ممکن نبود. جنگهای مذهبی که متعاقب این دوران رخ داد و سرانجام جنگهای سی ساله به همراه ویرانی های وسیع و مکرر و کوچاندن مردم که پیوسته تکرار میشد، برای دهقانان ضربه هائی شد بدتری از جنگ های دهقانی به شمار میرفت. بطور مشخص جنگهای سی ساله معضرتین بخش نیروهای مولده کشاورزی را نابود کرد و بدینوسیله همراه با ویرانی بسیاری از شهرها که در همین زمان رخ داد، دهقانان تهیدستان و شهرنشینان رشکسته را برای مدت طولانی بر روی سیاه فلاکتیاری چون روزگار بهیرانی دهقانان ایرلندی نشانید.

گروهی که در نتیجه جنگهای دهقانی بیش از همه لطمه خورد، روحانیان است بود. عوومه ها و اعیان نشینی های وقتی آنان را به آتش کشیدند، نه خائن گرانیه پائینان بتاراج رفت و یا در خارج فروخته شد و نابود گردید. اندوخته هایشان بلعیده شد. روحانیت همه جا کمترین مقاومت را میتوانست نشان دهد، در خالیکه در همان زمان همه فشار کینه خلسی بشد بدترین وجه متوجه آنان بود. رسته های دیگر و شاهزادگان، اشراف، اعیان شهری از این وضع فلاکتبار روحانیون مورد کین حتی در دل شارمان بودند. جنگ دهقانی، سلب مالکیت از زمینهای وقتی را بسود دهقانان مورد پسند عامه ساخت. شاهزادگان و قسطنض از شهرها دست بامر سلب مالکیت اوقاف بکنج خود زدند و بزودی در سرزمینهای پروتستانی املاک

گیساها بچنگ شاهزادگان و هیات‌امنا افتاد . اما سیادت شاهزادگان مذهبی نیز دست نخورده ماند و شاهزادگان دیگر دانستند ، چگونه نفرت خلق را با آنسو متوجه سازند . چنانچه دیدیم ، حاکم مذهبی فولاد از موقعت ارباب و موجر تا حد يك خدمتگذار شاهزاده فیلیپ در حسن تنزل مقام یافت . بهین ترتیب شهرکهن شاهزاده حاکم مذهبی را مجبور ساخت تا بگرشته از امتیازات پر ارزش خود را که در شهر داشت به بهای ناچیزی بفروشد .

اشرف نیز بهین شکل لطمه مہمی خوردند . اکثر قصرهایشان نابود شد و خانوارهای معتبر بسیاری از هستی ساقط گردیدند . بطوریکه تنها میتوانستند با خدمت به شاهزادگان زندگی خود را تأمین کنند . ضعف آنان در برابر دهقانان همه جا تأیید شد . اشرف در همه جا شکست خورده و ارباب به تسلیم شده بودند . فقط ارتش شاهزادگان آنان را نجات داد ، و بدین ترتیب اشرف پیش از پیش ارزش خود را بعنوان رسته مستقل نوریک به امپراطوری از دست دادند و به انقیاد شاهزادگان درآمدند .

شهرها نیز بطور کلی بهره ای از جنگهای دهقانی نبردند . سیادت هیات‌امنا تقریباً دربار در همه جا استحکام یافت . مخالفان شهری برای مدت مدیدی در هم شکسته ماندند . همان تنگدستی که با تجارت و صنعت همه جهات مختلف بسته بودند ، افتان و خمیزان خود را تا انقلاب فرانسه کشیدند . شهرها از جانب شاهزادگان مسئول موفقیت‌های آنی حزب مخالفان شهری و تهدیدشان که در زمان آنان بهنگام مبارزه بدست آورده بودند ، شناخته شدند . شهرهاییکه پیش از آن به مناطق شاهزاده نشین تعلق داشت به باج آتش سوزی سنگینی محکوم گردیدند ، امتیازاتشان را از دست دادند و بصورت بلاد فاقی در برابر امپال آژندانه شاهزادگان بزانسو درآمدند ( فرانکن هاوزن ، آرن شتات ، شمالکالدن ، و تسبورگ و غیره ) شهرهای وابسته به امپراطوری به زمینهای شاهزاده نشین ضمیمه شدند . ( مانند هولهاوزن ) و با بسیاری از شهرهای خطه فرانکن به وابستگی اخلاقی و اطاعت از شاهزادگان همسایه ملزم گشتند .

آنگروهی که در چنین شرایطی از همان مراحل ابتدائی جنگهای دهقانی بختیائی بهره گرفت ، شاهزادگان بودند . ما در آغاز توصیف خود دیدیم که رشد ناصحی صنعتی ، تجاری و کشاورزی آلمان تمرکز مردم آلمان را بعنوان يك ملت غیر مکن ساخته بود ، تنها مرکزیت های محلی و یا شهرستانی مکن می بود ، و بهین دلیل نمایندگان چنین مرکزیت‌هایی در میان پراکنده گوی یعنی شاهزادگان ، تنها رسته ای را تشکیل میدادند که هرگونه تغییر مناسبات سیاسی و اجتماعی موجود بنفعشان پایان می یافت . میزان رشد آلمان آنروزی در سطحی بسیار پائین قرار داشت و در همانحال این امر در شهرستانهای مختلف چنان ناخناسب بود که در کنار شاهزاده نشینهای عادی ، رهبران مذهبی مستقل ، جمهوریهایی شهری ، گت ها و باون های مستقل میتوانست وجود داشته باشد . ولی در عین حال ، اگرچه بشکل بسیار بطئی و ضعیف ، اقداماتی برای ایجاد مرکزیت شهرستانی انجام میگرفت . بدین معنی که تلاش میشد که دیگر رسته های امپراطوری را زیر نفوذ شاهزادگان بهمارد . از اینجاست که در پایان جنگهای دهقانی فقط شاهزادگان میتوانستند بهره برداری کنند . و براساس نیز چنین بود و آنان نه تنها بشکل نسبی از ضعف شدن رقیبانشان ، روحانیت و اشرف و شهرها ، بهره گرفتند ، بلکه بطور مطلق نیز بود با آنان بود ، زیرا عناصر اصلی همه رسته های دیگر نصیب آنان شد . سرزمینهای وابسته به کلیسا بنفع آنان ضبط کردید ، بخشی از اشرف که بطور کامل یا ناقص از هستی ساقط شده بود ،

مجهور شد. بتدریج سیارت آنانرا بپذیرد. پولهای حاصل از باج آتش‌سوزی از شهرها و مناطق دهقانی بحدوق آنان سران برسد. از این گذشته با لغو بسیاری از امتیازات شهری و نشان برای هرگونه فعالیتهای مالی و بخواه آزاد گذارده شد.

پراکندگی آلمان که تشدید و تشبیه آن نتیجه نهائی جنگهای دهقانی بود، در همین حال علت عدم توفیق آن نیز محسوب میشد.

ما دیدیم چگونه آلمان نه فقط بشکل شهرستانهای بیشمار مستقل و کاملاً بیگانه با یکدیگر از هم پراکنده بود، بلکه خود ملت نیز در هر یک از این شهرستانها بنوعی به تقسیم بندیهای گوناگون از رسته‌ها و رسته بندیها دچار بود. جز شاهزادگان و کشیشان، در دهات اشراف، دهقانان و در شهرها اعیان شهری، شهرنشینان و تهیدستان وجود داشتند. رسته‌های گوناگونی که منافعیشان، اگر هم زمانی با یکدیگر مغایر و مخالف نبود، ولی کاملاً با هم بیگانه بودند، در ماوراء همه این منافع درهم پیچیده. منافع امپراطور و پاپ قرار داشت. دیدیم که این مناسبات گوناگون تا چه حد با کندی و نا کمالی و بنسبت بوقمیت محلی، بصورت مختلف سرانجام در مسه گروه بزرگ شکل یافت. همچنین دیدیم که چگونه علیرغم این رسته بندی پرورد سر هر یک از این رسته‌ها با شش ناشی از شرایط رشد ملی مخالفت کرد و جنبش را تنها بانگای نیروی خود میخواست پیش ببرد. و از این روی نه فقط با همه محافظه کاران، بلکه با دیگر رسته‌های مخالف نیز تعارض پیدا میکرد و سرانجام شکست میخورد. مانند اشراف در قیام زکینگن، دهقانان در طول جنگ دهقانی، شهرنشینان در مجموع جنبش اصلاح طلبی مسالمت آمیز خود، بهمین سان حتی دهقانان و تهیدستان نیز در بسیاری از مناطق آلمان مولی به ایجاد عطیبات مشترک نشدند و اکثراً مانع یکدیگر میگرددند. همچنین مشاهده کردیم که این پراکندگی مبارزات طبقاتی و شکست کامل انقلابیون که ناشی از آن بود و نیز شکست نیمه کاره جنبش بورژوازی از چه عللی سرچشمه میگرفت، چگونه پراکندگی‌های بومی و محلی و پلاکت‌های محلی ناشی از آن، همه جنبش را نابود کرد؛ و چگونه هیچیک از شهرنشینان، دهقانان و تهیدستان به یک اقدام ملی متمرکز توفیق نیافتند. چگونه مثلاً دهقانان یک شهرستان با تکیه به نیروی خود بپا کسی خاستند، ولی از کمک بد دهقانان شورش سرزمینهای همسایه دریغ میورزیدند و بهمین جهت در نبرد‌های جدا از هم یکی پس از دیگری بوسیله سربازان از هم پاشیده و منالشی میشدند، سربازانی که اکثراً تعدادشان به یکدهم مجموعه نوره شورش نمی رسید. این امر از توضیحاتی که پیش از این گذشت برای هرکس روشنتر است. آتش‌پس‌های مختلف و قرار او هائیکه نك تك گروههای دهقانی با دشمنان خود می بستند و اعمال خیانتکاران عامل مشترک همه آنان بود. عامل اصلی ایجاد گروههای دهقانی مختلف و جبهه مشترک کمتر یا بیشتر عطیبات آینده خودشان نبود، بلکه وجوه مشترک دشمن اختصاصیشان بود که از آن شکست میخوردند. خود این امر کوبنده ترین دلیل برای میزان بیگانگی دهقانان شهرستانهای مختلف در برابر هم می باشد.

در اینجا نیز دوباره خود بخود تشبیه جنگهای دهقانی با جنبش ۱۸۱۸ تا ۱۸۵۰ بهیسان میشود. در ۱۸۴۸ نیز منافع طبقات مخالف حکومت در میان خود با هم برخورد پیدا میکرد و حرکت برای خود عمل میکردند. بورژوازی بیشتر از آن پیشرفت کرده بود که بتواند بهیمن از آن حکومت مطلقه نفوذ الی - اداری را تحمل کند، ولی چندان قدرت کافی نداشت که خواسته‌های طبقات دیگر را تحت الشعاع خواستههای خود قرار دهد. بورژوازی ضعیفتر از آن بود که بتواند بسرعت

از دوران بورژوازی بجهد و حساب کند که میتواند سلطه خود را مستقر سازد . و از طرفی با شهری های حکومت مطلقه فرمانروائی بورژوازی خو گرفته بود . بطور کلی بیشتر از آن رشد یافته بود که حتی برای يك لحظه بتواند آزادی بورژوازی را آزادی واقعی بشناسد . توده ملت ، خرد بورژوازی ، پیشه وران و دهقانان در مرحله اول از سوی متحد طبیعی شان بورژوازی بعنوان بسیار انقلابی ، و در جای دیگر از طرف پرولتاریا بعنوان عقب مانده واپس رفته میشد . از اینروی بخاطر وجود دسته بندی میان خود ، او هم بجائی نرسید و در میان راست و چپ همزمانی مخالفت من پرداخت . سرانجام پلاکت هوسی و محلی در سال ۱۵۲۵ در میان دهقانان نمی تواند بزرگتر از آن باشد که در میان همه طبقات شرکت کننده در جنبش ۱۸۴۸ حاکم بود . صد ها انقلاب محلی که بدنبال آن پلامانع صد ها عکس العمل محلی صورت گرفت و همین بر جای ماندن طوك الطوائلی وغیره ، برهانهائی هستند که برایش خود باندازه کافی بیانگرند . کسیکه پس از این در انقلاب الماسان در سالهای ۱۵۲۵ و ۱۸۴۸ و تشابیح آن به از هم از جمهوری لیدرال دم بهرزنسد ، تشابیحی یافته هیچ چیز دیگری نیست . چیزی از اینکده روانسنسه تیمارستان خود . اما در انقلاب سده شانزدهم و ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰ با وجود همه شباهت ها از جهات مهم باهم تفاوت دارند . انقلاب ۱۸۴۸ اگرچه هیچ نتیجه ای برای پیشرفت آلمان نداشت ، نشانه ای است برای پیشرفت اروپا . چه کسی از انقلاب ۱۵۲۵ بهره برد ؟ شاهزادگان . - چه کسی از انقلاب ۱۸۴۸ بهره برد ؟ شاهزادگان بزرگ اتریش و پروس بدر پشت سر شاهزادگان کوچک ۱۵۱۵ ایمان خرد پای شهری ایستاده بودند که بوسیله مالیات بهم زنجیر شده بودند . در پشت سر شاهزادگان بزرگ اتریش و پروس بورژوازی بزرگ مدرن قرار داشت که سرعت در زیر پرغ وامهای حکومتی قرار گرفت . و در پشت سر بورژوازی بزرگ پرولترها ایستاده اند . انقلاب ۱۵۲۵ يك رخداد محلی آلمانی بود ، زمانیکه آلمانها جنگ دهقانی را آغازیدند ، انگلیس ها ، فرانسویها ، هوس ها ، مجارها ، جنگهای دهقانی خود را پشت سر گذارده بودند . اگر آلمان در آنزمان مراکنده بود ، اروپا خود بیشتر پراکنده بود . انقلاب ۱۸۴۸ دیگر يك رخداد محلی آلمان نبود ، این رخداد يك بخش از رخداد های بزرگ اروپا بشمار میرود . حلل ایجاد کننده آن در تمام دوران انقلاب محدود بفضای تنگ يك کشور تنها نیست و حتی بهك قسم از دنیا نیز محدود نمیشود . آری ، درست کشور هائیکه میدان اجرای این انقلاب بودند ، خود کمترین نقش را در ایجاد آن داشتند ، آنها کما بیش موارد خام ناآگاه و بی اراده ای هستند که در جریان يك جنبش تغییر شکل می یابند ، جنبشی که اکنون همه عالم در آن شرکت میجوید . جنبشی که با وجود آنکه جنبش خود ماست ، برای ما تحت عناصبات اجتماعی کنونی ، فقط بشکل يك قدرت بیگانه میتواند تجلی یابد . بنابراین انقلاب ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۰ نمیتواند مانند ۱۵۲۵ پایان پذیرد .



## فهرست

شماره صفحه

- ۶ پیشگفتار بر جنگ دهقانی آلمان چاپ دوم سال ۱۸۷۵-۱۸۷۰
- ۱۱ جنگهای دهقانی در آلمان
- ۲۰ موقعیت اقتصادی و قشر بندی اجتماعی آلمان
- ۲۱ گروه بندی برزگ مخالفان و ایدئولوژی آنان لوتر . مونتسر
- ۱۲ طلایه جنگ برزگ دهقانی بین سالهای ۱۴۷۶-۱۵۱۷
- ۵۱ قیام اشراف
- ۶۲ جنگ دهقانی شوابن - فرانکن
- ۸۳ جنگهای دهقانی مناطق تورینگن، الزاس و اتریش
- ۱۱ نتایج جنگ دهقانی

سال ۱۳۵۲

---

بها درجه جا معادل ۸ ریال



# پیش‌بوی ایجاد حزب کمونیست ایران

سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا  
مترجم: سازمان پرولتاریای فدایی خلق ایران